

# سوداگری پادین

## در حاکمیت و مرعوبیت

(نگاهی گذرا به زندگی و موضع سیاسی نائینی)

به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزا نائینی»

احمد آیت الله

نداي حق

کانون فرهنگی هنری مسجد آقا میرزا احمد (رض) زنجان

نشریه شماره (۱۲)



یادداشت یکم - به بهانه برگزاری «کنگره بین المللی میرزای نائینی»  
مطالعه جدی «تاریخ» به خصوص «تاریخ سیاسی» عموماً یا غالباً با دو انگیزه یا هدف صورت می پذیرد :  
درس آموزی و عبرت گیری.

هدف نخست عمدتاً با تحلیل و تبیین اندیشه ها ، آراء و مواضع و عملکرد کنشگران سیاسی در گذشته حاصل می شود و عبرت از تاریخ ، معمولاً بر اساس کشف و شناخت نیّات و خاستگاه انگیزشی و نیز ابعاد شخصیتی سیاستورزان عرصه سیاست و ارزشداوری درباره آنها امکان پذیر می گردد. نکته ای که درباره دو رویکرد یاد شده باید مورد توجه قرار گیرد این است که در داوری نهایی درباره یک کنشگر سیاسی ، لزوماً و در همه موارد حکم «انگیزه ها» با «انگیخته ها» یکسان نیست ، و ای بسا بازیگری در میدان سیاست علیرغم داشتن انگیزه مثبت ، عملکرد و مواضع و حتی افکار و نظریاتی نامطلوب و نادرست در کارنامه سیاسی خود داشته باشد و یا برعکس !

نکته دیگر در بررسی های تاریخی این است که در بسیاری از نوشته ها و تحلیل های تاریخی - سیاسی ، نویسنده و تحلیلگر ، در نتیجه گیری درباره شخصیت ها و سیاست ورزان مورد علاقه اش ، سعی می کند ضعف های - گاه عمدہ - او را پنهان یا توجیه و یا حتی انکار نماید و در مقابل در مورد شخصیت های مخالف ، شیوه ای کاملاً متضاد به کار می برد . لذا لازم است ، مطالعه گر تاریخ ، از این جهت کاملاً هوشیار باشد . در یادداشت بعد به نکته سومی در این باره خواهیم پرداخت .

## یادداشت دوم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

نکته شایسته تامّل دیگر در مطالعات تاریخی ، این است که ملاحظه می شود که در موارد بسیاری ، برخی از افراد یا گروه های اجتماعی ، سیاسی و یا مذهبی در ارزشداوری های خود درباره نیّات و انگیزه ها و اهداف واقعی دو شخصیت یا کنشگر سیاسی در تاریخ ، در حالی حکم به خلوص نیت و پاکی انگیزه و سلامت نفس هردو شخصیت می دهند که آنها در عرصه نظری و عملی حیات سیاسی خود ، در دو موضع مخالف و متضاد ، حتی در حد خصومت و دشمنی با یکدیگر قرار داشته اند ! و جالب اینکه عموماً در توجیه چنین داوری تناقض آمیز، به اصل «اجتهاد» و یا «اختلاف نظر» و یا فتنه انگیزی شیاطین استناد می شود. در صورتی که در بسیاری از موارد و بر اساس اسناد و مدارک و شواهد مسلم تاریخی ، در حد اطمینان آوری می توان گفت که هر دوی این شخصیت ها با وجود آن همه تضاد و تقابل ، نمی توانند به لحاظ نیّات و خاستگاه انگیزشی مواضع و عملکرد خود ، به خلوص و پاکی نیت و سلامت نفس متصف شوند و یقیناً هر دو یا یکی از آنها فاقد این اوصاف مثبت بوده و فقط دیگری برخوردار از آنهاست. گفتنی است که چنین مسامحه در داوری نسبت به بازیگران سیاسی در تاریخ ، ناشی از علل و عوامل گوناگونی است از جمله : (الف) نداشتن مبنای داوری صحیح و یا عدم پایبندی به آن ، (ب) ناآگاهی از ابعاد و زوایای شخصیتی افراد مورد نظر.

اما در موارد بسیاری ، چنین رویکردی عامدانه و آگاهانه انتخاب می شود به «قصد پنهان کردن حقیقت برای تامین مصلحت»! مصلحتی برآمده از دلبستگی ها و وابستگی های فکری ، سیاسی ، صنفی و ... ! به این شیوه از داوری ها - به زبان عامیانه - میتوان شیوه «ماست مالی» نام نهاد ! و یک نمونه از آنها را در داوری علمای اهل سنت در مورد علی (ع) و برخی از بزرگان صحابه که در صحنه ای سیاسی به مقابله و حتی جنگ برخاستند مانند (طلحه و زبیر) می توان ملاحظه کرد ، آنجا که هر دو طرف را به عدالت و اخلاص و پاکی نیت توصیف و اختلاف و حتی جنگ با یکدیگر را به «اختلاف نظر» و «اجتهاد در تفکه» ارجاع می دهند. نکته جالب تر این است که در کار بست این شیوه و ارزشداوری ، برخی از عالمان شیعه نیز ید طولی دارند که در یادداشت های آینده به نمونه ای از آنها در خصوص دو فقیه مشهور که در عرصه سیاسی و فکری مواضعی ضد همدمیگر داشته و به خصوص یکی از آن دو ، دیگری را به «فساد» در نظر و عمل و نیت متهم نموده است ، خواهیم پرداخت .

### یادداشت سوم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

[ قبل از ورود به بحث ، خاطر نشان می سازد که سطح تحلیل ها و بررسی های تاریخی ما در این یادداشت ها در حَدّ اشاره و یادآوری است و تفصیل و تحقیق کامل تر مجال مناسب خود را می طلبد ] تردیدی در این نیست که دیدگاه و داوری اکثریت عالمان دینی ما در یک قرن اخیر از جمله «مدیریت حوزه های علمیه» در ایران ، در (حال حاضر) ، در خصوص «شیخ شهید فضل الله نوری» ، - اجمالاً - این است که او در نتیجه آگاهی و تیزبینی و هوشیاری که در خصوص افکار و اندیشه ها و البته انگیزه های روشنفکران و رهبران میدانی نهضت مشروطیت داشت و همچنین با دانایی نسبی که از مبانی نظری «مشروطه» یعنی گفتمان «لیبرال - دموکراسی» به دست آورده بود ، دریافت که مشروطه واقعی و مورد نظر به اصطلاح روشنفکران ، با مبانی دینی سازگار نمی باشد ، ضمن اینکه پی برد که در جریان مبارزات آزادی خواهانه می ردم ایران ، رهبران اصلی نهضت قصد فریب علماء و مردم را دارند و هدف آنان از دخالت دادن برخی از عالمان دینی در جریان نهضت ، بازی دادن و در واقع استفاده ای از آنها برای تحقق اهداف غیر دینی - و ای بسا ضد دینی - خودشان است . فلذا شیخ فضل الله با توجه به این آگاهی ها و همچنین داشتن خلوص نیت و ایمان والا و احساس مسئولیت دینی به افشاگری پرداخت و در مقابل آنها ایستاد و در نهایت نیز ایثارگرانه جان بر سر آرمان خود نهاد و بدست مدعیان آزادی اندیشه و بیان که عمدتاً به لحاظ فکری و سیاسی وابسته به بیگانه / انگلیس بودند به شهادت رسید . ( نویسنده فعلًا در مقام داوری درباره این دیدگاه نیست )

از سوی دیگر ، عالم مشهور و معروف دیگری که سال ها در منصب فقاهت و مرجعیت دینی بوده ، و از شهرت و مقبولیت بسیاری در حوزه های علمیه شیعی برخوردار است «میرزا محمدحسین نائینی» است . مقبولیت او به حدی است که امروزه ، مرکز مدیریت حوزه های علمیه کشور ، کنگره ای بین المللی !! به مناسبت «یکصدمین سال مهاجرت» او از نجف به قم برگزار می کند !

اما نکته بسیار شایسته تأمل این است که در دوران نهضت مشروطیت که شیخ فضل الله به مقابله با مشروطه طلبان برخواسته بود ، یکی از مدافعان پرشور و قاطع «مشروطیت» و نیز مخالف و بلکه دشمن سرسخت شیخ فضل الله همین میرزای نائینی بوده است که بنا بر مستندات و دلایلی که ارائه خواهیم کرد حتی اعدام شیخ به جرم ضدیت با مشروطیت ، به حکم مستقیم یا غیرمستقیم مراجع ثلاث نجف (که البته به لحاظ دیدگاه های سیاسی تحت تأثیر و سلطه فکری نائینی بودند) صادر گردیده است . حال سؤال این است که چگونه حوزه های دینی ما هر دوی این شخصیت ها را - توأمًا ! - به خلوص نیت ، پاکی انگیزه ، و استحکام ایمان و اوج تقوا متصف می کنند؟ و آنگاه چگونه کسانی را که در مورد علی (ع) و طلحه و زبیر این چنین داوری کرده و اختلاف آنها را معلول اختلاف نظر در اجتهاد می دانند ، تخطیه و محکوم می نمایند؟ در یادداشت آینده با نگاه به برخی از مواضع فکری و سیاسی نائینی در نهضت مشروطه و پس از آن ، چگونگی کار بست شیوه «ماست مالی» در مطالعه ای تاریخ را نشان خواهیم داد .

## یادداشت چهارم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

ظاهراً، در این که نهضت مشروطه خواهی در ایران به طور مؤثری مورد حمایت دولت بریتانیا بوده است تردیدی نیست. و همچنین این حقیقت که نمایندگان رسمی بریتانیا در دوران نهضت و پس از آن، سعی در مدیریت و راهبری خواستهای عمومی در جهت منافع دولت متبوع خود از طریق وابستگان و عوامل آشکار و پنهان خود داشتند، نیز، قابل انکار نمی باشد.

(در این باره رک:

- ایدئولوژی نهضت مشروطیت / فریدون آدمیت / ج ۱ / ص ۳۸۰ - ریشه های انقلاب ایران / نیکی . آر . کدی / ص ۱۱۶
- ایران از سقوط مشروطه تا... / دکتر حسین آبادیان / ص ۱۱ - تاریخ بیست ساله ایران / حسین مکی / ج ۳ / ص ۵۱
- فراموش خانه و فراماسونری در ایران / اسماعیل رایل / ج ۲ / ص ۲۱۰ ) و اسناد سیاسی دوران قاجاریه / ابراهیم صفایی / ص ۳۵۸ و ۳۳۲ )

سخنان سید عبدالله بهبهانی در این باره جالب است : « همراهی دولت انگلستان را هم با ملت، همه می دانند که تا چه اندازه همراهی کرد، در حقیقت ما این مجلس محترم را از مساعدت و همراهی دولت انگلیس داریم! » ( به نقل از: شیخ فضل الله نوری و مشروطیت / مهدی انصاری / ص ۱۵۱ ) و حقیقت مسلم تاریخی دیگر در جریان نهضت مشروطیت، همدلی، همکاری، وابستگی و حتی سرسپردگی برخی از سران و رهبران مشروطه ، نسبت به منافع و سیاست های انگلستان می باشد که در میان آنها برخی از چهره های روحانی هم دیده می شوند.

ارتباط و حتی استمداد یک عالم دینی از بزرگترین دولت استعمارگر روزگار یعنی انگلستان با ادعای مبارزه با استبداد و نیز نجات مردم و مملکت آن هم از موضع دین و دینداری واقعاً شگفت آور است. از جمله از روحانیون و رهبران مشروطه که بدون تردید چنین مسیری را در حیات سیاسی خود پیموده، میرزا نائینی است ! به جرأت می توان گفت که تمام مواضع سیاسی او در دوران های مختلف زندگی سیاسی اش دقیقاً منطبق بر مصالح و منافع دولت بریتانیای کبیر می باشد. ابتدا نگاهی به یک سند مهم در خصوص ملاقات او با نمایندگی دولت انگلستان خواهیم داشت و سپس مروری می کنیم بر سایر مواضع سیاسی وی !

ملاقات نائینی همراه با آقازاده خراسانی و داماد بهبهانی با سرکنسول بریتانیا در بغداد و تقاضای راهنمایی از وی: یادداشت سرکنسول در تاریخ ۱۳ ژوئیه ۱۹۰۹ [در مقطع زمانی استبداد صغیر] : « میرزا مهدی آقا، پسر آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و میرزا محسن داماد سید عبدالله بهبهانی و میرزا محمد [حسین نائینی] محرر آخوند ملا محمد [کاظم] به دیدن من آمدند ... گرچه آنان نزد من آمده اند تا به صورت خصوصی و دوستانه درخواست راهنمایی [!] کنند ولی در ضمن اجازه دارند که به نمایندگی از سوی رهبران مذهبی نجف [نیز] با من به گفتگو بشینند و سخت اظهار علاقه کردند که راهنمایی های مرا بشنوند... آنان ضمناً اعتراف کردند که در جنبش مردمی [مشروطه]، خود را مرهون کمک های بریتانیای کبیر می دانند [!] ولی اظهار می داشتند که نمی دانند چرا اکنون انگلیس رفتاری کاملاً غیر فعالانه در مورد انقلاب مشروطه از خود نشان می دهد [!] « ( رک : تشیع و مشروطیت در ایران / عبدالهادی حائری / ص ۱۱۷ و ۳۴۰ ).

## یادداشت پنجم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

یکی از رخدادهای بسیار مهم در «نهضت مشروطیت» اعدام شیخ فضل الله نوری بود . حکم به اعدام یک مجتهد طراز اول و بلکه اعلم فقهاء و علماء در داخل کشور، توسط رهبران نهضت ، واقعه‌ای شگفت‌دریک کشور شیعه بود. و شگفت‌انگیزتر رفتار وحشیانه و هولناک و غیر اخلاقی انقلابیون طی چند روز پس از اعدام با جنازه وی می‌باشد. [ در این‌باره رک : نقش شیخ شهید ... در مشروطیت / محمد ترکمان / ج ۲ / ص ۲۸۵ ]

چند نکته مهم درباره اعدام شیخ شایسته ذکر است :

۱- شیخ ، در حالی به جرم حمایت از استبداد و مخالفت با مشروطیت به دار آویخته شد که سران مشروطه بلافضله پس از پیروزی ، عوامل و مهربه‌های اصلی حکومت استبدادی ، از جمله عین الدوله و فرمانفرما و ... را ( که اساساً حرکت اعتراضی مردم بر علیه عملکرد آنها آغاز شده بود ) به عضویت مجلس عالی یا وزارت در دولت‌های مشروطه منصوب نمودند . [ رک : تاریخ انقلاب مشروطیت ایران / دکتر مهدی ملک زاده / ج ۶ / ص ۱۲۴۸ ]

۲- بدون تردید، اعدام شیخ با نظر مساعد دولت و نمایندگان رسمی انگلستان و بلکه با «راهنمایی» آنها اجرا گردید . [ رک : شیخ فضل الله نوری و مشروطیت / مهدی انصاری / ص ۳۷۷ ، و نقش شیخ شهید ... در مشروطیت / محمد ترکمان / ج ۲ / ص ۳۸۳-۵ (گزارش سفیر انگلیس به دولت متبوع خود) ]

۳- برخلاف پرده پوشی‌ها و «ماست مالی»‌ها و بعض‌اً تحریف عامدانه تاریخ از سوی برخی از نویسندهای اعدام شیخ با زمینه سازی‌های قبلی و نظر مساعد و تصویب و تأیید مراجع ثلاث نجف و بلکه با استناد به حکم آن‌ها مبنی بر مفسد بودن شیخ عملی گردید . در این‌باره به بیان چند نکته و ذکر چند سند بسنده می‌کنیم :

۱-۳- آنچه از مندرجات منابع تاریخی بر می‌آید ، نائینی مشاور و بلکه آموزگار ! و «محرر» و «انشاکننده اعلامیه‌ها و فتواهای سیاسی» مراجع ثلاث نجف [ رک : تشیع و مشروطیت در ایران / عبدالهادی حائری / ص ۱۵۷ ] و بنا به گفته آغا بزرگ طهرانی : «نژدیکترین رایزن خراسانی در زمینه انقلاب مشروطیت» بوده است . [ رک : طبقات اعلام الشیعه / ج ۱ / ص ۵۹۴ ] . به جرأت می‌توان گفت نائینی در مسائل مربوط به نهضت مشروطه ، به مثابه عقل منفصل علمای مزبور عمل می‌کرده و آراء و نظرات و مواضع سیاسی آنها در آن دوره ، برگرفته از دیدگاه‌ها و مشاوره‌های نائینی می‌باشد .

۲-۳- تقریباً از مسلمات تاریخ است که نائینی و متاثر از او ، مراجع ثلاث نجف ، طی اعلامیه‌ها و بیانیه‌ها و سخنان خود ، علاوه بر حکم به فساد آراء و نظرات و مواضع سیاسی شیخ در جریان مشروطیت ، خود وی را نیز شخصی مفسد و فاسد و مخالف دین و محارب با امام زمان (عج) و حامی استبداد و فردی عوام فریب و دنیا طلب معرفی می‌نمودند . در یادداشت بعدی چند نمونه از مستندات این مدعای را معرفی خواهیم کرد.

### یادداشت ششم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

در ماجراهی معروف به «واقعه‌ی میدان توپخانه» در سال ۱۳۲۵ هـ ق (قطع نظر از اینکه شیخ فضل الله چه نقشی در آن داشته است) بهبهانی و طباطبایی تلگرام‌هایی بر ضد شیخ به علمای نجف ارسال می‌دارند که پاسخ‌هایی از طرف آنها داده می‌شود که در همان زمان در روزنامه‌ها منتشر می‌گردد . متن یکی از آنها چنین است : « حجه الاسلام بهبهانی- طباطبایی- تلگرام ثانی واصل ،نوری،چون مخلّ به آسایش مفسد است، تصریش در امور حرام است . محمدحسین نجل میرزا خلیل ، محمد کاظم خراسانی ، عبدالله مازندرانی). « (به نقل از : تاریخ مشروطه‌ی ایران / احمد کسری / ص ۵۴۷ و تاریخ انقلاب مشروطیت / مهدی ملک زاده/ کتاب سوم / ص ۵۹۰ ) بنا به نقل ملکزاده : « در خاتمه جلسه [ محاکمه شیخ ] شیخ ابراهیم زنجانی بپا می‌ایستد و به طور صریح چنین می‌گوید : جناب حاج شیخ فضل الله، بر طبق فتوا و حکم حجج اسلام نجف اشرف که سواد آن در همه ایران منتشر شده ، مفسد فی الارض است و باید طبق قوانین اسلام با او همان معامله‌ای را که خداوند راجع به مفسدین فی الارض دستورداده [ اعدام ] رفتار نمود. » [ به نقل از : همان / کتاب ششم / ص ۱۲۷۰ ]

لازم به ذکر است که بعد از اوضاع دگرگون شد و برخی از روحانیون متوجه شدند که چه کلاه گشادی برسرشان رفته و بهخصوص چه رسایی بزرگی در اثر پشتیبانی یا سکوت در اعدام شیخ دامن گیر- شان شده است با لطایف الحیل و تشبیثات سخیف و سست و دلایل بی پایه تلاش مذبوحانه ای کردند که با استناد به پاره‌ای از اضافات ! « آقازاده»ها و یا وابستگان به حجج اسلام ، تلگرام یادشده را ساختگی و مجعلو قلمداد کنند . لیکن آشنایان بر تاریخ مشروطه می‌دانند که چنین ادعاهایی یاوه و پوچ بوده و صرفاً برای تطهیر و تبرئه حضرات از جنس همان شیوه « ماست مالی» می‌باشد . واقعیت این است که ده ها سند و مدرک تاریخی و دلایل غیر قابل خدشه دال بر تأیید موضوع مذکور در تلگرام مورد بحث وجود دارد که انکار و تکذیب آن به شوخی و مضحكه بیشتر شبیه است تا بیان یک حقیقت تاریخی . زیرا علاوه بر ده‌ها تلگرام و بیانیه‌ی دیگر از حضرات با مضمونی برابر یا مشابه با متن تلگرام مذکور دلایل ذیل در رد ادعای آقایان قابل ذکر می‌باشد .

اولاً) چرا در طول دو سال پس از تاریخ نشر تلگرام مذبور تا اعدام شیخ ، خود مراجع ثلات یا اعون و انصار آنها در تهران به خصوص بهبهانی و طباطبایی که تلگرام کذايی خطاب به آنها بوده است ، اقدام به تکذیب و اعلام جعلی بودن آن‌ها نکردند ؟

ثانیاً) چرا آقایان - لااقل - پس از اعدام شیخ ، اعلامیه و بیانیه و تلگرامی در محکومیت این اقدام صادر نکردند ؟ ( خراسانی تا ۲/۵ سال پس از اعدام در قید حیات و در صحنه سیاسی فعال بود )

ثالثاً) اگر ادعا شود که ای بسا ! چنین کردند ، اما انقلابیون از انتشار آن جلوگیری نمودند ، در این صورت معلوم می‌شود که این حضرات آلت دست بی اختیار انقلابیون بوده‌اند ! و این البته عذری بدتر از گناه است که وزر و وبال امور را از عهده ایشان بر نمی‌دارد . ضمن اینکه چنین ادعایی کاملاً بی دلیل بوده و خواهیم گفت که ده‌ها شاهد و سند و مدرک بر خلاف آن وجود دارد . در یادداشت بعدی به آنها خواهیم پرداخت .

## یادداشت هفتم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

به چند سند در تأیید مفاد تلگرام مورد بحث ، که در اصالت آنها تردید نمی توان کرد ، به عنوان نمونه اشاره می کنیم :

به دنبال مخالفت های شیخ و تعدادی دیگر از علماء با مجلس شورای ملی ، نمایندگان مجلس ضمن سوالی درباره حقانیت مجلس ، در خصوص حکم «مخالفت بعضی که از روی منافات این وضع با مقاصد و اغراض شخصیه خودشان ، در مقام تخریب و در صدد تشویش و تشکیکند» نظر مراجع نجف را استعلام می کنند که چنین پاسخ داده می شود : «... بر هر مبلغی سعی و اهتمام در استحکام و تشبیه این اساس قویم لازم و اقدام در موجبات اختلال آن محاده [ مبارزه ] و معانده با صاحب شریعت مطهره ... و خیانت به دولت قوی شوکت است . » (با امضای خراسانی و دو مرجع دیگر) متن این سوال و پاسخ عیناً در مذاکرات روز یکشنبه ۲۰ ربیع الثانی ۱۳۲۵ مجلس شورای اسلامی ملی قرائت می شود . (لذا دیگر نمی توان آن را به جعلیات روزنامه ها نسبت داد . !)

در مذاکرات شنبه ۷ ربیع الثانی ۱۳۲۵ مجلس ، نامه دیگری از عبدالله مازندرانی خوانده می شود که در آن آمده است : «... بنای تخریب و مخالفت آن [ با مجلس شورای ملی ] در مخالفت با صاحب شریعت است . »

همچنین در مذاکرات پنج شنبه ۱۷ شعبان همان سال ، تلگرام دیگری به امضای مراجع ثلاث قرائت می شود که در آن آمده : «... اعراض از وساوس و شباهات واهیه مطبوعه و غیر مطبوعه ی مخالفین که جزء اعراض شخصیه و آثار فتنه و فساد مقصودی ندارند لازم است ... »

در تلگرام دیگری در جلسه مورخ یکم جمادی الثانی ۱۳۲۵ چنین خوانده شد : «مخالف و معاند او [ مجلس ] مخالف شرع انور و مجادل با صاحب شریعت است . » [رک : شیخ شهید فضل الله نوری / محمد ترکمان / ج ۲/ ص ۱۱۱ و ۱۴۸ و ۱۶۱] . و ده ها مورد از این مستندات را با مضمون یاد شده می توان از منابع تاریخی به دست آورد . اما نویسنده ای - در سلک روحانیت - که این همه سند و مدرک را که حاکی از موضع خصمانه مراجع سه گانه بر علیه شیخ است غیرقابل انکار یافته است و در برابر این حقیقت که - لاقل - آقایان می توانستند از اعدام شیخ [ و تبعید حجه الاسلام زنجانی ] جلوگیری کنند به «گزارش های دروغی که از ایران به آنها می رسید» متشبّث می گردد . [رک : خط سوم در مشروطیت / ابوالفضل شکوری / ص ۱۸۳ و ۱۸۹] . لیکن هر چند نمیتوان این مدعای به «کلی» رد کرد ! اما وقتی کسی در مقام مرجعیت به خصوص در جایگاه سیاست ورزی ، اختیار خود و دستگاه و دفتر خودش را به کسانی چون نائینی و یا «آقازاده» های ناصالح خود می سپارد باید در پیشگاه الهی پاسخگوی نتایج اعمال و اقدامات خود باشد و چنین عذری از مسئولیت آنها در داوری تاریخ نخواهد کاست . چنان که امثال زبیر بن عوام به چنین بلایی گرفتار شدند.

در این باره به بازخوانی سند دیگری خواهیم پرداخت .

## یادداشت هشتم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

گفتیم احتمال جعل و تحریف در اصل و متن تلگرام کذایی وجود دارد ، لیکن حقیقت این است که اگر هم ، چنین باشد این جعل و تصرف به دست نزدیکان و اعضاى به اصطلاح دفتر و دستگاه خراسانی صورت پذیرفته است و نه انقلابیون و مشروطه طلبان در تهران ! به این دلایل خیلی روشن که یقیناً اصالت و اعتبار چنین متن مُهم و حساسی (مشتمل بر «حکم به مفسد بودن مجتهدی مانند شیخ») دست کم از سوی بهبهانی و طباطبایی که تلگرام خطاب به آنها بوده است احراز گردیده است . ثانیاً ، چگونه است که اصالت این تلگرام ، به خصوص وقتی که پس از دو سال و اندی ، در دادگاه شیخ مستند حکم اعدام او عنوان می شود (و حتی سال ها پس از آن ) ، از سوی خراسانی و دستگاه او تکذیب نمی شود ؟ ثالثاً ، چگونه می توان پذیرفت که نائینی طی ۳۰ سال دوران حیات خود پس از تاریخ این تلگرام ، مجعلول بودن آن را افشا نکند ؟ یا این کار از سوی میرزا مهدی که ۴۰ سال پس از آن تاریخ در قید حیات بود صورت نپذیرد ؟ !

واقعیت این است که خراسانی در آن مقطع چنان زمام امور و تصمیم گیری های سیاسی خود را به دست اطرافیان خود سپرده بود که در مواردی پاسخ نامه های خطاب به او را ، پسرش میرزا مهدی مستقیماً و با مضای خودش صادر می فرمود ! به عنوان نمونه پاسخی است که به نامه شیخ و دیگر علما که خطاب به «آقایان حجج اسلام نجف» نوشته شده ، داده است . تصویر اصل نامه شیخ و علما که متن آن بسیار قابل تأمل می باشد ، در منابع متعددی چاپ شده است . (رک : شیخ شهید فضل الله نوری / همان / ص ۴۴ ) و متن این پاسخ چنین است :

«تلگرافی که به سیم خارجه مخابرہ فرمودید موجب مزید آزدهگی آقایان حجج الاسلام و آیات الله فی الانام دامت ظلالهم گردید ... این اقدامات غیر مترقبه جز پاره ملاحظات شخصی [ !؟ ] نیست ، محترمانه مستدعی است که محض حفظ مقام خودتان و نوع علماء و شرع آنور زیاده بر این بر ضد مجلس محترم اقدامی نفرموده آنچه هم شده تدارک فرمایید تا به جایی منتهی نشود که لامحاله بعضی از احکام سخت [ ?? ] از این ناحیه مقدسه [ !! ] شرف صدور یابد . مهدی بن حجه الاسلام خراسانی » (چاپ شده در نشریه حبل المتین تاریخ رجب ۱۳۲۵ ه ق / به نقل از : همان / ص ۴۶ ) قطع نظر از لحن گستاخانه و تهدید آمیز این پاسخ ، سوال این است که : آیا حکم به فساد شیخ در تلگرام مورد بحث ، پیرو همین تهدید صادر نگردیده است ؟ آیا این پاسخ با نظر مساعد خراسانی داده شده است ؟ آنچه مسلم است هر چند محرر اصلی نامه های خراسانی ، نائینی می باشد ، اما بنا بر تصریح برخی از ذریه خراسانی ، میرزا مهدی هم در این کار دستیار نائینی بوده است ! (رک : دانشنامه جهان اسلام / جلد ۱۵ / ص ۳۳۱ )

در این باره بیشتر خواهیم گفت .

### یادداشت نهم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزا نائینی»

آن چه از نقل ها و روایت های بعضی از نزدیکان خراسانی بر می آید این حقیقت غیر قابل تردید است که وی در تصمیم گیری ها و اتخاذ موضع سیاسی، کاملاً تحت نفوذ و سیطره‌ی فکری و مدیریتی نائینی بوده است، با این حال، با اطمینان می‌توان گفت که عموم بیانیه‌ها و تلگرام های صادره با امضای خراسانی، با آگاهی و تأیید نهایی وی بوده، از این رو، برخی از اظهارات حاکی از نارضایتی از اوضاع و یا پشیمانی او از پاره‌ای از موضع سیاسی اش، مربوط به بعدها و پس از آشکار شدن آثار و عوارض نامطلوب آن موضع و ظهور موجی از تنفر و انزجار عمومی، (به خصوص در میان روحانیون) در نتیجه‌ی اعدام شیخ بوده است که موجب تزلزل موقعیت آقایان نزد دین داران جامعه گردیده بود.

در تأیید آن چه گفته شد به نقل یک گزارش تاریخی بسیار مهم و عجیب و البته عبرت آموز می‌پردازیم از زبان یکی از دوستان و نزدیکان خراسانی، که روایت او از طرق متعددی گزارش شده و اصالت و اعتبار آن در حدی است که خواهیم دید حتی نویسنده‌گان و روحانیون علاقه‌مند به خراسانی نیز، ضمن نقل آن بر اصالتش مهر تأیید زده اند. این روایت تاریخی را به جهت اهمیت فوق العاده آن با تفصیل بیشتری بررسی می‌کنیم. موضوع این سند به آخرین ماه های حیات حجۃ‌الاسلام آخوند ملا قربانعلی زنجانی مربوط می‌شود. خاطر نشان می‌سازد که حجۃ‌الاسلام از علمایی است که از تأیید و همراهی مشروطه و رهبران آن خودداری کرده و در مواردی نیز با اصل مشروطیت مقابله‌ای در حد مخالفت - و نه مبارزه - داشته است.

اما ریشه تاریخی این گزارش مربوط به ماجراهی ورود قشون مشروطه به زنجان پس از سرنگونی محمدعلی شاه و پیروزی مشروطه خواهان است. تفصیل این ماجرا در منابع تاریخی متعدد آمده و ابراهیم صفایی در ضمن شرح حال یپرم خان، آن را چنین خلاصه کرده است:

«... پس از چند ماه که در تهران آرامشی برقرار شد، برای استقرار امنیت در زنجان و آذربایجان ... یک اردو ... به فرماندهی سردار بهادر و یپرم عازم آن سامان شدند ... مردم به فتوای ملا قربانعلی مجتهد مقتدر زنجان بر ضد مشروطه قیام کرده و در مسجد سنگر گرفتند ... سرانجام مسجد و مراکز مردم اشغال شد و ملا قربانعلی گریخت و جمعی از اطرافیان او دستگیر شدند، خود وی هم به وسیله‌ی جهان شاه خان گرفتار و تسلیم اردوی دولتی گردید . یپرم می‌خواست او را هم مانند شیخ فضل الله تیرباران کند، ولی دولت که انزجار عمومی را نسبت به اعدام شیخ نوری دیده بود [توجه شود] دستور داد نسبت به ملا قربانعلی هیچگونه اقدامی نشود، و وی را به تهران بفرستند ...». [ر ک: رهبران مشروطه / ابراهیم صفایی / ج ۱ / ص ۵۴۳].

در این باره باز خواهیم نوشت.

سلام ..... هستم. مطالب شما در گروه آشنایی با افکار و اندیشه ها مطرح شد و بnde اگر صلاح بدانید  
برخی مطالب شان را برایتان ارسال کنم.

سوال :

م - ب :

با سلام و ارادت خدمت جناب ..... عزیز

۱. هیچ کدام از قرایین مورد اشاره جناب آیت الله مُؤید انگلیسی بودن مرحوم نائینی و انقلابیان نمی-  
شود! قطعاً مستحضری دارد که در مقطع تاریخی مشروطه تقریباً تدبیرامور کشور ما با انگلیس است! و دیدار و  
مذاکره با آنها جزو ضروریات پیشبرد کار انقلاب بود!

۲. البته نباید غفلت نمود که اصل حرکت مشروطه یک انحراف از اصل بود! آنچه مردم و علماء دنبالش  
بودند، تأسیس عدالتخانه بود! که منورالفکرهای فرنگ رفته یا فرنگی مآب با استفاده از موقعیت علماء حرکت  
مردم را به سمت مشروطه که برای مردم و علماء ناشناس بود برداشتند!

۳. زمزمه ملی گرایی و اتکا به قدرت ملت از زمان فتحعلی شاه در ایران شروع شد و در عصر ناصری به  
اوج رسید، علمایی مثل طباطبائی کاملاً با این بحث آشنا بودند و مدرنیته و محصولش یعنی ملی گرایی را  
می‌شناختند و مشروطه را در مسیر تقلیل قدرت مطلقه شاه و تمکین به قدرت مردم تحلیل می‌کردند!  
مرحوم صاحب کفایه هم سخنانی دارند که این مطلب را تأیید می‌کند.

۴. آنچه از رسالات و مکتوبات شیخ شهید برداشت می‌شود، ایشان یا دنیای جدید و نوع حکومتها را  
مدرن را نمی‌شناسد و یا جدی نمی‌گیرد! لذا مشروطه خواهان طرفدار انتخابات را مرتد می‌داند! از طرفی  
مرحوم نائینی مشروطه را حکومت حقه نمی‌داند بل ابزاری برای تقلیل ظلم می‌انگارد! و آن را بهتر از  
استبداد فردی می‌داند.

۵. نهایت اینکه برادر، کدام یک از علمای دوره خودمان پرورش یافته یا وابسته به اجنبی بودند و هستند؟!  
و کدام یک با اجنبی روابطه خوب و حسن دارند؟! چطور می‌شده افراد شناخته شده ای در زمان حیاتشان به  
راحتی متهم به مزدور و ... می‌شوند و مورد شماتت قرار می‌گیرند ولی عده ای دیگر که روابط چندگانه با  
بیگانگان دارند به عنوان وارستگان غیروابسته شناخته می‌شوند! با همه این احوال درمورد هیچکسی نمی-  
شود قضاوت یقینی داشت! اما جناب آیت الله دلیل اقامه نکرد فقط چند شاهد و قرینه برای روابط با  
انگلیس آورد! اگر آنها دلیل باشد کلامهای پس معرکه است!!

الف - ز :

سه یادداشت اخیر ایشان را مطالعه کردم و سندی ندیدم، ولی به یادداشت قبلی ایشان مراجعه کردم  
یکی دو سند ارائه فرموده اند ولی این اسناد به هیچ وجه نمیتوانند خدشه در وجهه اخلاقی میرزا نائینی و ...  
وارد کند زیرا مغالطه "انگیزه و انگیخته" وجود دارد، ملاقات میرزا نائینی با انگلیسی ها و کمک خواستن از  
آنها برای پایان دادن به استبداد سلاطین، هیچ دلالتی بر بی تقوایی و ترجیح منافع انگلیس بر منافع

مسلمین توسط مشروطه خواهان نمی کند، هرچند که اتکای به انگلیس ناشی از ضعف بصیرت و تحلیل سیاسی است.

همچنانکه مصدق که یک مسئول ملی گرا است و در صدد ثبیت منافع ملی است برای مقابله با سلطه انگلیس ها به آمریکا اتکاء می کند و دچار اشتباه تاکتیکی می شود ولی این اشتباه او هرگز معنای نقص اخلاقی او و ترجیح منافع آمریکا بر منافع ملی نیست.

بنظرم نکته اصلی که موجب خلط بحث می شود، عدم تمایز در خطای نظری و خطای عملی مشروطه خواهان با نیت خالصانه و عمل طبق اطلاعات و اجتهادشان می باشد.

تقوای میرزای نائینی و آخوند خراسانی زبانزد خاص و عام است و در این زمینه مطالب عجیبی از آیت الله بهجت و سایر بزرگان نقل شده است

**جواب:**

با سلام خدمت آقای مهرانفر به عرض می رساند موارد قابل بحث بسیاری در نوشه های آقایان وجود دارد! عجالتا در خواست دارم حوصله کرده تا پایان این یادداشت ها ما را همراهی کنند، شاید نظرشان عوض شود! به نظرم کمی زود قضاوت کردند در هر صورت نظر آقایان در معرض داوری خوانندگان یادداشت ها قرار می گیرد .

## یادداشت دهم- به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزایی نائینی»

ماجرای ورود نیروهای دولتی به زنجان که در اوایل ذیقده ۱۳۲۷ هـ ق رخ داده، موجب واکنش مشروطه خواهان در زنجان و انعکاس گسترده این واقعه در مجلس شورا می‌گردد که جزئیات آن در صورت مذاکرات مجلس شورای ملی آمده است از جمله در جلسه ۹ ذیقده: «تلگرافی از انجمن موقتی زنجان مشعر بر تبریک افتتاح و تشکر از اقدامات سردار بهادر و مسیو یفرم و امنیت زنجان و فرار آخوند ملا قربانعلی و اشرار، و استدعای دستگیری آخوند و تبعید او و مجازات اشرار قرائت شد» [چاپ شده در روزنامه رسمی در تاریخ ۲۱/۶/۱۳۳۵ هـ].

ظاهراً رهبران مشروطه درباره چگونگی برخورد با «حجه الاسلام» از خراسانی کسب تکلیف می‌کنند در این باره تلگرامی با امضای خراسانی و مازندرانی در جلسه روز ۱۳ ذیقده ۱۳۲۷ هـ ق مجلس، توسط ذکاءالملک به شرح ذیل قرائت می‌شود: «...کثرت سن و عدم معاشرت و عالم نبودن جناب آخوند ملا قربانعلی زنجانی به مصالح و مفاسد مملکت و اجتماع اشرار و مفسدین وطن فروش در اطراف ایشان موجب اغتشاش مملکت و اختلال اساس و مداخله اجانب و اعدام اسلام است، و تفریق تمام مفسدین که دور ایشان را گرفته اند بر اولیای دولت و قاطبه مسلمین واجب فوری و اتباع احکام و آراء منسوبه به ایشان مطلقاً حرام است و اعتنا به آنها دشمنی با دین اسلام است. اعاده الله المسلمين عن ذلک. محمد کاظم الخراسانی - عبدالله مازندرانی»

این تلگرام را کسری نیز با مختصر تفاوت در برخی واژه‌ها نقل کرده است. [رك: تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان / جلد ۱ / ص ۱۰۵] . اما برخی از نویسنده‌گان با استناد به «اصل» پیش‌نویس یک تلگرام به خط نائینی و امضای خراسانی، که در اختیار یوسف محسن اردبیلی بوده و بسیاری از پژوهندگان تاریخ به چشم خود آن را دیده اند، تلگرام پیش گفته را تحریف شده و مجعل دانسته و متن تلگرام اصیل را چنین نقل کرده اند: «طهران ... چون جناب آخوند ملا قربانعلی به سبب شیوخیت و عدم معاشرت، از نوع امور بی خبر و معذورند لهذا باید شخصاً محترم و مفسدین و اشرار از مراوده با ایشان و اشاعات موجبه فساد مملکت و اختلال آسایش به کلی منوع باشند ان شاء الله تعالى. محمد کاظم خراسانی» [به نقل از: خط سوم در انقلاب مشروطیت ایران / ابوالفضل شکوری / ص ۱۸۴]

قطع نظر از تفاوت متن دو تلگرام و داوری درباره عامل یا عوامل جعل و تحریف، نکته بسیار مهم و قابل تأمل، داستان چگونگی صدور تلگرام دوم می‌باشد که در ضمن خاطره‌ای از «میرزا یوسف مجتبه اردبیلی» (از یاران نزدیک خراسانی) نقل شده است. این خاطره و سند تاریخی بسیار روشنگر «در منابع چندی از جمله کتاب معارف الرجال / شیخ محمد حرز الدین / ج ۲ / ص ۱۵۹ و نیز: الكلام يجر الكلام / سید احمد زنجانی / ج ۱ / ص ۱۲۰ و چند منبع دیگر نقل و درج شده است» نویسنده کتاب «خط سوم ...» آن را از زندگی نامه‌ای که منوچهر صدوqi سُها برای «میرزا یوسف اردبیلی» در «مجله وحید» نوشته، نقل کرده است. در یادداشت آینده این خاطره را مرور خواهیم کرد.

## یادداشت یازدهم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

تحریر و خلاصه‌ای از خاطره میرزا یوسف اردبیلی را براساس آنچه در منابع مختلف آمده ذیلاً نقل می‌کنیم:

«... خراسانی ... پاکتی به من داد و فرمود : مطالعه فرماید . دیدم تلگرامی است از سپهدار، به این مضمون که : «آخوند ملا قربانعلی زنجانی دستگیر تکلیف تعیین فرماید» ... فرمودند: ... به منزل ما تشریف ببرید تا من هم بیایم در آنجا با هم صحبت کنیم ... به منزل ایشان آمدم و با میرزا مهدی ... در کتابخانه بودیم ... که آقا ضیاء عراقی و شیخ احمد دشتی و شیخ علی بسطامی و میرزا حسین نائینی که در حضور ایشان بودند، وارد شدند. آیت الله [خراسانی] فرمودند: خیلی بد کاری شده است، به نظرتان چه باید کرد؟ نائینی گفت : مفسد فی الارض است باید کشته شود [!] دیگران با این حرارت نبودند. یکی گفت از ایران خارج شود. دیگری گفت: حبس شود [!] سومی گفت: در تهران تحت نظر باشد. من ساكت بودم. به من فرمود: به نظر شما چه باید کرد؟ عرض کردم اجازه بفرمایید استخاره ای بکنم . این آیه شریفه آمد : (وَ يَا قَوْمِ هُذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ إِلَى آخر) (سوره هود آیه ۶۴) خراسانی رو به نائینی که می گفت مفسد فی الارض است و باید کشته شود، کرد و فرمود : بنویس آنطوری که آقا تقریر می فرمایند . من چنین تقریر نمودم : [ به شرح متن تلگرام دوم ] . نویسنده [نائینی] متن را جهت امضاء تسلیم خراسانی نمود . ایشان فرمودند بدھید آقا [میرزا یوسف] ملاحظه نماید. من که متن را خواندم، دیدم بعد از کلمه «محترم» جمله ای را به این عنوان: «به شرط این که با اشخاص مراوده نداشته باشد» به گفته‌ی من اضافه نموده ، من گفتم : آقایان این جمله را من چه وقت گفتم؟ آخوند مرحوم از این عمل آن شخص عصبانی شده، رو به نویسنده [نائینی] کردند و گفتند: بس است دیگر میرزا حسین ! دنیای مرا خراب کردی، می خواهی آخرتم را هم خراب کنی؟! پس از این فرمایش ، شخص مذکور آن عبارت را حذف نمود. [!] سپس خراسانی آن را مهر و امضاء کرد و فرمود : سید ابوالقاسم را صدا کنید تا فوراً این تلگرام را به تلگرافخانه برساند و مخابره شود. من عرض کردم : تلگرام را لطف فرمایید تا بدhem عکس آن را برداشته سپس مخابره نمایند که اگر بعداً غیر از این تلگرام مطلبی مخابره شود معلوم شود که تلگرام صادره از ناحیه عالی چه مطالبی را متضمن بوده است، تا مدرک باشد[!]» نویسنده در ادامه می نویسد: « به افاده بعضی از فضلا ، بدین گونه ، پایمردی این بزرگوار [آقا میرزا یوسف] از آخوند زنجانی حفظ الدم [!] کرد و از واقعه‌ای همانند واقعه‌ی حاجی شیخ فضل الله نوری، جلوگیری نمود «

[ ر ک : خط سوم... / همان / ص ص ۱۸۹-۱۸۴ ]

سید احمد زنجانی نیز - البته به طور اشاره - قضیه‌ی استخاره را از شخص دیگری به نام شیخ مهدی مازندرانی و او از شریعت اصفهانی آورده است. [ ر ک : الكلام یجر الكلام / سید احمد زنجانی / ج ۱ / ص ۱۲۰ ]

در یادداشت بعدی ملاحظاتی درباره این خاطره خواهیم داشت.

## یادداشت دوازدهم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

اگر آن چه که در گزارش خاطره‌ی میرزا یوسف اردبیلی آمده، حقیقت داشته باشد - که به نظر چنین می‌نماید - آن وقت، حقایق بسیار مهم و قابل تأملی از جهات و ابعاد گوناگون قضیه، درباره شخصیت نائینی و خراسانی و مهم‌تر از همه، موضوع چگونگی و ساز و کار ورود مراجع ثلاث به عرصه سیاسی و دخالت در امور حکمرانی، عیان و آشکار می‌شود که ذیلاً به طور اجمال به برخی از آنها اشاره می‌شود.

۱- معلوم می‌شود که: چنانچه هرگونه جعل و دست کاری در بیانیه‌ها و تلگرام‌های صادره از سوی خراسانی و دو همراه‌وی (تهرانی و مازندرانی) صورت می‌گرفت عامل آن نائینی بوده، همان‌طور که سایر دلایل و شواهد پیش گفته هم، بر این مطلب دلالت داشتند. فلذا همان‌طور که بیان شد بسیار بعید است که جعلیات و تحریفات مفروض، در تهران و به دست سران مشروطه انجام پذیرفته باشد. بر این اساس، اگر تلگرام مربوط به حکم مفسد بودن شیخ فضل الله هم واقعاً مجعل و بدون آگاهی خراسانی صادر گردیده باشد، مسلماً این کار به دست نائینی صورت گرفته است.

۲- ثابت می‌شود که: نائینی شخصی است که نه تنها پایبندی به احکام شرعی ندارد بلکه در جهت اهداف سیاسی اش، از زیر پا نهادن اولی ترین اصول اخلاقی نیز یابائی نداشته و با جسارت و جدیت تمام در امانی که بر عهده گرفته بود خیانت می‌ورزیده است!

۳- روشن می‌شود که: چگونه از موضع مرجعیت و دین، با به کارگیری پیش پا افتاده ترین و عامیانه ترین روش‌ها (همچون مشاوره با چندرو حانی نا آشنا به مسائل) در پیچیده ترین امور سیاسی و حکمرانی مداخله و به علت عدم توان و فقدان آگاهی و بینش لازم در موضوعات سیاسی، حتی به «استخاره» توسل جسته می‌شود.

۴- آشکار می‌شود که: آشفتگی و فساد در دستگاه و دفتر خراسانی، به حدی بوده که تلگرامی که با آن وضعیت و تنیش! تهیه شده، باز هم به مقصد نمی‌رسد و آنچه در جلسه رسمی مجلس شورای ملی خوانده می‌شود همان متن مجعل و تحریف شده است! جالب اینکه ظاهراً، خراسانی باز هم از این تحریف عملی با خبر نمی‌شود تا به تکذیب آن بپردازد! با این اوصاف این شخص که کمترین احاطه و اشرافی بر دم و دستگاه خود ندارد با دخالت در پیچیده ترین مسائل سیاسی، هم موجبات تضعیف جایگاه دین و مرجعیت در جامعه را فراهم می‌کند و هم باعث آشفتگی‌ها و نابسامانی‌ها و اعدام‌ها! در عرصه سیاسی می‌گردد و هم طبق اقرارش خسارت دنیا و آخرت را برای خود به ارمغان می‌آورد!

۵- اما آیا می‌شود خراسانی را از مسئولیت آن همه خسارات وارد بردین و مملکت تبرئه نمود؟ آیا او نمی‌توانست پس از آگاهی از خیانت‌های نائینی او را از دستگاه خود طرد نماید؟ آیا او شرعاً مکلف نبود چهره واقعی او را بر ملا سازد؟ چرا در این مدت، بیانیه‌ای در محکومیت آن همه خیانت که منشاء انحرافات و حوادث تلخی چون اعدام شیخ گردید صادر نکرد؟ و چرا با این قصور - بلکه تقصیر - زمینه مرجعیت را برای نائینی فراهم نمود تا او بعدها، مفسدۀ‌های بزرگ تر و بیشتری را در مقام مزبور مرتکب شود و کار را به جایی برساند که برای پادشاهی رضاخان مشروعیت دینی برداشت!

و چراهای بسیاری که بدون پاسخ مانده است.

در این باره باز هم خواهیم نوشت.

## یادداشت سیزدهم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

با توجه به آنچه گفته شد دو مطلب شایان ذکر است:

اولاً - از مجموع دلایل و شواهد و مستندات تاریخی ، در حد اطمینان آوری به دست می آید که « حکم به فساد شیخ فضل الله» با آگاهی و رضایت خراسانی (و نیز تهرانی و مازندرانی) صادر شده و حتی اعدام شیخ هم - به احتمال قوی - چنین بوده است . هرچند بعدها ، واکنش ها و بازخوردهای منفی و وسیع از سوی افشار متدين و اکثریت روحانیون نسبت به این حادثه ، که باعث تزلزل موقعیت اجتماعی خراسانی و یارانش گردید و به قول خودش « دنیای او را خراب کرد» وی را وادر نمود تا از موضع قبلی خود کوتاه آمده و اظهار پشمیمانی و نارضایتی کند . با این حال حتی پس از آن نیز هیچ اعلام موضع رسمی از طریق صدور بیانیه و تلگرام در محکومیت واقعه مزبور از سوی وی اتخاذ نگردید . و در این باره آنچه که برخی از به کارگیران شیوه « ماست مالی» در نوشته های خود آورده اند خلاف واقع و بی اساس و یاوه می باشد . شگفت اینکه یکی از همین نویسندها در کاربست روش یاد شده ادعا کرده است که نه تنها خراسانی موضوعی بر علیه شیخ نداشته است بلکه روابط آنها بسیار خوب و صمیمی بوده ، آن چنانکه خراسانی « پس از آگاه شدن از اعدام نوری ، سخت برآشفته و حتی برای وی مجلس ترحیم برپا کرده است» [ !! ] [ رک : خانه بر دامنه آتشفشن / علی ابوالحسنی / ص ص ۲۰۱-۲۰۰ ]

گویا کسی نبوده از این محقق ! تاریخ بپرسد که : چرا خراسانی به جای بر پایی مجلس ترحیم یک بیانیه رسمی و ساده در محکومیت اعدام شیخ و لزوم برخورد با عاملان آن صادر نمی کند ؟ این در حالی است که یک سال بعد همین شخص در حمایت از دو بهایی و لزوم عدم تعرض به آنها تلگراف می کند که : « آن دو مداخلت و سوء نیتی به هیچ وجه نداشتند و منظورشان هدایت [ ! ] و دلالت به عقاید مذهب خودشان بوده است . » [ !! ] ( رک : بحران مشروطیت در ایران / حسین آبادیان / ص ۲۲۷ ) اما یک نقل قول از آیت الله بروجردی (ره) شاهد دیگری است بر این ادعاهای پوچ و بی پایه . هرچند آقای بروجردی موضع خراسانی را نسبت به شیخ ناشی از اشتباه توصیف می کند اما سخن وی مهر تأییدی بر تقابل و ضدیت وی با شیخ است آنجا که گفته : « من در جلسات مشورتی آخوند خراسانی بودم و دیدم که ایشان درباره شیخ فضل الله اشتباه کرد . » ( رک : جریان ها و سازمان های مذهبی - سیاسی ایران / رسول جعفریان / ص ۲۹۷ )

ثانیاً - گفتنی است که از میان علمای ثلاث (خراسانی ، تهرانی ، مازندرانی) آن کس که هم به لحاظ فهم و شعور سیاسی و هم از جهت علم و فقاہت جایگاه و اعتباری داشته است خراسانی می باشد و دو نفر دیگر ، هم از سیاست بی خبر و عامی تشریف داشتند و هم از حیث علم و فقاہت به هیچ وجه در سطح مرجعیت نبوده اند و این دست های پشت پرده و سیاسی بوده اند که برای آنها مقام مرجعیت ساخته اند آن هم به منظور تقویت موقعیت خراسانی در برابر فقیه بزرگی چون سید کاظم یزدی (صاحب عروه) ! مرحوم پدرم نقل قولی از مرحوم سید کاظم یزدی با یک واسطه از منبعی موثق ( که متأسفانه نام آنها را فراموش کرده ام ) بیان می کرد بدین مضمون که وقتی از ایشان - درخصوص فعالیت مشروطه خواهان در نجف و مراجع ثلاش پرسیدند ، گفت : خراسانی علم دارد ، ولی دین ندارد ؛ تهرانی دین دارد علم ندارد ؛ و مازندرانی نه دین دارد و نه علم ! و مرحوم پدرم نظر آن مرحوم را دقیق ترین داوری درباره آن سه نفر می دانست ! البته منظور از نداشتن دین در این کلام فقدان ایمان دینی در حد و جایگاهی است که مدعی آن بودند نه به معنای کفر یا بی ایمانی مطلق ! همچنان که حقیقت امر در مورد برخی از صحابه بزرگ ! پیامبر (ص) نیز همین بوده است!

## یادداشت چهاردهم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

اما علیرغم آنچه گفته شد گویا برخی در بکارگیری شیوه «ماست مالی» حد و مرزی نمی‌شناشد! یک نمونه آن نویسنده‌ای است که پس از نقل خاطره «میرزا یوسف اردبیلی»، البته با رویکردی همدلانه و تأیید آمیز، چون ملاحظه می‌کند که با پذیرش مفاد این خاطره، دیگر حیثیت و آبرویی برای نائینی نزد خواننده باقی نخواهد ماند، با دست پاچگی و تعصی خام و خنده آور، در پاورقی چنین می‌نویسد: «خوانندگان محترم باید توجه داشته باشند با استناد به این قبیل مسائل جزئی [!] و موردنی شخصیت استوار [!] و پیچیده [!] مرحوم آیت الله نائینی قابل خدشه نیست، چراکه هر فرد بزرگی [!] ممکن است در عمرش چند تا خطا و اشتباه هم داشته باشد. مضافاً بر اینکه ابراز نظر نهایی درباره هر شخصیتی منوط بر نگارش و جمع‌بندی کامل زندگی نامه اوست. [!] (به نقل از: خط سوم در انقلاب مشروطیت / همان / ص ۱۸۷)

البته عمق دانش و بینش این نویسنده درجای دیگری نیز خودش را نشان می‌دهد، آنجا که: «... خراسانی، نائینی، ... و آیت الله منتظری را مصدق خارجی [!] و تبلور عینی فرهنگ اسلامی» معرفی می‌کند! (ر ک: جریان شناسی تاریخ نگاری‌ها، همان / ص ۸۲)

با همه این اوصاف و احوال! اگر در مورد خراسانی اما و اگرهايی در مورد نقش بارز او در تخریب چهره و شخصیت شیخ فضل الله و زمینه‌سازی برای صدور حکم اعدام او، قابل طرح باشد (که امر دشوار و تکلف آمیزی است) لیکن اسناد و مدارک مُتقن تاریخی (علاوه بر آنچه آورده شد) چنین مسامحه‌ای را در مورد نائینی به هیچ وجه بر نتفافته و روا نمی‌دارند.

توضیح اینکه، نائینی علاوه بر نقش اصلی و اساسی که در تهیه متن و صدور بیانیه‌های خراسانی داشت خودش مستقل‌ا در کتاب «تنبیه الامه و تنزیه الملّه» که چند ماه پیش از محاکمه و اعدام شیخ منتشر شده، صراحتاً - البته بدون ذکر نام - شیخ را به فساد انگیزه و هواپرستی، رهبری استبداد دینی و پیروی از اغراض شخصی، متهم نموده است. از این روی، تنها مندرجات این کتاب برای اتهام فساد فی الارض نسبت به شیخ و تقاضای صدور حکم اعدام برای او از سوی شیخ ابراهیم زنجانی کفایت می‌کرد. لازم به ذکر است که خراسانی در نامه‌ای «فدادیت شوم» در سال ۱۳۲۵ هـ-ق، شیخ ابراهیم را «عالٰم سالم و متقى» [!] توصیف می‌کند. (ر ک: تاریخ بیداری ایرانیان / ناظم‌الاسلام کرمانی / بخش دوم / ص ۱۳۲) در یادداشت بعدی نگاهی خواهیم داشت به تعبیر نویسنده درباره مخالفین مشروطه از علماء که البته در رأس آنها و مصدق و منظور اصلی همانا شیخ فضل الله می‌باشد و نویسنده از باب اینکه این مخالفین مانند او در سلک و لباس روحانیت بوده‌اند با ضمیر «ما» از آنها باد می‌کند.

## یادداشت پانزدهم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزا نائینی»

نائینی در مقدمه کتاب اش ، پس از آنکه «شعبه استبداد دینی» (در رأس آن ها شیخ فضل الله) را «به اقتضای همان وظیفه مقامیه خود حفظ شجره خبیثه استبداد را به اسم حفظ دین قدیماً و حدیثاً متکفل بوده و هست ، خطاب مستطاب: وَ لَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره بقره / آیه ۴۲)» دانسته، مخالفت با مشروطیت را به حکم روسا و پیشوایان مذهب «به منزله محاربه با امام زمان» اعلام نموده می نویسد: «اتصاف ... [این] دسته ظالم پرستان عصر و حاملان شعبه استبداد دینی را هم به تمام او صافی که در روایت احتجاج برای علماء سوء و راهزنان دین میین و گمراه کننده ضعفای مسلمین تعداد فرموده و در آخر همه می فرماید : اولئک الضر علی ضعفاء شیعتنا من جیش یزید لعنه الله توصیف و ضرر آنها را برای شیعیان بیشتر از لشکریان یزید» ارزیابی کرده و در ادامه می نویسد : «کما ینبغی [مردم] فهمیده و می دانند که از این وجه همدستی [آنان] با ظالمین، در دشمن [در دشمن] چه و مقصد مان [مقصدشان] چیست؟» سپس آنها را مصدق آیه ۱۸۷ سوره آل عمران یعنی «فروشنده‌گان دین به ثمن قلیل» و سرنوشت شان را «افتضاح ابدی و خیزی دارین» و دچار شدن به «عذاب الیم الهی» به حکم مفاد آیه ۶۲ از سوره احزاب معرفی می نماید . [!!] (رک : تنبیه الامه و تنزیه الملّه / میرزا حسین نائینی/ با ویراستاری : روح الله حسینیان / ص ۹۳)

نویسنده در ادامه ضمن نقل یک «روایای صادقه» [!؟] مشروطیت را مؤید از سوی امام زمان (عج) قلمداد می نماید تا هیچگونه شبیه ای در فساد شیخ در مخالفت با امام زمان (عج) نمانده و حجت برای شیخ ابراهیم زنجانی برای تقاضای صدور حکم اعدام برای او که پس از چند ماه از تاریخ نشر کتاب رخداد تمام شود ! (رک : همان / ص ۱۱۰)

نائینی سپس «حاملان شعبه استبداد دینی» ، [که مصدق آن را شیخ فضل الله میداند] چنین توصیف می کند : «همانا بر طبق اراده استبدادیه خود و محض همدستی با جائزین ، مذهبی تازه اختراع نموده و اسمش را اسلام [نهادند] و اساسش را بر تشریک توافقی طواغیت امت با ذات احادیث ... ساختند و کتاب جور و استبدادی هم که مقتضای ... [آیه ۱۲۱ سوره انعام] از کفرستان روسیه برایشان نازل [!] و متنضم این دستورالعمل های جوریه ... قرآن آسمانیش خوانندن [!؟] و به همدستی با طواغیت امت مستظره و در بلد اسلام به چنین خلاف ضروری واضح إجهار و چنین نغم ها سرودند. »» (همان / ص ۱۲۶)

هر چند تا همین جا دلیل دینی و شرعی کافی بر صدور حکم بر فساد شیخ و مفسد فی الارض بودن او از نظر نائینی کفایت میکند مع الوصف در این باره باز سخن خواهیم گفت .

## یادداشت شانزدهم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزا نائینی»

نائینی در فصل چهارم کتاب که به پاسخگویی شباهت مخالفین مشروطه اختصاص دارد ، با تعبیری تند، انگیزه واقعی مخالفین را نه علمی و نه دینی بلکه : «با وضوح آن که اساس این وساوس به همدستی با جباره و طواغیت مبتنی است و ناشی از همان شعبه استبداد دینی و به غرض حفظ شجره خبیثه استبداد ، و محض استرقاق و استعباد عباد «معرفی می کند . (رک : همان / ص ۱۲۹) وی آنگاه با تلویحی آشکارتر از تصريح و البته با استفاده از ضمیر متکلم مع الغیر به جای سوم شخص ! (بنا بر نكته ای که معروض افتاد) ، درواقع کیفرخواست کاملی - به تعبیر ویراستار کتاب - بر علیه شیخ فضل الله صادر کرده و می نویسد : «معهذا کُله به خیال آنکه چند صباح باقی اعمارمان ، تطاول و چپاولمان ، کماکان باقی باشد و استبدادات و استیثاراتمان محفوظ بماند ، با فراعنه و طواغیت امت و بر باد دهنده‌گان مملکت و هدر دهنده‌گان دماء و اعراض و اموال ملت موافقت کردیم و بلکه با غنیمان و دشمنان خارجی [ لابد منظورش روسیه است ! ] هم که استوار شدن این اساس سعادت [ مشروطیت ] در ایران موجب هدر شدن تمام زحمات آنان است ، همدست شدیم ، و به برداشتن این لجام تحدید از دهان ظالمین ، کمر همت بستیم و به اختلاف مقتضیات اوقات ، هر روز نقشی تازه زدیم . » و در ادامه ، پیشنهادات شیخ و پافشاری او بر لزوم نظارت مجتهدین طراز اول بر قوانین مصوب مجلس را ، تماماً عوام فربی و « همدست نمودن ساده لوحان با خود » قلمداد نموده و لزوم « مشروعه » بودن « مشروطه » را به لحاظ شرعی و عقلی « کذب بیّن » عنوان و انگیزه و غرض واقعی مطرح کننده [ یعنی شیخ فضل الله ] آنها را « هدم احساس تحدید و القاء از دهان ظالمین » القا می کند . (ر ک: همان / ص ۱۵۱)

تأکید می شود نگارنده ، در یادداشت‌های آینده ، این عبارات آتشین و ضد استبدادی و آزادی خواهانه نویسنده ، مبنی بر « ضرورت تحدید و نهادن لجام به دهان ظالمین » را آنگاه که وی پس از جمع آوری نسخه‌های کتابش ، مجیزگوی اعلاحضرت رضاشاه و تدارک چی تهیه‌ی حجت‌های شرعی! برای دولت رضاخانی می‌شود ، به خواننده خاطرنشان خواهد کرد به یاد داشته باشید!

در یادداشت بعدی به نقل افاضات دیگری از این فقیه آزادیخواه دو آتشه ، در رد و محکومیت « شعبه استبداد دینی » به رهبری شیخ فضل الله نوری خواهم پرداخت .

## یادداشت هفدهم - به بهانه‌ی «برگزاری کنگره بین المللی میرزا نائینی»

نائینی در خاتمه کتاب که به «استقصاء» [جمع بندی] و شمارش قوای ملعونه‌ی استبداد اختصاص دارد، «شعبه استبداد دینی» را به عنوان دومین قوای ملعونه، برشمرده و «حقیقت» آن را «که عبارت از ارادات خودسرانه است که منسلکین درزی سیاست روحانیه به عنوان دیانت اظهار و ملت جهول را به وسیله فرط جهالت و عدم خُبرت به مقتضیات کیش و آیین خود به اطاعت‌ش و می‌دارند و هم دانستی که این اطاعت و پیروی چون غیرمستند به حکم الهی است، لهذا و از مراتب شرک به ذات احادیث ... است»، بیان می‌کند. نویسنده در ادامه پس از آن که بنیاد گذاری این «قوه میشومه» را بر عهده معاویه می‌نهد که او برای نخستین بار در اسلام برای مقابله با علی (ع)، برخی از صحابه‌ی دنیا پرست را استخدام می‌کند، به نکته بسیار جالبی اشاره کرده، می‌نویسد: معاویه عده‌ای از صحابه‌را «در تفریق کلمه و معارضه با مقام ولايت ... با خود همدست نمود» و از دسته دیگر مانند ابوموسی اشعری که در برابر ظلم سکوت کردند بهره برد و «به وسیله معیت آن دسته دنیا پرست با او و سکوت و اعتزال این دسته دیگر، رفتہ رفته اساس استبداد و استعباد و تحکمات خودسرانه را در اسلام استحکام کرد» و «آن مساعدت و این سکوت، هر دو دسته را تکمیل کرد...» و به «حالت حالیه» منجر گردید. «که همدستی با ظلمه و طواغیت موجب نفوذ کلمه و مطاعیت و مساعدتشان به سکوت و عدم اعانت بر دفع ظلم مایه‌ی زهد فروشی و گرویدن عوام اضل از انعام منتهی گردید.» (رك : تنبیه الامه و تنزیل الملة/ همان/ ص ۱۷۷ – ۱۷۹)

گفتنی است که منظور از نقل فرازهایی از کتاب نائینی به نحو تفصیل، روشن کردن هر چه بیشتر این حقیقت مسلم تاریخی است که آن چه در کتاب مزبور درباره‌ی فساد انگیزه و نیت و مواضع شیخ فضل الله نوری آمده، به حد کفاایت حجت شرعی را برای صدور درخواست حکم اعدام وی به اتهام «افساد فی الارض» فراهم نمود. با توجه به اینکه کتاب تنبیه الامه، چند ماه قبل از محاکمه و اعدام شیخ در ایران و عراق و در سطح عموم منتشر و پخش گردید.

ضمناً مجدداً توجه خواننده محترم را به بیانات ضد استبدادی نائینی و محکومیت هرگونه سکوت در برابر ظلم را در این کتاب، جلب می‌نماید به خصوص آن گاه که او چندی بعد - لابد قربه‌ی الله - و به قصد مبارزه با استبداد - به پشتیبانی از حکومت رضاخانی بر خواهد خواست.

در این باره بیشتر خواهیم نوشت

## یادداشت هجدهم- به ببهانه‌ی «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

براساس آن چه گفته شد مجدداً تاکید می‌شود که: اولاً- نائینی عامل اصلی بر ساختن حجت شرعی برای اعدام شیخ فضل الله بوده ، و ثانیاً- مسلم‌آین اقدام مورد تأیید خراسانی و مازندرانی قرار گرفته است ، فلذا، آن‌چه که بعدها برخی از وابستگان به آنها و یا پاره‌ای از به کارگیران «شیوه ماست مالی»، درباره‌ی نارضایتی و حتی مخالفت آن حضرات با اعدام شیخ ادعا کرده‌اند، یاوه ای پوچ و بی اساس و خلاف واقع است، از جمله سخنی که برادر نائینی نیم قرن پس از مرگ برادرش بر زبان آورده که : «نائینی به خراسانی گفت: خبرهای ناگواری که درباره‌ی نوری می‌رسد نشانه آن است که زندگی او در خطر است، اگر مشروطه خواهان او را بکشند آبروی علماء خواهد رفت» [ر ک: تشیع و مشروطیت در ایران/همان/ص ۲۰۰]

اما در یادداشت بعدی می‌خواهم به حقیقتی بسیار شگفت و تأمل بر انگیز و شاید بی‌سابقه در تاریخ حیات روحانیت شیعه اشاره کنم که تا کنون در تحقیقات تاریخی بدان پرداخته نشده است.

قبل از ورود به موضوع اصلی، بیان مقدمه‌ای را لازم می‌دانم: پس از سرنگونی محمدعلی شاه و استقرار دولت مشروطه و آشکار شدن نسبی ماهیت و حقیقت «ایدئولوژی مشروطیت» که منجر به دستیابی همه‌جانبه جناح روشنفکران غرب‌گرا به ارکان حکومت گردید و این امر به طور همزمان ، به حاشیه رفتن و یا کنار گذاشتن روحانیون از قدرت را هم در پی داشت، تازه خراسانی و مازندرانی که در عالم خیال، خود را رهبران اصلی مشروطیت گمان می‌کردند ! از خواب غفلت بیدار و متوجه شدند که چه کلاه گشادی سرشان رفته است ! از این رو، ابتدا سعی کردند با نوشتن نامه و صدور بیانیه و تلگرام، مانع این روند شوند : «علمای مشروطه خواه که نظام نوین ایران را از جهات بسیاری بر خلاف انتظار خویش یافتد، تلگرافی خراسانی و مازندرانی به ناصرالملک (نایب السلطنه) فرستادند که ناخشنودی علماء را از مشروطه گران و شیوه کار مجلس دوم بخوبی نشان می‌دهد.» [به نقل از: همان/ص ۱۵۹]

اما پس از چندی علمای نجف به کلی از اصلاح امور- به دیده خود- عاجز و نا امید شده، طوری که مازندرانی در اواخر سال ۱۳۲۸ هـ- ق طی نامه‌ای که متن آن در همان تاریخ در نشریه «حبل المتین» (کلکته) چاپ شده می‌نویسد که: [وی و خراسانی] از وضعیت موجود واقعاً خسته و درمانده» شده‌اند و این که: «بر جان خودمان هم خائفیم»، و اینکه: «باید گریست که این همه زحمت برای چه کشیدیم و این همه نفوس و اموال برای چه فدا کردیم و آخر کار به چه نتیجه ضد مقصودی به واسطه همین چند نفر خیانتکار دشمن گرفتار شدیم» [! ] [ر ک: بحران مشروطیت در ایران/حسین آبادیان/ص ۲۱۰].

برخی از تاریخ نگاران معاصر بر این باورند که در این اوضاع و احوال بود که چند ماه بعد خراسانی به قصد اصلاح امور و خلع ید غرب‌گرایان آماده حرکت به تهران می‌شود اما در آستانه عزیمت به طرز مشکوکی از دنیا می‌رود ! (ر ک : تشیع و مشروطیت /همان/ص ۱۶۰)

پس از این مقدمه به مطلب مورد نظر در یادداشت بعدی خواهیم پرداخت.

## یادداشت نوزدهم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

نکته جالب و تأمل برانگیزی که درخصوص سرخوردگی و نارضایتی علمای نجف از مشروطیت به نظر می رسد این است که ، پس از به هم خوردن روابط - به ظاهر ! - صمیمی خراسانی و مازندرانی از یک سوی و دولت مشروطه از سوی دیگر و جایگزینی مناسبات ستیزه گرانه بین آنها ، ارتباط حسن و کاملاً نزدیک میان دولت مذبور و نائینی - حتی پس از مرگ مشکوک خراسانی - تداوم پیدا می کند . و ظواهر امر چنان نشان می دهد که گویا از سوی «دست غیبی» به دولت مشروطه مأموریت داده می شود به پاس خدمات خالصانه ! نائینی به خصوص نقش بی بدل وی در از میان برداشتن مانع مهمی چون شیخ فضل الله از سر راه رسیدن به اهداف عالیه !! ، پاداش های مالی کافی به صورت رسمی تصویب و به وی پرداخت گردد . اسناد حمایت های مالی دولت مشروطه از نائینی هم اکنون در سازمان اسناد ملی ایران نگهداری می شود که ذیلاً چند نمونه از آنها را بازخوانی و توضیحات مختصری درباره آنها بیان خواهیم کرد .

۱) در تاریخ ۲۳ ذی حجه ۱۳۳۱ هـ / اول آذر ۱۲۹۲ هـ ش ، ابلاغیه ای به شرح ذیل با امضای محمدعلی خان علاء السلطنه (رئیس وزرا) خطاب به وزارت مالیه ارسال می شود:

«وزارت جلیله مالیه - هیئت وزرا در جلسه ۲۲ ذی حجه ۱۳۳۱ تصویب نمودند که از تاریخ امضای تصویب نامه سالیانه مبلغ یکصد و پنجاه تومان تماماً به جناب مستطاب ملاذ الانام آقای آقا میرزا محمد حسین مجتهد نائینی مقیم نجف اشرف از طرف دولت داده شود . مقرر فرمایید مدلول حکم هیئت وزرا را به موقع اجرا گذارند . تصویب نامه به امضای هیئت وزرا در کابینه ریاست وزرا ضبط است . محمدعلی [ نقش مهر : ریاست وزرا ] ». (ر ک : مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست / اسناد و گزارش ها... / به کوشش سید محمدحسین منظور الاجداد / ص ۳۳) در مورد این سند نکات ذیل شایسته تأمل است :

اولاً - در رأس این کابینه ، رَجُلِی ماسونیک [علاوه‌السلطنه] که سخت مورد اعتماد انگلیسی ها بود قرار داشت » [!] (به نقل از : دولت های ایران در عصر مشروطیت / ح.م . زاوشن / جلد اول / ص ۱۱۱)

ثانیاً - در این کابینه تمامی اعضای هیئت وزرا « فراماسونر » بوده اند ! (ر ک : همان)

ثالثاً - حال پرسش این است که تصویب چنین مقرره ای برای یک مجتهد و عالم دینی مدعی مرجعیت آن هم از سوی دولتی با گرایشات غرب گرایانه و « لائیک » بر چه مبنای و اساسی بوده است ؟ و نائینی در ازای چه خدمت بزرگی به این جناح سیاسی مشمول لطف و چنین پاداشی قرار می گیرد ؟

رابعاً - نائینی در جایگاه یک عالم دین و اجتهاد و مدعی مرجعیت ، چه توجیه شرعی برای پذیرش چنین حاتم بخشی از بیت المال مسلمین داشته است ؟

ممکن است خواننده محترم بپرسد از کجا که این مصوبه اجرا شده ؟ شاید نائینی آن را نپذیرفته است!

در این بار اسناد دیگری را مرور خواهیم کرد!

یاداشت بیستم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

پیرو مصوبه هیئت وزرا به شرح مذکور ، وزارت مالیه ، دستور رئیس وزرا را به خزانه‌داری کل ابلاغ و با توجه به وضعیت وخیم مالی دولت در آن سال‌ها ، خزانه‌دار کل ، نامه‌ای به شرح آتی به وزارت مالیه ارسال می‌نماید : «وزارت جلیله مالیه - در جواب مرقومه مبارکه ... مستدعی است معین فرمایند ۱۵۰ تومان مستمری برقراری درباره آقا شیخ محمد حسین مجتهد ، از چه محلی باید پرداخت شود ... لازم است خاطر مبارک را مستحضر سازم عایدات هذه السنه کفایت مستمریات خرج آمده سنتاتی را ندارد» ( به نقل از همان / ص ۳۵ )

اما جالب اینجاست که علیرغم ورشکستگی مالی دولت ، رئیس وزرا خطاب به وزارت مالیه تاکیداً [!] می‌نویسد : « ... لازم است در انجام اجرای این امر با خزانه داری کل ترتیبی که مستلزم پرداخت آن باشد اتخاذ نمایند که هم حکم هیئت وزرا مجری شود و هم موجبات آسودگی معزی إلیه [نائینی] که مورد رعایت [!] است ، فراهم گردد . » ( همان / ص ۳۶ )

باز هم سؤال این است که واقعاً چرا رئیس وزرا فراماسون و انگلوفیل وقت ، اینقدر نگران آسودگی ! نائینی است ؟ طوری که اکیداً دستور می‌دهد باید مستمری مقرر ، به هر « ترتیبی » [!] که شده ، از بیت المال و از حلقه این ملت فلاکت زده و گرسنه ، بریده و صرف « آسودگی » نائینی مجتهد ! شود ؟ و سوال مهمتر این که چرا او « مورد رعایت » است ؟! با همه این اوصاف ! هنوز این فضاحت ادامه دارد و گویی خداوند اراده فرموده چهره واقعی و باطن برخی از خائنین به دین را آشکارتر کندا بدین توضیح که : علیرغم مکاتبات متعدد ، ظاهراً خزانه داری به علت بی پولی نمی‌تواند انواع و اقسام مستمریات نائینی را که فقط یکی از آنها ۱۵۰ تومان مصوب هیئت وزرا بوده ، به موقع پرداخت نماید . از این رو ، نائینی طی نامه‌ای سراسر ذلت و خواری و نکبت ( که واقعاً مایه ننگ روحانیت شیعه در تاریخ است ) به « میرزا محسن » ( وکیل دوره اول مجلس و یار نزدیک و داماد سید عبدالله بهبهانی ) ، ضمن بر باد دادن حیثیت و آبروی مرجعیت شیعی ، از عقب افتادن مستمریات خود گله کرده و از او می‌خواهد به گوش رئیس وزرا وقت برساند که مطالبات ! او « فوراً » پرداخت شود . به لحاظ اهمیت مطلب ، تمام متن نامه که اصل آن به خط نائینی جزو اسناد دولتی در سازمان اسناد ملی ایران نگهداری می‌شود ، در یادداشت بعدی خواهد آمد ، پیش‌پیش از خواننده محترم درخواست دارم نگاهی از سر تأمل به تک تک جمله‌های این نامه داشته باشد.

یادداشت بیست و یکم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزا نائینی»

متن نامه نائینی به میرزا محسن برادر صدرالعلماء [ درباره این شخص رک : شرح حال رجال ایران / مهدی بامداد / ج ۳ / ص ۲۰۰ ] :

بسم الله الرحمن الرحيم . خدمت جناب مستطاب حجۃ الاسلام آقای آقا میرزا محسن آقا دامت برکاته مجدداً تصدیع افزا می‌گردد : در خصوص مستمریات سابقه و لاحقه [ ! ] داعی که دو ساله آنها عقب افتاده ، اگر چه بی پولی دولت را کاملاً خبردار هستم ، [ ! ] لکن تمام مستمریات داعی به اندازه یک ماهه از بعض معافیت‌های دولتی [ !? ] که به علما و غیر هم هرماهه می‌رساند کمتر است [ ! ] در این صورت سزاوار است اولیای دولت ، لااقل از این مقدار رعایت ، [ ! ] در مقابل آن همه زحمات چند ساله احقر [ ! ] دریغ ندارند . حالاً که بحمدالله حضرت اشرف آقای مشیرالدوله دام اقباله مقام منیع ریاست هیئت وزرای عظام را مزین [ ! ] فرموده‌اند ، امید که انشاءالله تعالی ، به محض استحضار مقرر خواهند فرمود وزارت مالیه ، حواله دو ساله تمام مستمریات داعی را ، از سابق و لاحق ، فوری [ ! ] بدهنند . در خصوص ۱۵۰ تومان مستمری جدید [ ! ] که در ذی حجه ۱۳۳۱ هیئت وزرای آن وقت تصویب و برقرار کرده‌اند که بدون کسر به داعی برسد اولاً فرمان این مستمری هنوز وصول نشده ، اصدر فرمان آن را از حضرت اشرف آقای مشیرالدوله رئیس‌الوزرا دام اقباله سریعاً [ ! ] درخواست و لفّاً ایفاد خواهید فرمود . ثانیاً از قراری که جناب مستطاب اجل آقای محتشم السلطنه وزیر مالیه سابق نوشته بودند مرنال [ مرنارد ] خزانه دار حکم هیئت وزرای آن دوره را که این مستمری را از سنه ۱۳۳۱ برقرار کرده اند قبول نکرده و از ۱۳۳۲ قبول کرده است . حالاً که بحمدالله دست فرنگی‌های دشمن دولت و ملت ایران را [ مرنارد تمایلات روسی داشت ! ] به کفایت کافیه این کابینه معظمه کوتاه کرده اند و اختیار مالیه ایران به خود اولیای دولت ایران برگشت و از دست دشمن [ ! ] انتزاع شد اصلاح این افساد مرنال [ !! ] هم به لطف حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزرا دام اقباله موکول است که ۳۰۰ تومان بابت دو ساله [ ! ] را وزارت مالیه به انصمام دو سال عقب افتاده مستمریات سابقه که به خرج اصفهان و بزد مسطور [ ! ] است تماماً بعداً حواله دهند [ ! ] ، انشاءالله تعالی امید که در موقع ملاقات حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزرا دام اقباله العالی [ ! ] هر سه مطلب را مذکوره [ ! ] و انجام را به لطف ایشان [ ! ] موکول خواهید فرمود . در خصوص عایدات موقوفه سر بازار [ !? ] هم ، امید است که ... سریعاً [ ! ] از محل ، تحصیل و ایصال آن را به موقوف علیهم [ لابد یعنی خودش ] مسارعت خواهید فرمود . انشاءالله تعالی . و السلام و عليکم و رحمة الله و برکاته . الأحقر محمد حسین الغروی النائینی ، ۱۰ جمادی الاول ۱۳۳۳ . » ( به نقل از :

مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست / همان / ص ۴۰-۴۲ )

## یادداشت بیست و دوم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

به راستی برای هر جستجوگر جدی تاریخ و جویای حقیقت ، صرف همین نامه برای کشف ماهیت و باطن شخصیت نویسنده آن کفايت می کند و دیگر نیازی به سند و مدرک اضافی نیست ، با این حال ، چند نکته را درباره مفاد این نامه قابل ذکر می دانم:

۱- نامه به خوبی بیانگر این واقعیت است که نویسنده آن ، کمترین ابایی از حرام خواری و کسب مال نامشروع آن هم از بیت المال مسلمین ندارد . جالب این که نویسنده ، وجود بدخی از حیف و میل ها در قالب «بعض معافیت های دولتی » به اقشار خاص ! را مجوزی برای حرام خواری خود می داند !

آری به این می گویند «اجتهاد » ! ؟ آیا با این اوصاف ، این مجتهد نمی تواند برای خوشایند «ارباب » ، حجت شرعی برای فساد عالم پارسايی مثل شیخ فضل الله تدارک نماید ؟!

۲- از این نامه «اخلاص » بالای نویسنده کاملًا خود را نشان می دهد و معلوم می شود که «آن همه رحمات چند ساله » برای چه بوده است ؟ برقراری مستمری از منبعی نامشروع !

۳- نکته جالب دیگر این است که ، این مجتهد مدعی مرجعیت ! برای رسیدن به مال حرام ، چه تملقاها و مجیز گوییها برای شخصی مثل مشیرالدوله ، روا می دارد ؟!

۴- و نکته بازهم جالبتر این که ، این مجتهد نام آور! جلوگیری منار [منار] نامسلمان و بیگانه ، از «مفتخوری» آیت الله را «افساد» از سوی وی دانسته و «اصلاح امور» یعنی برقراری مستمری را امید می برد! یادمان هست که نائینی در کتابش در توصیف مخالفین مشروطه عبارت «چپاول مفت خوران معتم و کلاهی» را به کار می برد (رک: تنبیه الامه / ص ۹۲)

۵- از متن نامه معلوم می شود که: جناب مجتهد ملاذ الانام، علاوه بر ۱۵۰ تومان مستمری سالیانه ، «مستمریات سابق و لاحق» دیگری از محل بیت المال داشته است که در نامه اش نگران تأخیر در ایصال و وصول آن ها است !

۶- گمان نمی رود در طول تاریخ تشیع، چنین ننگ و ذلتی توسط یک مجتهد و مرجع دینی بر چهره روحانیت و مرجعیت شیعه نشانده شده باشد . به راستی این همه هنر و تقوا و اخلاص ، شایسته برگزاری کنگره ها و سمینارها و جشنواره هاست! و لازم است که هزینه های چنین مراسماتی از بودجه عمومی و بیتالمال و یا از محل وجودهات شرعی تأمین و تدارک شود!

۷- وبالآخره این سوال مطرح می شود که : فلسفه و حکمت این همه دست و دلبازی و لطف و کرم از سوی دولت مشروطه چه بود؟ آیا هدف این بود که صرفاً نیاز مالی شخص نائینی برطرف شود؟ یقیناً برای رفع نیازهای مالی شخص نائینی آن همه مستمری ها و مقرراتی های متنوع و متعدد لازم نبود، همچنین موضوع از چنان اهمیتی برخوردار نیست که به خاطر آن، چندین نامه و امریه‌ی ! تأکید آمیز از سوی شخص رئیس وزرا و اعضای دولت برای اجرای آن صادر شود. پس حکمت این همه کرامت و پاافشاری، آن هم در وضعیت مالی وخیم دولت مشروطه ، چیست؟ پاسخ این پرسش ، صفحه ای دیگر از «خدمات» نائینی به «ارباب»! را پیش روی مان می گشاید .

## یادداشت بیست و سوم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

واقعیت این است که آن «دست غیبی» که هدایت و مدیریت میدانی و سازمانی نهضت مشروطه خواهی و سپس دولت مشروطه را - به طور عمد - در دست داشت، پس از استقرار دولت مزبور و پایان یافتن دوران انقلابی گری و آزادی خواهی!، ایفای نقش مهم و جدیدی را برای نائینی این بار در قامت مرجع دینی در نظر گرفته بود. لیکن، بازی گری در نقش جدید، با توجه به اوضاع و احوال نوین!، مستلزم چهره پردازی متفاوت و بازسازی شخصیتی متناسب با سناریو جدید برای این بازیگر صحنه سیاست بود.

در توضیح این مطلب بسیار مهم، چند نکته را به طور اجمال خاطر نشان می‌سازم:

یک) اعدام شیخ فضل الله و نیز موضع غیر دینی - و در مواردی ضد دینی - دولت‌های مشروطه و همچنین عملکرد ضعیف دولت و مجلس، موجب سرخوردگی عمومی و بخصوص نارضایتی و حتی تنفر اشار متدین جامعه، نسبت به عموم رهبران مشروطه، به ویژه علمای دینی حامی مشروطه گردید. در چنین اوضاع و احوالی، نائینی نیز که پس از مرگ مشکوک خراسانی - علیرغم این که به لحاظ رتبه علمی و فقاهت، کسی در حوزه نجف در حد و اندازه او نبود - نزد افکار عمومی، بالاخص از سوی اشار مذهبی جامعه، در مظلان اتهام و سوءظن قرار گرفته، به طوری که حتی در خود نجف - که تا چندی پیش به لحاظ فکری تحت نفوذ کامل آنها بود - مورد اعتراض و بی‌حرمتی قرار می‌گیرد! در این‌باره یکی از نزدیکان وی می‌گوید: «روزی ... نائینی، از درس تشریف می‌آورند، بسیار مورد اعتراض واقع شدند و برای ایشان اسباب ناراحتی فراهم شد.» (رک: نشریه حوزه / شماره ۳۰ / ص ۴۳) و جایگاه او بخصوص در میان متدین در ایران نیز، علیرغم «اعلمیت» مسلم وی، تضعیف گردید. چنان‌که یکی از شیفتگان او اقرار می‌کند که: «نائینی در ایران مرجعیت تامه نیافت» (رک: مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست / همان / ص ۲۹). روشن است که با تضعیف موقعیت و وجهه‌ی وی به خصوص در ایران، «مرجعیت» او نیز به علت نرسیدن وجوهات شرعیه کافی و ایجاد مشکل در پرداخت شهریه به طلاق و ... در شرایط نامناسبی قرار می‌گیرد و پرواضح است که این مشکل، مانع نقش آفرینی‌های جدید - برای تأمین اهداف همان «دست غیبی» فراهم می‌کرد. لذا از سوی دولت و به طور کاملاً رسمی! و با جدیت و پیگیری‌های شدید، مستمری‌های متعدد و کافی از محل بودجه عمومی و بیت‌المال - به شرحی که گذشت - در مورد وی اختصاص می‌یابد تا دست «آیت‌الله»! از این جهت باز باشد!

دو) با توجه به اینکه قرار بود نائینی در دوران جدید پس از استقرار مشروطیت، نقش دیگر و کاملاً متفاوتی را در صحنه سیاسی بازی کند، - نقش‌هایی که درست در نقطه مقابل بازی‌گری‌های سابق او می‌باشد - این مهم وقتی امکان پذیربود که موضع و آراء و نظریات سیاسی - فقهی وی در دوران انقلابی گری و آزادی خواهی از یادها زدوده شود و ذهنیت جامعه (به خصوص که جامعه ایرانی معروف به نداشتن حافظه تاریخی است!) آمده پذیرش چهره جدید این‌بار در قامت یک «مرجع دینی» اما با موضعی کاملاً مخالف با سابق باشد. از این‌رو، برای رسیدن به این هدف نیز، تدبیری اندیشیده و برنامه‌هایی عملی گردید. در این‌باره توضیح خواهیم داد.

## یادداشت بیست و چهارم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی و میرزای نائینی»

گفتیم که نائینی برای بسترسازی جهت ایفای نقش جدید خود و تغییر موضع از انقلابی‌گری تندد و آزادی خواهی آتشین، به موقعیت محافظه کارانه کامل - تا حد دفاع جانانه از دیکتاتوری رضاخانی! - نیاز داشت که خاطرات گذشته اش، از ذهن و حافظه جامعه و بخصوص روحانیون زدوده شود. به همین منظور، دو تاکتیک و رویکرد عجیب و رندانه در پیش گرفت: نخست اینکه در دوره جدید، نه تنها از هرگونه اظهار نظر و بازگویی آراء خود درباره مشروطه و مشروطیت و نقش خود در رخدادهای مربوط به آن خودداری می‌کرد بلکه هر سؤال و استعلامی درباره اصل مشروطیت که خود آن را به لحاظ شرعی تئوریزه کرده بود با واکنش تندد و امتناع وی مواجه می‌شد! «او نه تنها از فعالیت‌های مشروطه خواهی کناره جست بلکه دیگر حتی نام مشروطه را بر زبان نیاورد، [۱] و به هیچ گفتوگویی که مربوط به مشروطه بود نیز گوش نداد» (رک: تشیع و مشروطیت در ایران / همان / ص ۱۶۷ - به نقل از برادر نائینی) و «با این کار نائینی ... توانست سرگذشت مشروطه خواهی خود را تا اندازه ای از خاطره‌ها بزداید» (همان / ص ۲۲۰) این رفتار نائینی در خاطرات تعدادی از شاگردانش آمده است. از جمله گفته شده: «مرحوم میرزا [نائینی] در این اواخر، چنان از مشروطه برگشته بود که اگر می‌فهمید طلبه‌ای افکار مشروطه خواهی دارد، به او شهریه نمی‌داد» (رک: نشریه «حوزه» / شماره ۵۵ / ص ۴۸ - نقل از مرتضوی لنگرودی، شاگرد نائینی).

نویسنده کتاب تشیع و مشروطیت در این‌باره می‌نویسد: رفتار نائینی در برابر دوستان دیرین که با آنان در انقلاب مشروطیت درگیر بود بسیار تغییر یافت به طوری که ترجیح می‌داد آنان را ابداً نبیند [۲] به طور مثال، او به دیدن شیخ حسین یزدی که از مجتهدان محترم و از نزدیکان خراسانی بود، نرفت و هنگامی که در این مورد از نائینی پرسش گردید پاسخ داد که اگر او به دیدن شیخ حسین می‌رفت نامبرده باز داستان سیاست و مشروطیت را پیش می‌کشید. (همان / ص ۱۹۷)

اما نکته تأمل برانگیز این است که عموم نویسنندگان هوادار روحانیت و اصحاب «شیوه ماستمالی»!، در توجیه این چرخش ۱۸۰ درجه‌ای نائینی از نظرات و موضع سابق خود، مدعی‌اند که علت آن، انحراف نهضت مشروطه خواهی از اهداف اولیه و مسیر مورد نظر مراجع و علماء از جمله نائینی بوده است! ولی این ادعایی سست و سخیف و خلاف حقیقت است، زیرا:

اولاً، اگر این احتمال ولو در حد ضعیف در مورد خراسانی و مازندرانی وجود داشته باشد، در مورد نائینی ضعیف‌ترین توجیهی برای طرح ندارد. به این دلیل خیلی روشن که عملکرد و موضع سیاسی او پس از استقرار دولت مشروطه، مجال چنین احتمالی را ولو به صورت ضعیف رد می‌کند. روابط بسیار حسن‌به دولتمردان مشروطه و سپس با اعلیحضرت رضا شاه! هر گونه تحلیل تأیید آمیز را در مورد احتمال مزبور را رد می‌کند!

ثانیاً، اگر چنین بود، نائینی شرعاً وظیفه داشت در برابر آن انحرافات بایستد یا در مورد آن‌ها روشنگری کند و یا دست کم با صدور بیانیه‌هایی از انحراف پیش آمده تبری بجوبید نه اینکه در خفا از خوان بیت المال برای خود مستمری دست و پا کند و در علن -رندانه-! هر گونه سخن از مشروطه را ممنوع و گفت و گو درباره آن را بایکوت! نماید. واقعاً هر فرد عامی نیز این حقیقت را می‌فهمد و این پرسش در برابر آن ادعا

برای هر فردی خودنمایی می‌کند که چطور این شخص ، زمانی مشروطه را با استناد به « رویای صادقه»!! مؤید « از لسان مبارک ولی عصر » (تنبیه الامه/ ص ۱۱۰) و مخالفت با آن را « محاربه با امام زمان » (همان/ ص ۹۳) اعلام می‌کند، اما چند سال بعد ، حتی نام بردن از « مشروطه» را جایز نمی شمارد؟ کدام عقل سلیم این دوگانگی را قابل جمع می داند ؟!

درباره تاکتیک دوم هم سخن خواهیم گفت.

## یادداشت بیست و پنجم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

نائینی یک مانع بزرگ پیش روی خود در رسیدن به هدف زدودن خاطرات گذشته اش از ذهن و حافظه جامعه مخاطب داشت و آن وجود کتاب «تنبیه الامه» در دسترس مردم بود. به راستی با وجود این کتاب، نائینی چگونه می توانست نقش جدیدش را که درست در جهت خلاف آن چه که خود در کتاب آورده بود، ایفاء کند؟ در حالی که در کتاب مزبور، مخالفین فکری و سیاسی خود را، دقیقاً، به اتهام ایفای همین نقش به انواع فساد اعتقادی ، سیاسی ، اخلاقی و حتی مالی محکوم کرده بود! آری! اینجا بود که مجتهد نامدار ما! به اقدامی عجیب و بی سابقه در تاریخ دست زد و آن جمع آوری و نابودی نسخه های کتاب یادشده و خارج کردن آن از دسترس مردم بود!

اصل وقوع این اقدام، امری مسلم و غیر قابل تردید بوده و به سبب اجرای علنی آن، از شهرت تاریخی غیرقابل انکار برخوردار است، هرچند اخیراً برخی خواسته اند به نحوی ناشیانه و البته گمراه کننده و با استدلال هایی بسیار سخیف، «ان قلت» هایی در برابر این حقیقت مسلم تاریخی مطرح کنند ، حال آن که شهرت تاریخی این اقدام با توجه به روایت های گوناگونی که از طرق راویان نزدیک به نائینی نقل شده، طرح هرگونه شباهه ای را درخصوص اصل وقوع آن، لجوچانه و تعصباً آمیز جلوه می دهد . با همه این تفاصیل برای روشن شدن هرچه بیشتر حقیقت مزبور به نقل چند روایت درباره این واقعه شگفت پرداخته و سپس ملاحظات چندی را در پیرامون موضوع بیان می کنیم.

اما قبل از نقل این روایتها، توجه خواننده را به این مطلب قابل تأمل جلب می کنیم که بر اساس این نقلها ، نائینی نسخه های این کتاب را به قیمتی گزاف و چند برابر بهای آن می خرید. از این نکته معلوم می شود که «دست غیبی» بدون جهت آن مستمری ها را برای این مرجع بزرگ مقرر نکرده بود!

۱- سید محسن امین که آشنایی و مراوده ای دوستانه با نائینی داشته است، می نویسد: «نائینی مدتی پس از مرگ آخوند خراسانی، تا جایی که ممکن بود [!] نسخه های تنبیه الامه را جمع آوری و حتی آنها را به قیمت گزاف [!] می خرید و نابود می کرد [!].» (رک: اعیان الشیعه / محسن امین / ج ۹ / ص ۲۳۶)

۲- یکی از علمای معاصر نائینی که در زمان اقدام مورد بحث، در نجف سکونت داشته و از نزدیک شاهد ماجرا بوده است، می نویسد: «نائینی وقتی در تقلید و مرجعیت به شهرت رسید ، دستور داد تا این کتاب را جمع و آن را نابود کنند. از فرد مطمئن و بزرگواری شنیدم که نائینی برای به دست آوردن هر نسخه از کتاب تنبیه الامه ، یک لیره طلا و نقل شده پنج لیر عثمانی پرداخت می کرد.» او اضافه می کند که از بعضی از اصحاب نائینی شنیدم که «روزی یکی از شخصیت ها که مقلد او بود در مورد آن کتاب پرسید، نائینی از گذشته ها استغفار کرد.» [!] (رک: معارف الرجال / محمد حرز الدین / ج ۱ / ص ۲۸۶)

نقل های دیگری در این باره خواهیم داشت. ان شاء الله

**یادداشت بیست و ششم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»**

بقیه روایت‌های مربوط به جمع‌آوری کتاب تنبیه الامه:

۳- از میرزا محمود امام جمعه اسبق زنجان - که از مریدان و شیفتگان نائینی بود نقل شده که : «کتاب تنبیه الامه یکی از آیات فضل و اجتهاد آن مرحوم است ، ولی عوام زدگی و جوّ [!] ، عرصه را بر ایشان چنان تنگ کرد که ناچار آن کتاب را به قیمت بالا خریداری و جمع می کردند.» رک: نشریه «حوزه» / شماره (۴۶ ص/۲۳)

۴- واعظ زاده خراسانی که تحصیل کرده نجف بوده است، می گوید: «حتی مثل مرحوم نائینی با آن سابقه درخشنan [!] ... وقتی جوّ را این‌گونه دید و فهمید که در صدد خراب کردن وجهه اش هستند [!] ! توجه شود [!] ، دستور داد که کتاب تنبیه الامه را جمع‌آوری کنند ، با این حال به خاطر همان سوابق سیاسی، تا حدودی عقب افتاد [!]» (رک: همان / شماره ۴۱ / ص ۴۲)

۵-نویسنده کتاب «تشیع و مشروطیت در ایران» که هم دلی کامل با نائینی دارد، ضمن رد «دیدگاه‌های» بی‌پایه و اساس سید محمود طالقانی و دکتر صدیقی درباره عدم دخالت نائینی در جمع‌آوری تنبیه الامه، می نویسد: «[ این دیدگاه‌ها] با آگاهی‌هایی که وسیله فرزند نائینی به ما داده شده، قابل انطباق نیست. وی [فرزند نائینی] می گوید که چون گام‌های زیان آور و ناپسندی [!!!] از سوی دستگاه حاکمه ایران پس از انقلاب مشروطیت برداشته شد، بسیاری از مردم با نائینی که از چنان انقلابی فعالانه هوایخواهی [!] چه تعییر جالبی [!] می کرد، سخت به ستیزه برخاستند و درنتیجه آبرو و موقع اجتماعی نائینی سخت لطمeh پذیرفت [توجه شود!] بنابراین نامبرده کوشش فراوان به کار برد تا نسخه‌های باقی مانده تنبیه الامه را از دسترس خوانندگان خارج سازد» در ادامه نویسنده چنین داوری می کند: «ما کاملاً با گفته فرزند نائینی موافق هستیم» (رک: تشیع و مشروطیت در ایران / همان / ص ۲۲۰)

اما! این آقازاده! گویا خبر نداشت که پدرش مواجب بگیر همین «دستگاه حاکمه ایران پس از انقلاب مشروطیت» بوده است! آن هم توأم با ذلت و خواری! خاطرنشان می سازد، مطالب مزبور در گفتگوی مستقیم پسر نائینی (مهدی آیت الله زاده نائینی!) با نویسنده کتاب بیان شده است. (رک : همان / ص ص ۱۹۸ و ۲۲۸)

در این باره باز سخن خواهیم گفت. ان شاء الله

## یادداشت بیست و هفتم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

درباره افاضات پسر نائینی، گفتنی است که این آقازاده فراموش کار، گویا! آن چه را که بشرح یاد شده، گفته بود چند دهه بعد همه را به طاق نسیان سپرده است (یا این که آثار و نتایج منفی و آبرو بر اقدام پدر را به او گوشزد کرده اند)، فلذا در مصاحبه‌های اخیر خود- با کمال صداقتی همچون پدر! - ضمن نفی کامل اصل موضوع جمع‌آوری کتاب توسط ابوی با اخلاص خود! با استدلال‌های سخیف - که گویا با اشخاص عامی و نادان سخن می‌گوید، «با اشاره به این که هزینه‌های پدر را ثبت می‌کرده اند، و از پولی که بابت جمع‌آوری نسخه تنبیه الامه پرداخت شده باشد، بی خبرند [!] و نیز مرحوم نائینی گاه [!]، حتی برای پرداخت شهریه ماهانه ۶۰۰ تا ۸۰۰ دینار مديون می‌شد و چنین بودجه ای نداشت» استدلال خود را این چنین تکمیل می‌کند که: «از همه مهمتر، مگر در تنبیه الامه، غیر از آیات قرآن، سخنان پیامبر (ص) و حضرت علی و ائمه (ع) چیزی آمده که ایشان از آن منصرف شود و به جمع‌آوری آن بپردازد؟!» (رک: مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست/ همان/ص ۳۱، به نقل از نشریه «حوزه»/ شماره‌های ۷۶-۷۷ - ص ص ۲۰-۲۱)

درباره این فرمایشات «آقا زاده» نیز بیان چند نکته را خالی از فایده نمی‌دانم:

اولاً- همان طور که گفته شد، ظاهراً وی گفته‌های سابق را به کلی فراموش کرده است. و الا لازم بود طبق سنت پدر! ابتدا نسخه‌های کتاب «تشیع و مشروطیت» را جمع‌آوری و نایود کرده، سپس چنین افاضه فرماید!

ثانیاً- گویا آقازاده نمی‌داند که پدر چه مستمری‌هایی از دولت مشروطه دریافت می‌کرد و از همان محل هم هزینه «جمع‌آوری» تأمین می‌شد! البته بسیار بعيد است موضوع و مبلغ این مستمری‌ها در حساب و کتاب رسمی! پدر ثبت شده باشد. و این خواست خدا بوده که سند و مدرک آنها پس از سال‌ها افشاء و مایع رسوایی گردد!

ثالثاً- ظاهراً این آقازاده تا تاریخ مصاحبه اخیر، یک بار هم کتاب پدر را نخوانده است یا این قدر سواد و معلومات ندارد تا بفهمد آن چه در تنبیه الامه آمده، تنها آیات قرآن و سخنان پیامبر و ائمه نیست! و الا برای جمع‌آوری اش، آن همه زحمت و پول صرف نمی‌شد!

ضمناً گفتنی است که این آقا زاده «به هنگام مرگ پدر، شانزده ساله بوده اند» (رک/همان/ص ۳۱) و واقعه جمع‌آوری کتاب مربوط به سال‌هایی است که او هنوز پا به دنیا نگذاشته بود!

در این باره باز سخن خواهیم گفت!

## پادداشت بیست و هشتم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

شایان ذکر است که مرحوم سید محمد طالقانی نیز، در مقدمه ای که برگرفته از کتاب تنبیه الامه نوشته، «برچیدن کتاب توسط خود نائینی» را - علیرغم شهرت تاریخی غیر قابل انکار آن - «نادرست» پنداشته است به این دلیل واهی که این کار «پول و وسایل [!] زیادی لازم داشت که آن مرحوم نداشت» [!] (رك: مقدمه تنبیه الامه /ص ۱۶) این نگرش معلول شیفتگی وی به نائینی و البته سطح نازل آگاهی‌های تاریخی و بینش او در موضوعات تاریخی و سیاسی است که آن مرحوم علیرغم حسن انگیزه بدان مبتلا بود و این مشکل بصیرتی، در او، خود را در جاهای دیگری نیز نشان داده است! (در این باره به عنوان نمونه رک: جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی ... /رسول عجفیان /ص ۲۰۶- چاپ چهارم)

به هر حال، حقیقت این است که جمع آوری یک کتاب فقهی/ سیاسی توسط خود نویسنده، آن هم به عنوان یک مجتهد و عالم دینی، امری بی سابقه در تاریخ روحانیت - بلکه در کل تاریخ است! - بدون تردید این اقدام فاقد هرگونه مبنا و توجیه شرعی و عقلی است. زیرا چنان چه عالمی، کتاب یا رساله‌ای را نوشته و آن را منتشر کرده و سپس از تمام یا پاره‌ای از آن چه در آن کتاب یا رساله آورده، عدول کرده است، شرعاً - و اخلاقاً - وظیفه دارد با نوشتمن رساله یا کتاب دیگری با بیان دلایل برگشت از آرای قبلی خود، خواننده را آگاه و او را از اشتباه و گمراهی احتمالی بر حذر دارد. خداوند در آیه ۱۶۰ سوره بقره می‌فرماید: «إِلَى الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُوا فَأُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَابُ الرَّحِيمُ». آقای جوادی آملی در بیان آیه می‌نویسد: کسانی که با نوشتار یا گفتار یا اثر و کار هنری شان سبب انحراف و گمراهی دیگران شده و حق را کتمان کردند و جامعه را به فساد کشاندند - مانند عالمان یهود - افزون بر توبه ، باید اصلاح و تبیین نیز داشته باشند تا خدا توبه شان را بپذیرد . یعنی توبه از گناهان فکری و فرهنگی ، تنها به این نیست که به خدا برگردد و استغفار کند ، بلکه باید کارهای فاسد خود را اصلاح کند و به آنان که با نوشتمن و سخن و اثر هنری او گمراه شده اند ، راه راست را نشان دهد . (تفسیر تسنیم / ج ۴۷ / ص ۵۳۳ و ۵۳۲ ) از این رو جمع آوری کتاب، گذشته از این که خلاف رویه عالمان و عاقلان ! است، موجب مسئولیت شدید نزد خداوند و نیز تاریخ خواهد بود . این مطلبی است روشن و غیر قابل خدشه! فلذا قطع نظر از محتوای کتاب، جمع آوری و نابود کردن نسخه های آن توسط نائینی، جز داشتن انگیزه های سیاسی و البته دنیا طلبانه - که تلویحاً در نقل های یارانش به آنها اشاره شده است - توجیه دیگری ندارد. این حقیقتی است که با موضع بعدی و نقش آفرینی های متفاوت و جدید وی در صحنه سیاسی نیز کاملاً هماهنگ است.

ضمن اینکه خواهیم گفت که آن روزها «دست غیبی» را «سیاستی دگر» آمده بود ولذا پس از استقرار دولت مشروطه، متونی با محتوای آزادی خواهانه و انقلابی، هیچ سازگاری با این سیاست های - جدید - نداشت به همین جهت و نیز با توجه به نقش جدیدی که در آینده نزدیک، قرار بود جناب مجتهد در راستای این سیاست ها بازی کند و با وجود آن کتاب این تغییر نقش با چالش اساسی در افکار عمومی مواجه می‌گردید لذا لازم و ضروری بود که کتاب یاد شده، حتی الامکان از دسترس جامعه خارج گردد.

درباره آن سیاست‌ها و این نقش ها سخن خواهیم گفت.

## یادداشت بیست و نهم - «به بهانه برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

برای اینکه حکمت! اصلی جمع آوری کتاب تنبیه الامه - در چشم اندازی وسیع تر - روشن تر شود ناچاریم نگاهی کاملاً گذرا داشته باشیم به ریشه های یک رویداد سیاسی در تاریخ معاصر ایران یعنی انقراض سلسله قاجاریه و استقرار سلطنت رضاخان پهلوی، که از آن واقعه به مثابه یک پیج تند تاریخی و بسیار اثرگذار در تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور یاد می شود. پر واضح است که این پدیده سیاسی نیز مانند همه پدیده های انسانی علل و اسباب متعددی دارد، با این حال، تقریباً عموم پژوهشگران تاریخی معاصر برآند که علت بلافصل و عامل عمدۀ این رخداد تاریخی، اراده سیاسی دولت انگلیس می باشد که این واقعه را در راستای منافع و مصالح کشور خود برنامه ریزی و اجراء و مدیریت کردند. تصمیم دولت انگلیس دایر بر سرنگونی قاجاریه و برآمدن سلطنت رضاخان، خود معلول تغییرات و دگرگونی هایی بود که در عرصه بین المللی و منطقه ای و نیز در داخل ایران رخ داده و این تحولات، مجموعاً، تغییرات اساسی در سیاست های راهبردی بریتانیا را در منطقه و نیز کشور ما ایجاد می کرد. که از جمله مهمترین آنها، شکل گیری یک رژیم سیاسی نوپدید پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه با ایدئولوژی بسیار جذاب برای توده های تحت ستم و استعمار شده در سراسر جهان و با شعار مبارزه با نظام سرمایه داری بود. از سویی استقرار این رژیم در همسایگی ایران و احتمال نفوذ ایدئولوژی کمونیستی و سپس سلطه سیاسی شوروی بر کشور ما که دارای موقعیتی سوق الجیشی و راهبردی نسبت به منافع استعماری انگلیس در آسیا بود و از سوی دیگر ناتوانی اقتصادی بریتانیا به علت بحران ناشی از جنگ جهانی اول برای پشتیبانی از حکومت ایران در برابر نفوذ کمونیسم و شوروی، دولت بریتانیا را بر آن داشت که سیاستی جدید برای حفظ منافع استعماری خود در کل منطقه و بخصوص در ایران طرح ریزی و اجرا نماید. محورهای اصلی این سیاست نوین در ایران را می توان چنین خلاصه کرد:

الف) تمرکز قدرت و قوای حکمرانی حول محور یک دیکتاتور قوی الاراده و مطیع، همراه با ایجاد دگرگونی در ساختار و سازمان قدرت سیاسی و برچیدن بساط دموکراسی و مشروطیت!

ب) برنامه ریزی و توجه بیشتر به ایجاد تحول مناسب و اساسی درساختار و بنیان های فکری و فرهنگی و اجتماعی جامعه با تمرکز بر روی طبقه متوسط نوظهور، بخصوص اقشار تحصیل کرده. (توجه شود محور نخست برای مقابله با سلطه سیاسی شوروی و محور بعدی برای رویارویی با هجوم فکری ایدئولوژی کمونیسم طرح ریزی و عملیاتی گردید.)

ج) نوسازی فرهنگی و اجتماعی جامعه بر مبنای ارزش های مدرنیته غربی و اعمال تغییرات اجباری در شیوه‌ی زندگی مردم بر اساس شاخص های فرهنگ مزبور با استفاده از ابزار قدرت سیاسی به شیوه «بنابرآرتبیسم»، نه به روش مدرنیته سیاسی (درباره تعریف بنابرآرتبیسم در آینده سخن خواهیم گفت)

د) مبارزه با دین و شعارهای دینی و کانون های قدرت برخاسته از آموزه های دینی که به عنوان مانع اصلی در تحقق برنامه ها و سیاست های پیش گفته ارزیابی شده بود.

## پادداشت سی ام- به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

موضوع برنامه و سیاست دولت انگلیس با هدف تمرکز قدرت حکمرانی و تکوین دولت مرکز و مطلقه، با محوریت یک «دیکتاتور مطیع» پس از جنگ جهانی اول در ایران، حقیقتی است که عموم پژوهشگران و تحلیل‌گران تاریخ معاصر و نیز بسیاری از کنشگران عرصه سیاسی بدان تصریح کرده‌اند.

(درباره چرایی اتخاذ این سیاست، رک: ایران از سقوط مشروطه تا کودتای سوم اسفند/ دکتر حسین آبادیان/ فصل هشتم). و اما زمینه و بستر اتخاذ سیاست یاد شده، چنین خلاصه شده است: «انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و سقوط رژیم تزاری، فرصتی به دست بریتانیا داد تا در صدد تفوق مطلق سیاسی و اقتصادی در ایران برآید.» (رک: نفت، قدرت و اصول/ مصطفی علم/ ص ۵۱) و نیز: «کرزن، که اکنون [۱۹۱۹] سمت وزارت امور خارجه بریتانیا را بر عهده گرفته بود، دریافت که شکست آلمان و روسیه فرصت مناسبی برای تسلط بر سراسر ایران برای بریتانیا فراهم کرده است». (رک: تاریخ ایران مدرن/ یرواند آبراهامیان/ ص ۱۱۸) و در همین زمان لرد پارمور رئیس مجلس لرد های انگلیس می‌گوید: «منافع انگلستان چنین اقتضا دارد که یک نوع حکومت ثابتی که حفظ نظم و آسایش و قانون را بنماید در ایران وجود داشته باشد.» (به نقل از: بسترهای تاسیس سلطنت پهلوی/ دکتر حسین آبادیان/ ص ۳۸۸) درواقع در این زمان، برای دولت انگلستان در عرصه بین‌المللی و منطقه‌ای، فرصت و موقعیت خاصی پیش آمده بود، با این اقتضا که دیگر در ایران نیازی به «مشروطه بازی» و نمایش‌های آزادی خواهانه و ... نبود بلکه بر عکس! شرایط ایجاب می‌کرد که برای تأمین منافع کشور خود، این شعارها مسکوت و حتی فراموش شده و به جای آن شعارهای تازه و تئوری‌های دیگری توسط همان آزادی خواهان ضد استبداد! مطرح و به خورد جامعه داده شود. به همین جهت است که «داور» یعنی همان روشنفکر ضد استبداد و آزادی خواه و لیبرال دوران مشروطه، این روزها چنین می‌گوید: «ایرانی را باید به زور آدم کرد. مردم با نصیحت آدم نمی‌شوند، و لذا تا پای زور به میان نیامده از ترقی ایران مأیوس باید بود. [!]» (نقل از: نشریه «اندیشه پویا» / شماره ۲۸ / ص ۵۷)

در این اوضاع و احوال بود که یک جناح در دولت انگلستان (وزارت خارجه) برای رسیدن به هدف یاد شده، اقدام به اجرای یک طرح سلطه طلبانه در ایران نمود که منجر به امضای قرارداد ۱۹۱۹ توسط دولت وثوق الدوله گردید. درباره بخش نظامی این قرارداد، یک بازیگر سیاسی آن دوران می‌نویسد: «انگلیسیان اصرار دارند که این قرارداد تدافعی که کمیسیون مختلط حاضر کرده است هرچه زودتر در هیئت وزرا تصویب شده بعملیات شروع نمایند چون که پیشرفت کار بلشویکها در ماوراء بحر خزر خاطر آنها را مشوش دارد و نمی‌خواهند خودشان با آنها طرف شوند بلکه می‌خواهند یک قشون به نام ایرانی که می‌خواهد از سرحدات خود دفاع نماید به طرف سرحدات بفرستند. (رک: حیات یحیی - یحیی دولت آبادی/ ج ۴/ ص ۱۳۶)

این قرارداد که در صورت اجرای آن، ایران به طور کامل تحت سلطه بریتانیا قرار می‌گرفت بنابر علی‌با شکست مفتضانه‌ای مواجه گردید. یکی از مهم‌ترین عوامل شکست این پروژه، حضور یک روحانی و سیاستمدار سترگ در صحنه سیاسی کشور بود بنام: «سید حسن مدرس» که سه ویژگی مهم در شخصیت و وجود او جمع بود: تیزهوشی، شجاعت و فساد ناپذیری.

## یادداشت سی و یکم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

با شکست پژوه معروف به قرارداد ۱۹۱۹ اجرای طرح جدیدی توسط جناح دیگری در دولت بریتانیا (وزارت جنگ) در ایران کلید زده شد و آن استقرار یک حکومت دیکتاتوری مطلقه در ایران با ماهیتی به کلی متفاوت با گذشته بود . بنیاد چنین حاکمیتی مستلزم مقدمات و بسترسازی های مناسب بود از جمله : ۱) پایان دادن به حیات سلسله فرسوده و بی رمق فاجاریه، ۲) برچیدن بساط نابسامان و آشفته «مشروطه بازی» و کنار نهادن شعار آزادی خواهی و سپردن زمام امور هر سه قوه مجریه و مقننه و قضائیه به دست یک دیکتاتور مطیع ، ۳) و قبل از همه اینها ، کشف و پرورش یک فرد مناسب برای ایفای نقش «دیکتاتور»، با این ملاحظه که این شخص نباید از میان رجل شناخته شده و در صحنه سیاسی باشد . این مقدمات با بهره گیری از تمام امکانات و عوامل بومی وابسته به بریتانیا اجرا گردید ، و البته قبل از همه « رضاخان میرپنج » از فرماندهان جدید قزاق ، توسط یکی از مأموران برجسته و مخفی انگلیس در ایران به نام اردشیر ریپورتر جی کشف و به ژنرال آیرونسايد مجری اصلی طرح فوق الذکر و مأمور مستقیم وزارت جنگ بریتانیا معرفی می گردد . (ر ک : ظهور و سقوط سلطنت پهلوی / خاطرات ارشبد فردوسی / ج ۱ / ص ص ۲۹۳ و ۲۹۴ . ) ۲۹۸

در این باره مستندات تاریخی بسیاری وجود دارد که ذیلاً به ذکر چند نمونه بسنده می کنیم:

۱) نصرت الدوله فیروز مهره با سابقه انگلیس و دلال اصلی قرارداد ۱۹۱۹ ، پس از زندانی شدن توسط دولت کودتا(۱۲۹۹)، تلگرافی به لرد کرزن (وزیر خارجه بریتانیا) می نویسد : « یک هفته پس از ورود به تهران پس از قریب یک سال و نیم توقف در اروپا ، قربانی کودتا شدم که طراح و مبتکر آن کلنل اسمایس [ وابسته نظامی سفارت انگلیس ] بود و به دست قرآن ایرانی ... اجرا شد» (ر ک : نظر از درون به نقش حزب توده ایران / بابک امیرخسروی/ص ۱۳۱ )

۲) ژنرال دیکسون عضو هیئت نمایندگی بریتانیا در تهران در نامه ای به یکی از اعضای سفارت آمریکا (به تاریخ ۶ ژوئن ۱۹۲۱ ) می نویسد : « سرهنگ اسمایس نزد او اعتراف کرده است که وی کودتا را از لحاظ نظامی سازماندهی کرده است»... رهبری [ نظامی ] کودتا با رضاخان میرپنج رئیس قوای قزاق بود . سید ضیاء ، روز قبل از کودتا ، دو هزار تومان به رضاخان پرداخت و بیست هزار تومان هم بین ۲ هزار قزاق تحت امر رضاخان توزیع نمود . هیچ ایرانی در آن زمان و در مدتی کوتاه قادر به تهیه چنین پولی نبود . (ر ک : مصدق و نبرد قدرت / همایون کاتوزیان /ص ۴۸ )

بقیه مستندات در یادداشت بعدی !

یادداشت سی و یکم مکرر - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

بقيه مستندات مربوط به دست نشاندگی سلطنت رضاخان:

(۳) ژنرال آیرونسايد مجری طرح کودتای اسفند ۱۲۹۹ ، در یادداشت‌های خود چنین می‌نویسد:

«ایران به مرد نیرومندی احتیاج دارد تا آن را به جهت صحیح [!] هدایت کند» و در ادامه می‌افزاید :  
«در واقع استقرار یک دیکتاتوری نظامی در ایران ، تمام دردسرهای ما را در این کشور برطرف می کند و این امر را ممکن می‌سازد که بدون تحمل هیچگونه ناراحتی ، خود را از این مخصوصه نجات دهیم ». [ معلوم می‌شود که منظورش از «جهت صحیح» چیست ؟ ! ] ( رک : نفت ، قدرت و اصول / مصطفی علم / ص ۵۴ )

(۴) ملک الشعرای بهار می‌نویسد : «مکرر مأمورین دولت انگلیس با عقلا و متفکرین [!] در سر این مسئله بحث می کردند که دولتی قوی و مقتدر و مرکزیّتی ثابت و پابرجا در ایران به وجود آید ، ... قرارداد ۱۹۱۹ برای این معنی بسته شد و با مخالفت مدرّس [ توجه شود او سایر افراد تندر و ... برهم خورد ... سیاست انگلیس چنین بود و کودتا را هم برای چنین نقشه‌ای به وجود آورند ... ] ( به نقل از : تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران / ملک الشعرای بهار / ج ۲ / ص ۷۱ )

(۵) « ... مخالفین کرزن بر این باور بودند که باید در ایران دولتی قدرتمند و مرکزی که دست نشانده تمام عیار بریتانیا باشد ، روی کار آید ، دولتی که هزینه حفاظت از منابع نفتی و سایر امتیازات اقتصادی بریتانیا را بدون تحمیل بودجه ای به خزانه داری بریتانیا متقابل شود . این دولت باید متکی بر ارتشی می‌بود که باز هم هزینه اش را خود دولت ایران تقبل می کرد و نه انگلستان . ( به نقل از : ایران از سقوط مشروطه تا کودتای سوم اسفند / دکتر حسین آبادیان / ص ۶۳۶ )

(۶) « سردار سپه ... در یکی از جلسه های مجلس مشاوره خصوصی که در خانه دکتر مصدق منعقد بود از وطن پرستی صحبت به میان آمد ، او گفت مثلاً مرا انگلیسی ها سر کار آورده‌اند ، اما وقتی آدمد به وطن خدمت کردم [ ! ]. ( به نقل از : حیات یحیی / همان / ج ۴ / ص ۳۴۳ )

(۷) در تأیید نقل فوق ، دکتر مصدق می‌گوید : « به خاطر دارم که سردار سپه نخست وزیر در منزل من با حضور مشیرالدوله ، مستوفی الممالک ، حاج میرزا یحیی و ... اظهار کرد : مرا انگلیسی ها آوردن و لی ندانستند با چه کسی سر و کار دارند » ( نقل از : تاریخ بیست ساله ایران / حسین مکی / ج ۲ / ص ۴۳۰ )

(۸) دکتر مصدق در خاطرات خود چنین می‌نویسد : « از اعلی حضرت شاه فقید [ ! رضا شاه ] کسی غیر از این انتظار نداشت [ که سرسپرده انگلستان نباشد ! ] چون که آن پادشاه ، مخلوق سیاست خارجی بود و قادر نبود از آنچه امر می‌شد [ ! ] تخلف کند ... » و باز می‌نویسد : « همه میدانند که سلسله پهلوی مخلوق سیاست انگلیس است . » ( رک : خاطرات و تأملات مصدق / ص ۲۰۱ و ۳۴۳ )

در این باره باز هم خواهیم نوشت .

## یادداشت سی و دوم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

مستنداتی که درباره دست نشاندگی حکومت پهلوی از سوی انگلیس به شمار آمد، تنها نمونه هایی اندک از صدها سند و مدرک و شاهد دال بر حقیقت مذبور است. با این همه، برخی بر این مدعای پای می فشارند که به دلیل انجام پارهای اصلاحات و برنامه ها و علیرغم ماهیت استبدادی حکومت رضاخان، در مجموع منافع دولت وی به مملکت بیشتر از مضار آن بوده است . از جمله این اشخاص احمد کسری می باشد. (رک: ایران بین دو انقلاب / یرواند آبراهامیان/ ص ۱۹۱ و نیز، شرح زندگانی من / عبدالله مستوفی /ج ۳ / ص ۳۲۶)

همچنین بعضی از نظریه پردازان دانش سیاسی نیز، بدون ملاحظه سیاست بیگانه در تأسیس سلسله پهلوی و با تعلیق این عامل در تغییر و تحولات سیاسی کشور، و صرفاً از دیدگاه جامعه شناسی سیاسی، سلطنت رضاخان را معلول دگرگونی ها و تحولات سیاسی- اجتماعی در ایران و اقتضائات ناشی از انقلاب مشروطه و شرایط دوران گذار از جامعه سنتی به جامعه مدرن دانسته و از این منظر کارکردهای مثبت و منفی ای را به حکومت وی نسبت می دهند. ( به عنوان نمونه رک: موانع توسعه سیاسی در ایران / دکتر حسین بشیریه / ص ص ۶۷-۷۵)

نویسنده این یادداشت ها در مجال فعلی قصد ورود و بررسی این داوری ها و تحلیل ها را ندارد، لیکن همچنان بر این حقیقت غیرقابل تردید تأکید دارم که: حکومت و سلطنت رضاخان برکشیده و برساخته سیاست معطوف به منافع دولت بریتانیا بوده و در راستای همین سیاست و پس از اجرای طرح کودتای ۱۲۹۹، آن دولت با اجرای برنامه هایی بسیار پیچیده و با استفاده از تمام توان و امکانات خود، ابتدا زمینه نخست وزیری و سپس پادشاهی رضا پهلوی را تدارک و بر تحقق آن همت گماشت! نکته مهم این است که دولت بریتانیا در آن مقطع تاریخی و اوضاع و احوال خاص داخلی در ایران و نیز اقتضائات مناسبات بین المللی و منطقه ای به خوبی دریافت که حکومت رضاخان در عین داشتن ماهیتی استبدادی و مقتدرانه می بایست از حمایت نسبی مردمی نیز برخوردار باشد و یا دست کم نباید با مخالفت های عمومی و مردمی مواجه گردد. الگوی این نوع از حکومت ها را در دانش سیاسی «بنای پارتبیسم» نامیده و آن را چنین تعریف کرده اند: «بنای پارتبیسم توصیف کننده حکومتی است مقتدرانه به رهبری فردی نظامی که از حمایت قاطبه مردم برخوردار است » (رک: نشریه «اندیشه پویا» / شماره ۲۸ / ص ۵۷)

در واقع، بدون همراهی - ولو نسبی - مردم، امکان استقرار حکومت رضاخان در آن شرایط خاص، بسیار مشکل و پر هزینه بود. لذا گفته شده: رضاخان «شاید می توانست کودتای نظامی دیگری انجام دهد ولی نمی توانست سلطنت [اقاجاریه] را از طریق قانونی تغییر دهد» (رک: ایران بین دو انقلاب / پیشین / ص ۱۵۰)

در این باره باز خواهیم نوشت.

### پادداشت سی و سوم- به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزا نائینی»

گفتیم «دست غیبی» حامی رضاخان در جریان رساندن او به قدرت مطلقه در کشور، - علاوه بر نیاز به اعمال خشونت و سرکوب برای مرعوب کردن برخی از چهره های سیاسی و بخشی از اقشار جامعه - احتیاج مبرمی به حمایت نسبی افکار عمومی یا دست کم عدم مخالفت مردمی در ابتدای اجرای برنامه خود داشت. لیکن این بار نیز در سر راه خود با مانع بزرگی رو برو گشت . با مانعی که توان سیاسی و شخصیتی او را در به شکست کشاندن قرارداد ۱۹۱۹ به خوبی آزموده بودند ، و او همان «مدرّس» بود. عالم و مجتهدی وارسته و سیاستمداری بسیار باهوش و شجاع و فساد ناپذیر.

گفتنی است، هرچند در آن مقطع سیاستمداران خوشنام و موجهی نیز بودند که به هر دلیلی با به قدرت رسیدن و یا سلطنت رضاخان مخالف بودند و در این راستا، فعالیت هایی هم داشتند - مانند : مشیرالدوله، مصدق، موئتمن الملک وغیره - اما به اذعان عموم صاحب نظران، آنها نه هوش و شجاعت مدرّس را داشتند و نه نفوذ او را در میان مردم . مدرّس در میان رجال سیاسی آن دوران بدون تردید بی نظیر بود. کسی مثل ملک الشعرا بهار که خود در آن مقطع تاریخی یکی از بازیگران نامدار عرصه سیاسی بود در این باره می گوید :

«یکی از شخصیت های بزرگ ایران که از فتنه مغول به بعد نظریرش بدان کیفیت و استعداد و تمامی از حیث صراحت لهجه و شجاعت ادبی و ویژگی های فنی در علم سیاست و خطابه و امور اجتماعی دیده نشده، سید حسن مدرّس اعلی الله مقامه است». ( به نقل از : مدرس قهرمان آزادی /حسین مکی / جلد ۲ / ص ۷۷۴)

یکی دیگر از سیاسیون و مدیران ارشد دولتی آن روزگار چنین می نویسد: «البته چند نفر و جیه المله بی دست و پا هم هستند که بر ضد این مقصودند [مخالف دیکتاتوری رضاخان هستند] ولی از آنها چه بر می آید؟» و در همانجا با عنوان «مدرّس یا مرکز ضد سردار سپه» می گوید: «البته خواننده عزیز توجه دارد که ام الاسباب این نهضت ضد جمهوری مدرّس بوده، و بعد از کفن و دفن کردن جمهوری، بازهم، سلسله جنبان ضدیت عمومی با سردار سپه مدرّس است، و اوست که خود را مرکز افکار ضد سردار سپه کرده و معتقد است که باید ریشه این خود سری را که واقعاً برای کشور خطرناک شده بود، گند... در میان وکلا هم، البته عده ای مانند مشیرالدوله و مستوفی الممالک و دکتر مصدق و جمعی دیگری هستند که مثل مدرّس فکر می کنند، ولی رشادت عملی و وسائل کار آنها به قدر سید نیست [!] ». رک: شرح زندگانی من / ج ۳ / ص ۶۰۳ و ۶۳۸). آری این تنها مدرّس بود که خون آگاهی و شجاعت را در مبارزه با دیکتاتوری رضاخانی به رگ های جامعه تزریق می کرد.

در این باره باز خواهیم نوشت.

## یادداشت سی و چهارم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

ایستادگی هوشمندانه و شجاعانه مدرّس در برابر سیاست های بریتانیا ( یعنی برکشیدن رضاخان به مقام سلطنت ) موجب تحریک افکار عمومی بر علیه سردار سپه، در دوران وزارت جنگ و سپس ریاست وزرایی او- به خصوص در تهران- گردید . به حدی که مخالفت با او در تهران تبدیل به « نفرت خلق از وی»- به تعبیر دولت آبادی شده بود. (رک: حیات یحیی/ج ۴ /ص ۳۲۴ و ۳۶۶) چنان که سبب تعجب و اذعان رضاخان از پیروی « اهل طهران» از مدرّس می شود. (رک: تاریخ ۲۰ ساله/ج ۳ /ص ۲۵۶)

این معضل چنان رضاخان را کلافه کرده بود که روزی در منصب ریاست وزرایی در مجلس شورای ملی به گونه ای عصبانی شد که در جمع تعدادی از نمایندگان رو به مدرّس کرد و گفت : « شما محکوم به اعدام هستید، شما را از بین خواهم برد» ! (رک: شرح زندگانی من / ج ۳ /ص ۶۲۸).

اما اربابان رضاخان می دانستند این گستاخی او بی جاست و هنوز زمان صدور حکم اعدام مدرّس فرار نرسیده است ! و برای این کار ابتدا باید چاره ای برای مشکل انزجار و نفرت عمومی از قلدری سردار سپه اندیشیده شود. آنها آگاه بودند که ضدیت توده های مردم با برنامه های آنها، بیشتر به خاطر اعتماد مردمی به اخلاص و نفوذ معنوی مدرّس می باشد از این رو باید تدبیری اساسی و دقیق برای این چالش مهم اتخاذ شود. در این راستا بود که دو برنامه و تصمیم مهم ، عملیاتی و اجرا گردید. برنامه نخست اجرای نمایش ها و تظاهرات عوام فریبانه و دروغین توسط رضاخان دال بر اظهار علاقه او به شعائر مذهبی و ارزش های دینی بود. مانند : « حد زدن فواحش» [!] و « اجرای مراسم شب های احیا در ماه رمضان» ( در این باره رک: شرح زندگانی من /ج ۳ /ص ۴۶۱ و ۴۹۲ و نیز، تاریخ ۲۰ ساله/ج ۲ /ص ۴۹ و ج ۳ /ص ۲۳) و حتی کار به جایی رسید که سردار سپه در دوران نخست وزیری ( ۱۳۰۳ش) در منزل خود مجالس روضه و عزاداری بر پا و خود و خانواده اش در آنها شرکت می کردند و در روز عاشوراء، دسته بزرگ عزاداری با حضور نظامیان و امرای ارتش! به راه می انداخت و خود در جلوی دسته سینه و زنجیر می زد ! (رک: خاطرات سلیمان بهبودی /ص ۱۴۵-۱۴۸).

با این حال ! این تظاهرات ریاکارانه برای کاستن از نفوذ مدرّس در میان مردم کافی نبود ، و لازم می نمود که در برابر مواضع سرسختانه مدرّس، دگان دیگری باز شود آن هم توسط کسانی که به ظاهر، هم گونه گی و سخنیتی از لحاظ جایگاه دینی و روحانی با موقعیت او داشته باشند تا بتوانند با اتخاذ مواضعی معارض و مخالف، اراده و گرایش اقشار متدين جامعه را در پایداری و حمایت از مدرّس، سست و تضعیف نمایند. و این مهم توسط کسی امکان پذیر بود که از جهت موقعیت حوزوی و جایگاه رسمی روحانی ، هم سنگ یا بالاتر از مدرّس باشد. این جا بود که « دست غیبی» به سراغ یار دیرین خود یعنی نائینی رفت.

در این باره توضیح خواهیم داد!

## یادداشت سی و پنجم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

گفتیم «دست غیبی» که پس از کودتای ۱۲۹۹ با مخالفت های مردمی به پیروی از مبارزه سرسختانه مدرّس مواجه شده بود، تصمیم می گیرد برای کاستن از این مخالفت ها و نیز تضعیف جایگاه مردمی مدرّس، سیاست دیگری را به کار گیرد و در راستای این سیاست مهره قدیمی خود در سلک روحانیت را که حالا عنوان مرجعیت! را هم با خود یدک می کشید وارد معركة نماید.

آری این بار نائینی مأموریت می یابد که برخلاف همه آن چه در کتاب تنبیه الامه در مذمت و رد استبداد و اختناق و قبح شعبه استبداد دینی و ... گفته بود، وارد صحنه شود و نقشی دیگر و متفاوت با گذشته در حمایت جانانه از دیکتاتوری رضاخان بازی کند. مهم ترین هدف مأموریت او این بود که دیگر علما و مراجع را از حمایت از مدرّس باز داشته و بلکه آنها را به حمایت و پشتیبانی از رضاخان وادار نماید تا از این رهگذر و با ورود علما به صحنه حمایت از دیکتاتور، پشتیبانی های مردمی از مدرّس تضعیف شود. این مأموریت به طور کامل انجام پذیرفت و به قول آبراهامیان: «طرفداری از دولت [رضاخان] را به جایی رساند که کتاب اولیه اش [تبیه الامه] در مدح مشروطیت را نابود کرد» [!] (رك: تاریخ ایران مدرن / همان/ص ۱۶۰)

لازم به ذکر است که در این زمان، یک مجتهد پارسا و نام آور در ایران، یعنی شیخ عبدالکریم حائری یزدی، حوزه علمیه قم را بنیان نهاد (سال ۱۳۰۰ ش). رویکرد اصلی حائری در اداره حوزه - که آن را برای حفظ و پاسداشت آن ضروری می دانست - عدم دخالت در امور سیاسی تا حد ممکن بود. از این روی، حتی الامکان از ورود به عرصه سیاست اجتناب می ورزید. با این اوصاف، نائینی در «ماجرای مهاجرت»، علیرغم اکراه حائری - و حتی اصفهانی - پای او را به مسیر اجرای مأموریت خود کشاند. به نظر می رسد که ماجرای مهاجرت یک سناریوی پیچیده بود که در راستای سیاست فوق الذکر «دست غیبی» اجرا گردید. ظاهر ماجرا این بود که این مهاجرت برای نشان دادن اعتراض مراجع نجف یعنی سید ابوالحسن اصفهانی و نائینی نسبت به اقدامات انگلیس! و حاکم دست نشانده او در عراق صورت پذیرفت. اما در نگاهی دقیق تر و عمیق تر، اصل این قضیه در حد بالایی مشکوک جلوه می کند. لازم به ذکر است که بالاخره این ماجرا به نحو خفت باری نسبت به حضرات مراجع و با بازگشت تؤام با «غلط کردیم» آقایان پایان پذیرفت! به هر حال فعلًا از بررسی تحلیلی این قضیه در این یادداشت ها به دلیل تنگی مجال خودداری می شود. (مرحوم پدرم تحلیلی بسیار دقیق و مستدل از مشکوک بودن اصل این ماجرا بیان می کرد). اما، قطع نظر از حقیقت پشت پرده ماجرا ، در جریان آن، نائینی نقشی مهم و اغفال کننده و البته مؤثری در حمایت از رضاخان (که نیاز مبرمی به آن داشت) و بر ساختن چهره ای موجه از او در افکار عمومی و خنثی کردن مبارزه بی امان مدرّس با دیکتاتوری وی، ایفا کرد که این جنبه از قضیه، دیگر حقیقتی تاریخی - و نه تحلیلی - است که بدان خواهیم پرداخت.

یادداشت سی و ششم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزا نائینی»

مَلْصُوص داستان مهاجرت علمای عراق به ایران با ذکر مقدمه ای چنین است:

در شرایطی که ظهور و سقوط کابینه‌های مستعجل، زمینه را برای رئیس وزیری رضاخان فراهم می‌نمود و در حالی که اعتراضات برخی از نمایندگان مجلس به رهبری مدرس به قدرت طلبی‌های رضاخان در مقام وزیر جنگ و ایستادگی جانانه مدرس برای جلوگیری از دست یابی رضاخان به قدرت بیشتر و مقامات بالاتر به شدت ادامه داشت (در این باره و نقطه مهم مدرس در مجلس رک: تاریخ ۲۰ ساله/ج/۲ ص ص ۱۴۶-۱۴۸) و می‌توان گفت که در آن مقطع تمام تبلیغات و برنامه‌هایی که برای کسب محبوبیت مردمی برای رضاخان اجرا می‌شد با شکست مواجه شده بود و مخالفت‌های مردمی با وی به جایی رسیده بود که وی مجبور می‌شود برای مظلوم نمایی از وزارت جنگ استعفاء کند و لذا برنامه دست یابی رضاخان به رئیس وزیری با مشکل جدی مواجه گردیده و آن را در آستانه شکست قرار داده بود در همین هنگام ناگهان خبری در جامعه پیچید مبنی بر اینکه تعدادی از علمای نجف به سردمداری سید ابوالحسن اصفهانی و نائینی، در اعتراض به تبعید شیخ مهدی خالصی توسط حکومت عراق، عازم ایران شده‌اند! (لازم به ذکر است که در تبلیغات و نوشته‌های برخی از هواداران حضرات، از این مسافرت! به «تبعید» تعبیر می‌شود، که خطاست و تبعیدی در کار نبوده است).

این مهاجرت، قطع نظر از علت آن در آن برهه زمانی حساس، دارای آثار و برکات! مهمی برای اهداف «دست غیبی» بود! توضیح این که تبلیغات گسترده مربوط به مهاجرت موجب هیجانات و تحرکات عمومی و تظاهرات در حمایت از علماء در سراسر کشور گردید و در سایه مشغولیت افکار عمومی به این قضیه واقعاً مشکوک فرصت مغتنمی در اختیار حامیان رضاخان قرار داد تا علیرغم مخالفت‌های مدرس و یارانش (که حالا صدایشان در آن جو و فضای هیجانی انکاس کافی در جامعه نداشت) ابتدا او را به ریاست وزرایی رسانده و سپس با تقلب و اعمال نفوذ در انتخابات دوره پنجم مجلس، با سرسپردگان خود اکثریت قاطعی در مجلس برای اجرای برنامه‌های خود تدارک ببینند. (در این باره، رک: بسترهای تاسیس سلطنت پهلوی / دکتر حسین آبادیان / ص ۳۴۸ به بعد و تاریخ ۲۰ ساله / حسین مکی/ج/۲ ص ۴۵۰ به بعد)

یکی از طرح‌هایی که در ماه‌های اول رئیس وزیری رضاخان اجرایی شد، ماجراهی معروف به جمهوری خواهی دروغین سردار سپه بود که این بازی سیاسی با رهبری داهیانه و مقابله سرخтанه مدرس و حمایت افکار عمومی در تهران، به شکست مفتضحانه انجامید. لیکن این شکست به اربابان رضاخان فهماند که با وجود مدرس و نفوذ مردمی او ممکن است نیل به هدف نهایی یعنی سلطنت رضاخان با مانع جدی مواجه شود. لذا ستاریوی جدید این بود که ابتدا رضاخان با اجرای نمایش‌ها و تظاهرات دروغین، خود را هوادار مذهب و شعائر مذهبی و پاییند به دین نشان بدهد و سپس با استفاده از برخی چهره‌های معروف روحانی و علمای شاخص حوزه‌های دینی، پایگاه مردمی مدرس را در جامعه تا حد امکان تخریب نمایند. به این موضوع خواهیم پرداخت.

## پادداشت سی و هفتم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

نخستین قدم نائینی در حمایت از دیکتاتوری رضاخان زمانی برداشته شد که موقعیت «ارباب جدید» در اثر شکست «بلوای جمهوری» به شدت در جامعه متزلزل شده بود. از این رو، رضاخان مأموریت می‌یابد به ملاقات علمای مهاجر (اصفهانی و نائینی) در قم برود تا بلکه بتواند خفت و خواری این شکست را که به تعبیر حائری: «موقع او را به خطر انداخته بود به شیوه محترمانه‌ای پایان دهد.» (به نقل از: تشیع و مشروطیت در ایران/ص ۱۹۰). «در این مسافرت او با نائینی و اصفهانی و حائری ملاقات نمود. در این ملاقات‌ها او قول داد جمهوری را متوقف سازد [توجه شود: در روز ملاقات (۶ فروردین ۱۳۰۳) بلوای جمهوری چند روز بود که کاملاً شکست خورده بود] از آن طرف نائینی قول داد مدرّس را از مخالفت با سردار سپه منصرف سازد[!]» این قرار ومدار به دنبال تقاضای رضاخان از نائینی صورت گرفت. (به نقل از: بسترهاي تأسیس سلطنت پهلوی/ص ۳۸۲) نکته مهم در گزارش این ملاقات این است که معلوم می‌شود اولاً نائینی -از سوی رب الارباب!- به رضاخان معرفی شده بود و ثانیاً منشاء اقدامات و بیانیه‌هایی که به نام علما انجام و صادر می‌شود باز هم جناب نائینی است و اوست که تصمیم‌گیر اصلی و وادارکننده دیگران به انجام خواسته‌های ارباب می‌باشد.

پس از این ملاقات بیانیه‌ای با امضای علماء صادر می‌شود که نظر به اهمیت آن عیناً نقل می‌گردد: «بسم الله الرحمن الرحيم - جنابان مستطابان حجج اسلام و طبقات اعيان و تجار و اصناف و قاطبه ملت ایران دامت تأییداتهم .چون در تشکیل جمهوریت بعضی اظهاراتی شده بود که مرضی عموم نبود و با مقتضیات این مملکت مناسبت نداشت، لهذا در موقع تشریف حضرت اشرف آقای رئیس وزرا دامت شوکته برای موادعه به دارالایمان قم، نقض این عنوان و الغا اظهارات مذکوره و اعلان آن را به شما و بلاد خواستار شدیم و اجابت فرمودند. ان شاء الله تعالى عموماً قدر این نعمت را بدانند و از این عنایت کاملاً تشکر نمایند[!]».

الاحقر ابوالحسن موسوی اصفهانی، الاحقر محمد حسین غروی نائینی، الاحقر عبدالکریم حائری (رك: بسترهاي تأسیس سلطنت پهلوی / ص ۳۸۳) نکات قابل تأمل درباره تک تک جملات این بیانیه بسیار است که از آن می‌گذریم و تنها این مهم را خاطرنشان می‌سازیم که انعکاس این بیانیه در جامعه، تأثیر قابل توجهی در تزلزل افکار عمومی و به خصوص در ایجاد تردید در اراده اقشار متدين جامعه در همراهی و پشتیبانی از مدرّس در آن مقطع زمانی بسیار حساس داشت. حائری می‌نویسد: «آنان [علماء] با تلگراف خود [بیانیه فوق]، او را از یک رشته ناراحتی‌ها نجات دادند» [!] (به نقل از: تشیع و مشروطیت/ص ۱۹۰)

در این باره باز خواهیم نوشت.

## یادداشت سی و هشتم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

درباره طرح جدید حامیان رضاخان و نیز آثار بیانیه کذاشی علما ! ، سخن یکی از سیاسیون هوشیار و از کارگزاران ارشد آن روزگار، که از نزدیک شاهد بازی‌های سیاسی بوده و ضمناً از ستایش‌گران حکومت پهلوی هم می‌باشد! بسیار خواندنی است:

« سردار سپه، که در این دو ساله اخیر، تظاهرات دین داری یکی دو ساله اول خود را واگذاشته بود، از وقایع جمهوری خواهی تجربه آموز شده و دانست که برای پیشرفت مقصود خود، یعنی تصرف تاج و تخت بی صاحب، چاره‌ای جز تظاهر در دینداری ندارد، رفتن او به قم، برای خداحافظی با علمای مرتع تقلید تشیع نیز، برای ترمیم شکستی بود که در دوم حمل [فروردين] در مجلس خورده، و تلگراف آقیان میرزا حسین نائینی و سید ابوالحسن اصفهانی و شیخ عبدالکریم، که از قم به علمای مرکز کردند اگرچه در ۲۵ فروردین، و بعد از قرار و مدار کار بود، ولی باز هم، کمک زیادی به تجدید قدرت از دست رفته او کرد » [!] ( به نقل از: شرح زندگانی من / عبدالله مستوفی / ج ۳ / ص ۶۱۴)

توجه شود که در آن زمان، تداوم قدرت طلبی رضاخان با شکست مواجه شده بود که علماء - و در واقع نائینی - او را از سرشکستگی در این مخمصه نجات دادند ! اما هنوز مأموریت پایان نیافته است. به قول حائری [که دل بستگی قابل ملاحظه‌ای به نائینی دارد]: «البته فرستادن آن تلگراف تنها چیزی نبود که سردار سپه از علماء می‌خواست، وی هنوز برای آینده به نائینی نیاز داشت ». [ !! توجه شود ]، ( به نقل از: تشیع و مشروطیت / ص ۱۹۰ ) نویسنده سپس به نکته جالبی اشاره می‌کند : « تلگراف مزبور مشتمل بر ستایش‌هایی نبود که آن روزها درباره سردار سپه می‌نوشتند » و این که : « به دیده ما این ویژگی متن تلگراف، تنها زاییده شرکت حائری در تنظیم و امضای آن است ... اگر آن تلگراف را تنها نائینی و اصفهانی امضاء می‌کردند، متن آن جمله‌های پشتیبانی آمیز بیشتری در بر می‌داشت » [!] ( به نقل از : همان / ص ۱۹۱ )

گفتنی است که سید ابوالحسن اصفهانی، شخصاً انسانی هواپرست و دنیا طلب به نظر نمی‌رسد ! اما بدون تردید قادر بصیرتِ حداقلی، برای ورود به عرصه و عالم سیاست بود : فلانا او نیز - مانند خراسانی - در تصمیم‌گیری‌های سیاسی به شدت تحت تأثیر مواضع سیاسی و ارشادات و مشاوره‌های نائینی قرار می‌گرفت. ضمناً پدرم که آگاهی‌های دقیقی درباره علماء و رجال سیاسی داشت می‌گفت بعضی از اعضای بیت و اطرافیان اصفهانی آدم‌های چندان موجه و صالحی نبودند و سلامتِ سیاسی برخی از آنها به شدت زیر سوال است!

در یادداشت‌های آینده مأموریت‌ها و نقش آفرینی‌های بعدی نائینی را مرور خواهیم کرد.

## یادداشت سی و نهم – به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

چند ماه اول سال ۱۳۰۳ ش کی از مهم‌ترین و سرنوشت‌سازترین پیج‌های تاریخ کشور ما در سده اخیر بود. در نخستین ماه این سال، یکی از طرح‌های مهم «دست غیبی» برای به قدرت رساندن رضاخان یعنی «بلوای جمهوری»، با پایمردی و رهبری مدرس و به همت چند نفر از نمایندگان مجلس و پشتیبانی مردم به شکست کامل انجامید. پس از آن تظاهرات عمومی علیه اقدامات خلاف قانون و قلدرمابانه سردار سپه، می‌رفت که سایر نقشه‌های اربابان او را نیز با شکست مواجه کند که صدور آن بیانیه کذا بی از سوی علماء! (که بدون تردید بانی اصلی آن شخص نائینی بوده است) اولین ضربه را به لحاظ روانی به انسجام صفوف مردمی و اراده عمومی در پشتیبانی از مدرس، وارد کرد. بیانیه علماء که اثری جز برساختن آبرو و حیثیت و موقعیت برای رضاخان نداشت در حالی صادر گردید که جبهه مخالف دیکتاتوری بهای سنگینی برای شکست طرح یاد شده پرداخت کرده بود که آشکارترین آنها، سیلی خوردن مدرس بدست یکی از عمال پست و خودفروخته رضاخان (احیاء السلطنه بهرامی) در مجلس و نیز سرکوب و ضرب و شتم و دستگیری عده‌ای از معترضین به بلوای جمهوری بود. با این حال، و در روزهایی که مدرس و یارانش به قیمت جان درگیر مقابله با انواع نقشه‌ها و برنامه‌های حامیان رضاخان بودند ناگهان ضربه دیگری بر پیکر جبهه مقاومت در برابر رضاخان وارد آمد و این بار هم به دست شخص نائینی مجتهد و مرجع تقليید! حقیقت این بود که - همانطور که گفته شد - هنوز مأموریت نائینی در خیانت به دین و روحانیت و ملت و کشور و در تداوم خدمتش به «ارباب» و دست نشانده اش - رضاخان - پایان نیافته بود. در همین راستا بود که وی در اوایل خرداد ۱۳۰۳ یکی از خائنانه ترین و پست ترین و فاسقانه ترین نقش‌های خود را در حمایت از رضاخان و مقابله با مدرس و یارانش به اجرا گذاشت. نقشی که قطع نظر از هدف سیاسی و آثار سیاسی مخرب، فی نفسه مشتمل بر خلاف‌شرعی آشکار و اقدامی فریب کارانه و عوام فریب و در واقع بسیار شبیه به نمایش منافقانه قرآن بر سر نیزه کردن معاویه در جنگ صفين بود. عنوان این ماجرا در متون تاریخی به «داستان تمثال!» شهرت دارد.

(رك: تاریخ ۲۰ ساله ایران / ج ۳/ص ۲۴)

نظر به اهمیت موضوع، و این که، این داستان چهره واقعی و باطن بازی گر اصلی آن (نائینی) را بازهم آشکارتر می‌کند، و از طرفی، کمترین تردیدی در اصل وقوع آن نمی‌توان داشت، و از سوی دیگر، انگیزه «دنیا طلبانه» نائینی در این بازی، با هیچ ترفند و بهانه‌ای قابل «ماست مالی» نمی‌باشد، لذا ما هم آن را با تفصیل و درنگ بیشتری بررسی خواهیم کرد.

## یادداشت چهلم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

«داستان تمثال» از آنجا آغاز شد که نائینی و اصفهانی پس از انجام مأموریت خود، [نائینی آگاهانه و اصفهانی ناآگاهانه!] در نجات رضاخان از مخصوصه و رسوایی «بلوای جمهوری» و تخریب افکار عمومی در حمایت از مدرّس، پس از جریان مهاجرت کذايی و اقامت در قم، تصمیم به بازگشت به عراق می گیرند. خواهیم دید که این بازگشت بدون کوچکترین دستاورده و همراه با خفت و خواری تمام! و با تعهد کتبی مشعر بر «غلط کردیم» صورت پذیرفت!

دکتر حائری در این باره چنین می نویسد: «... علماء تبعیدی دو تن از همراهان خود - میرزا مهدی پسر آخوند خراسانی و شیخ جواد جواهری ... را به عراق گسیل داشتند و ضمن پیامی به ملک فیصل، از وی خواستار شدند که وسائل بازگشت آنان را به عراق فراهم سازد[!؟]. ملک فیصل نامه ای ... و پیام هایی شفاهی به وسیله همان دو نفر ... برای نائینی و اصفهانی فرستاد ... فیصل در نامه اش به علما صریحاً اعلام کرد که در صورتی علما خواهند توانست به عراق باز گردند که تعهد کتبی بدنهند که در امور سیاسی عراق هیچگونه دخالتی نخواهند کرد ... از تعهدنامه اصفهانی و نامه مهدی خراسانی و جواهری به فیصل چنین برمی آید که پادشاه عراق از موقع استفاده کرده یکی دیگر از شرایط بازگشت علماء به عراق را این قرار داده بود که نائینی و اصفهانی سردارسپه را بر به رسمیت شناختن عراق وادار سازند و آن دو مجتهد نیز قول مساعد دادند[!]، بنابر این، چهار تن از سران علمای تبعیدی[!] یعنی نائینی، اصفهانی و... تعهد نامه ای با مضامین تقریباً همسان به ملک فیصل تسلیم کردند و علاوه بر تصریح بر عدم درگیری شان در امور عراق و گوشه گیری از سیاست[!] و قول مساعد برای انجام خواسته های دیگر فیصل[!] افزودند که کمک به سلطنت هاشمی عراق[!] بر طبق مقتضیاتِ اسلام[!] از مبادی دینی[!] آنان به شمار می آید! [به این می گویند اجتهاد و مبارزه با ظلم].» (به نقل از: تشیع و مشروطیت در ایران/ ص ص ۱۸۲ و ۱۸۳).

به هر حال ! پس از دادن این تعهدات ذلت بار، حضرات ! با مشایعت و همراهی نماینده رسمی دولت رضاخانی (سردار رفعت)، در بهار سال ۱۳۰۳ ش به عراق باز می گردند. نائینی که «بنا به گزارش سری یک مأمور امنیتی انگلیس ، در قم به سردارسپه قول داد[ه بود] که مدرّس را به قم فراخوانده، او را قانع سازد که مبارزه خود بر ضد... سردار سپه را تخفیف دهد» (رک: همان / ص ۱۹۱) چون در این مأموریت ناکام مانده بود، حالا به تنها یی - لابد به علت عدم همراهی اصفهانی- آستین بالا می زند و آشکارا رو در روی مدرّس می ایستد، آن هم با ارتکاب عملی نه تنها دون شأن یک عالم دینی مدعی مرجعیت، بلکه در مخالفت آشکار با موازین و احکام شرعی و با نمایش مفتضحانه در حمایت از رضاخان، و همراه با نوشتن نامه ای تاریخی به او!

در این باره خواهیم نوشت.

## یادداشت چهل و یکم- به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

اینک متنه مربوط به «داستان تمثال» که نائینی آن را بلافاصله پس از رسیدن به نجف، خطاب به رضاخان نوشته و آن را توسط سردار رفعت ارسال می دارد. (خواننده محترم را به تأمل در تک تک جملات و عبارات این نامه جلب می کنم. شایسته است تعابیر به کار رفته در آن با آن چه که نائینی در «تبیه الامه» در ذم «استبداد» و «شاه پرستی» و ... آورده است مقایسه شود. یاد آور می شود که این نامه در زمانی نوشته می شود که مدرّس و یاران او در سخت ترین شرایط، درگیر مبارزه با رضاخان و عوامل او می باشند).

متنه کامل نامه: «بسم الله الرحمن الرحيم - مقام منيع ریاست وزرا عظام دامت شوکته، در این موقع که بحمد الله ... سالمًا به عتبه مقدسه شاه ولايت صلی الله... مشرف شدیم دعای دوام تأیید حضرت اشرف دامت شوکته در اعتلای دین [!] و دولت و موجبات تعالی مملکت و ملت [!] را تحت قبه منوره از اهم ادعیه دانسته [!] و کاملاً مراقب [!] و محض کمال میمانت و تبریک، یک قطعه تمثال مقدس را که از قدیم در خزانه مبارکه محفوظ است از جناب ... کلیددار روضه منوره بر آن وجود اشرف [!] درخواست شد و اینک به صحبت جناب اجل اکرم [!] سردار رفعت دام تأییده تقدیم می نماید و بهترین تعویض و حافظ آن وجود اشرف خواهد بود [!] ان شاء الله. بحمد الله تعالی، عنایات حضرت اشرف از ابتدای پیشامد این مسافرت و مدت اقامت در دارالایمان قم الى کنون مستمر و هر کدام شایان کمال تشکر و امتنان و سرآمد همه اعزاء جناب اجل اکرم سردار رفعت دام تأییداته الى ورود به این آستانه مبارکه. یقین است هم چنان که زحمات و خدمات و حسن مراقبتهای آن جناب اجل [!] در پیشگاه اقدس شاه ولايت صلی الله عليه و آلہ الطاھرین بر اعلى درجه قبول [!] ان شاء الله تعالی فائز [!] خواهد بود. همینطور در نظر حضرت اشرف هم موقعی عظیم خواهد داشت و مشمول عنایات خاصه خواهند بود، ان شاء الله تعالی و به اقتضای فرط اشتیاق و کمال امیدواری دوره زمامداری حضرت اشرف دامت شوکته، شرف عظیم تاریخی [!] و ذکر جمیل ابدی [!] در صفحات تاریخ ایران [!]، به یادگار گذارد» (به نقل از : بسترهاي تاسيس سلطنت پهلوی / ص ۴۰۰)

انتشار این نامه به طور گسترده در نشریات آن زمان، به کلی توازن قوا در صحنه درگیری و مبارزه بین مدرّس و رضاخان را به سود سردارسپه دگرگون کرد . در واقع پس از این نامه، بسیاری از مردم عادی که با انگیزه دینی به حمایت از مدرّس وارد عرصه نبرد با عوامل رضاخان (که عناصر میدانی آن عموماً ارادل و اوپاش یا نظامیان رده پایین بودند)، دچار تردید و تزلزل شدند! گفتیم این اوضاع و احوال، بسیار شبیه به نمایش فریبکارانه قرآن بر سر نیزه کردن سپاه معاویه که با تدبیر و نقشه عمرو عاصم اجرا شد، می باشد. اما این بار به دست با کفایت مجتهد و مرجع دینی زمانه! یعنی «علامه نائینی»! آیا سزاوار نیست برای چنین شخصی کنگره های! بین المللی از محل وجودهای شرعیه و یا از بیت المال یعنی از جیب این مردم که برخی برای نان شب محتاج اند ! برگزار شود .

درباره این نامه سخن بسیار داریم!

## یادداشت چهل و دوم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

قبل از بررسی و تأمل درباره محتوای این نامه و آثار و پیامدهای سیاسی آن، تذکر نکته‌ای ضروری می‌نماید بدین بیان که: ارسال چنین نامه و چنان هدیه‌ای! در آن اوضاع و احوال که مبارزه مدرّس و یاران و حامیان مردمی اش در سخت‌ترین شرایط قرار داشت، از سوی برخی از روحانیون مورد تردید قرار گرفت. بعدها هم حسین مکی، شگفت زده از چگونگی و چرایی نگارش چنین نامه‌ای می‌نویسد: «نگارنده نمی‌داند که واقعاً به چه وسیله توانستند چنین زمینه‌ای را فراهم سازند، ولی کیفیت ورود این تمثال ابتدا از نامه میرزا حسین نائینی که در آن وقت مرجع تقلید بود سرچشمه می‌گیرد» (به نقل از: تاریخ ۲۰ ساله/ ج ۳/ ص ۲۴)

در همان زمان نیز، برخی از وعاظ، متحیر و هاج و واج از حکمت! و دلیل این حرکت خیانت آمیز، سعی در توجیه آن کردند: «شیخ محمد خالصی زاده صدور این دستخط و ارسال تمثال امیرالمؤمنین برای رضاخان را مورد انتقاد قرار داد و در مسجد شاه گفت: صدور این دستخط اجباری بوده است» [!!]. (به نقل از: بسترها تأسیس سلطنت پهلوی/ ص ۴۰۰) اما گویا همین خالصی زاده و برخی از روحانیون تهران پس از بررسی بیشتر، ریشه و منشاء اصلی و پشت پرده این نامه را کشف می‌کنند! در این‌باره مأمور امنیتی سفارت انگلیس در بغداد به مافوق خود چنین گزارش می‌دهد: «عکس علی که وسیله ملاهای نجف برای رئیس وزرا فرستاده شده بود، در تاریخ ۶ ژوئن ۱۹۲۴ با تشریفات فراوانی در باغ شاه تقدیم گردید و روحانیون تهران شرکت مردم را در این جریانها تحريم کرده اند. خالصی زاده و چند تن دیگر از واعظان بی کنترل [!!] به مردم اطمینان داده‌اند که عکس مزبور از سوی انگلیسی‌ها فرستاده شده است نه از سوی علماء...». (به نقل از: تشیع و مشروطیت در ایران/ ص ۱۹۲)

اما برای رفع هرگونه مانع از تأثیرگذاری این نامه که همراه با خیمه شب بازی‌های گستردۀ پیرامون آن صورت گرفت و زدودن هرگونه شک و تردیدی درباره اصالت نامه و حقیقت ارسال تمثال از سوی نائینی، چند روز بعد تلگرامی به امضای نائینی و سید ابوالحسن اصفهانی، این بار خطاب به مردم ایران! ارسال و در سطح گستردۀ ای در جراید انتشار یافت. کاملاً روشن بود که هدف اصلی از این اقدام، خنثی سازی برخی از تبلیغات روحانیون هوادار مدرّس بر علیه این برنامه پیچیده بود، لیکن افزون بر این منظور، این تلگرام حاوی مضامینی گمراه‌کننده و فریب کارانه دیگری است، که به آن‌ها اشاره خواهیم کرد.

اینک متن تلگرام:

«راجعت به تمامیت انتخاب هیات معظمه علمای نظار مجلسی که در موقع حرکت، به حسن اهتمام آن حفاظ شرع انور موكول داشتیم بی خبر، بشارت این حسن موقعیت را سریعاً منظر و مخصوصاً در رعایت احترام تمثال مبارک حضرت سیدالاوصیاء صلی الله علیه و آله الطاهرين که از قدیم در خزانه مبارکه حیدریه مضبوط و یک قطعه آن محض دوام [!] و موقعیت حضرت اشرف آقای رئیس وزرا دامت شوکته در حفظ دین و دولت انفاذ شده اقدامات شایان مقام تمثال مبارک [!] فروگذار نخواهد شد.» (به نقل از: بسترها تأسیس سلطنت پهلوی/ ص ۴۰۱) بدین ترتیب هر گونه شک و شباهه ای در خصوص اصالت نامه کذابی و «داستان تمثال» به برکت روشنگری حضرات! برطرف می‌گردد!

بازهم این باره سخن خواهیم گفت.

## یادداشت چهل و سوم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

همانطور که گفته شد، در تلگرام اخیر چند مضمون گمراہ کننده و فریب کارانه وجود دارد، نخست آن که، در ابتدا به هیأت پنج نفره علمای ناظر بر مصوبات مجلس اشاره شده است تا چنین بنماید که دغدغه اصلی «آقایان» در آن روزها، امور دینی و شرعی است! و حال آن که، اولاً، این موضوع چه ربطی به مردم دارد؟! انجام این تکلیف قانونی که به همت و مجاهدت شیخ فضل الله در متمم قانون اساسی گنجانده شد، وظیفه مجلس و دولت است نه مردم! ثانیاً، چرا این مهم، بعدها به طور جدی از سوی «آقایان» پیگیری نمی شود؟ ثالثاً، چرا وقتی رضاخان در دوران سلطنت، این اصل قانونی را به کلی زیر پا گذاشت «آقایان» اعتراضی نکردند؟

اما فاجعه بارترین و فساد آمیز ترین مطلب در این تلگرام - و نامه اصلی به رضاخان و ارسال تمثال - بدعت گذاری در دین و تقدس آفرینی دروغین برای یک تصویر، به منظور فریب افکار عمومی، آن هم بدست یک مرجع تقلید است! حضرات به جای دعوت و توصیه مردم به مجاهدت در راه خدا و ترویج ارزش‌های دینی و مبارزه با ظلم و ظالم، آنها را عوام فربیانه به رعایت «احترام تمثال مبارک» که برای «محض دوام و موقعیت حضرت اشرف» (رضاخان) «انفاذ شد»ه فرا می‌خوانند! اما مگر در فرهنگ دینی ما، تمثال پیامبران و اولیای الهی محلی از اعراب دارد تا بهره ای هم از تقدس داشته باشد؟ مگر در روایات و سیره معصومین، از به تصویر کشیدن چهره اولیای خدا منع نشده است؟ مگر در فتح مکه امیر المؤمنان(ع) مأمور نابودی تمثال‌ها و تصاویر پیامبران نگردید؟ در اینجا، مناسب است که نظر یک سیاستمدار و کارگزار ارشد دولت، که در همان زمان به عنوان یک چهره روشنفکر تحصیل کرده و اروپا دیده‌ی فکل کراواتی، شناخته می‌شد و همانطور که گفتیم خود از ستایشگران حکومت پهلوی می‌باشد، درباره داستان تمثال و حکم شرعی آن را مرور کنیم:  
عبدالله مستوفی می‌نویسد:

« دیانت اسلام، دیانتی معنوی و مبنی بر اصول منطقی و عقلی است، و در این دیانت، محراب و تمثال و پارچه ورزی و رنگ ارغوانی و تجمل‌های مادی راهی ندارد ، و پرستش و تجلیل تصویر را، مانند بت پرستی، مذموم شناخته است. از مشتی عوام بگذرید که هرجا گنبدی، ... می بینند، به سجده می افتد. مذهب اسلام رکوع و سجود را، جز برای ذات لم یزل ... حتی برای امام حی حاضر هم جایز نمی شمارند، تا چه رسد به تصویری که معلوم نیست کدام میناکار، در عالم خیال، دلش خواسته است، که حضرت شاه ولايت باآن شکل باشد.» (به نقل از : شرح زندگانی من / ج ۳ / ص ۶۱۵)

حال در اینجا از وجود حق جوی خواننده می‌پرسم که آیا معاویه و عمره عاص و امثال آنها در طول تاریخ، غیر از به کارگیری این شیوه‌های عوام فریب با دین خدا و باورهای دینی مردم و عوام الناس بازی کرده‌اند؟ در این صورت، آیا روا نیست در روزگار ما، حوزه‌های علمیه دینی و شیعی، کنگره‌ای نیز برای معاویه و عمره عاص و ... ، این صحابیون بزرگ پیامبر(ص) برگزار کنند. داوری با صحابان فضل و وجود آن است! ولی هنوز سخن درباره « داستان تمثال » به پایان نرسیده است!

## یادداشت چهل و چهارم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

حال اشاره ای داشته باشیم به نمایش‌های باشکوه و تبلیغات وسیعی که دربزرگداشت! «تمثال مبارک»، اجرا گردید. ضمناً مجدداً خاطرنشان می‌سازد که پس از این نمایش‌ها و به برکت تقدس! و معنویت آن تمثال، که از سوی مرجع بزرگ جهان تشیع! «محض دوام و موقعیت» حضرت رضاخان! ارسال شده بود، پشتیبانی مردمی از مدرّس به شدت کاهش یافت و آن مرد نستوه در شرایط بسیار دشوارتری قرار گرفت. (بسیار شبیه به آنچه در صفين اتفاق افتاد)

طبق برنامه، حداکثر بهره برداری سیاسی از این داستان صورت پذیرفت. با این حال برخی این بهره برداری را «خود به خود»! توصیف می‌کنند: «نائینی با فرستادن چنان نامه و عکس، خود به خود [!] به موقع و اهمیت سردار سپاه در ایران کمک فراوانی کرد.» (به نقل از: تشیع و مشروطیت در ایران / ص ۱۹۲)

لابد این نویسنده، تصویب مستمری و اخاذی نائینی از بیت المال را هم «خود به خود» می‌داند!

برای این که از خدمت بزرگ نائینی به رضاخان و ارباب او، بیشتر بدانیم، نگاهی گذرا خواهیم داشت به تبلیغات گسترده و نمایش‌های باشکوهی که پیرامون تمثال مبارک اجرا گردید. جناح پشت پرده حامی رضاخان، برنامه‌های مفصلی برای بهره‌برداری حداکثری، از تمثال کذايی تدارک دیده بود: «در اطراف ورود تمثال مزبور جارو جنجال و هیاهوی غریبی برپا کردند، عده ای به استقبال شتافتند، جرائد موافق سردار سپه نیز در اطراف این تمثال مقالاتی منتشر کردند». (به نقل از: تاریخ ۲۰ ساله / ج ۳ / ص ۲۴)

«روز هفدهم خداداد ماه آن سال، تمثال از خیابان‌های تهران عبور داده شد و به رضاخان تقدیم گردید.» (رك: بسترهای تأسیس سلطنت پهلوی / ص ۴۰۰)

« عکس مزبور در شاهزاده عبدالعظیم مورد استقبال ویژه قرار گرفت و در باغ شاه تهران بدان مناسبت جشنی نیز برپا شد.» (به نقل از: تشیع و مشروطیت در ایران / ص ۱۹۲)

« خلاصه با این هو و جنجال‌های عوامانه بود که سردار سپه، روز جمعه ۱۵ جوزای ۱۳۰۳ به استقبال این تمثال به حضرت عبدالعظیم رفت، و با تمثال که به سینه خود زده به باغ شاه، که در آنجا جشن مفصلی برای عطیه [!] برپا شده بود، آمد و موضوع تهنیت و تبریک عمومی واقع گردید. از همه مضحک تر، دعوت و حضور سفیر ترکیه و سفیر افغان به این جشن مذهبی (?) بود ... فردا هم از کلیه‌ی ولایات تلگرافات تبریک برای این عطیه شاه ولایت [!] به سردار سپه رسید.» (نقل از: شرح زندگانی من / ج ۳ / ص ۶۱۴ و ۶۱۵)

به منظور گسترش و تکمیل بازتاب این «عطیه شاه ولایت» در جامعه و بخصوص در ولایات دیگر، نشریات و جراید هوادار دولت وارد میدان شدند! و مدرّس در این اوضاع و احوال، و در میان معرکه، نظاره‌گر این شمشیر خیانتی بود که از پشت بر پیکر «جهاد با ظلم و استبداد»- آن هم به دست یک «مرجع تقليد» و عالم شیعی - وارد می‌شد!

نگاهی به مندرجات نشریات یادشده خواهیم داشت.

یادداشت چهل و پنجم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزا نائینی»

مروری خواهیم داشت به مندرجات روزنامه ستاره ایران در آن روزها!

در تاریخ ۱۳۰۳ جوزای ۱۶: «نظر به اینکه از طرف علمای مقیم نجف و مراجع تقلید و حجج اسلام، اظهار قدردانی از عملیات زیبای [!] آقای سردار سپه بعمل آمده، تمثال مبارک حضرت امیرmomنان را اعطاء داشته‌اند جشنی به افتخار این موضوع از طرف اولیای امور در باغشاه منعقد و در روز جمعه ۱۷ برج جاری سه ساعت از بعد از ظهر از عموم مسلمانان و علماء و اعیان و رجال مملکت دعوت شده حضور خواهند یافت. حسب الامر آقای رئیس وزرا برای تهیه مقدمات جشن و کارت‌های دعوت و سایر امور مربوطه با آن شروع بعملیات شده است.»

در تاریخ ۱۳۰۳ جوزای ۱۷: «امروز بزرگترین عید ایرانیان است، زیرا که امروز به بزرگترین سرباز فداکار ایران از جانب بزرگترین پیشوای شجاع ترین بزرگوار عالم اسلام، بزرگترین پاداش و بهترین انعام عطا گردیده است. امروز، پس از چندین قرن استتار نور مشعشع ایمان در مرکز مملکت شیعه مذهب پرتو افshan می‌شود. [!] امروز در عالم مملکوت شمشیر ذوالفقار از نیام کشیده شده برای نصب بزرگترین نشان قدردانی به سینه بزرگترین مجاهد اسلامی عصر حاضر [!] برق زنان و ملاطفت آمیز بر روی شانه سردار سپه فرود می‌آید. امروز حضرت اسدالله الغالب علی بن ابیطالب با تمثال بی‌مثال مبارک خود وجود پر بهای رضای پهلوی را از شرّ شیاطین جنّ و انس محفوظ می‌دارد. چه فرخنده حرزی، چه خجسته تعویذی! علماء اعلام و مجتهدين عظام، یکدل و یک کلام از آستان شاه مردان برای سردار سپه این مرحمت عظمی را خواستار و از جانب حضرت امیر momنان با قبول استدعای خویش مفتخر و سرافراز گردیده اند...»

البته در مقابل این همه دروغ و عوام فریبی جراید وابسته به حکومت و آن همه خیانت یک مرجع تقلید، روزنامه نگار هشیار و آگاهی هم بود که همه این نمایش‌ها و خیانت‌ها را یک سره به تمسخر گرفته و حقیقت ماجرا را افشا می‌کند. به چند بیت برگزیده از شعری که در همان روزها در روزنامه نسیم صبا (که هوادار مدرس است چاپ شده) توجه فرمایید. (به تاریخ ۲۳ جوزا ۱۳۰۳ خورشیدی)

جشن روز جمعه خنده آور است - ملت ایران عجب خوش باور است

اولاً تمثال در اسلام نیست - لایجوز است و بر او اقدام نیست

ثانیاً آن کس که جمهوری است او - بر «شمایل» خوش عقیده نیست او

هست این تمثال از بهر فریب - مکر آنها کشف گردد عن قریب

(با تمسک به قربانی کردن شتر در مراسم جشن): از همه ایرادها صرف نظر - این شتر کشتن چه بود

آنجا دگر؟

گشت قربانی اغراض رنود

اشتر بیچاره تقصیرش چه بود؟

آن شتر را از چه ببریدند سر؟

با وجود بودن یک دشت خر

هر که گوید حرف حق، گردد تلف

محو شد امنیت و عرض و شرف

بر مسلمانان کسی غمخوار نیست

ذره‌ای آزادی افکار نیست

مسلمین را سر بسر آزده اند

احترام قول حیدر (ع) برده‌اند

خود پرستان بین چه طنازی کنند

حال با تمثال او بازی کنند

کن ترحم یا امیرالمؤمنین(ع).

اجنبی برد اعتبار مسلمین

وجدانًا آیا سراینده گمنام این ابیات صدها مرتبه بیشتر به آن مدعی فقه و فقاهمت و اجتهاد شرف ندارد؟

در این باره باز خواهیم گفت.

## یادداشت چهل و ششم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

حمایت‌های نائینی از رضاخان در آن مقطع تاریخی مهم و حساس - سال ۱۳۰۳ خ - همچنان ادامه می‌یابد. او در پشتیبانی های تبلیغی و دینی! گاه با اغواگری های خود سید ابوالحسن اصفهانی را نیز به این وادی خیانت سوق می‌دهد. یک مورد از این حمایت های بی دریغ و سرنوشت‌ساز، با صدور بیانیه ای بسیار عجیب و غریب با امضای این دو مرجع تقلید!، در مرحله حساسی از درگیری های رضاخان (رئیس وزرا) با شیخ خزعل (حاکم محمد) صورت پذیرفت. داستان این رو در رویی، بسیار جالب و تأمل برانگیز است که مجال بیان تفصیلی آن نیست لیکن باز خوانی خلاصه‌ای از آن شاید خالی از فایده نباشد.

خزعل (درباره خلاصه زندگی او، رک: دانشنامه جهان اسلام/ج ۱۵ /اص ۴۸۸) رئیس یکی از قبایل عرب خوزستان، نزدیک به ۲۰ سال از طرف حکومت مرکزی ایران، حکمران بخش مهمی از خوزستان بود که بعدها در راستای سیاست های انگلیس در منطقه، تحت حمایت مستقیم آن کشور قرار گرفت و از آن پس بیشتر در خدمت انگلستان بود تا ایران!

خزعل در منطقه حکمرانی اش با اتکا به پشتیبانی های انگلیسی‌ها، حکومتی نیمه پادشاهی و نیمه مستقل برای خود برپا کرده بود. پس از ظهور رضاخان در صحنه سیاسی ایران که رویکرد سیاسی بریتانیا بر تمرکز قدرت و برچیدن بساط حکومت های خود مختار محلی و ملوک الطوایفی تعریف شد، خزعل فهمید که کشتی‌بان را سیاستی دگر آمده و او هم رفتني است! لذا با نزدیکی به دربار قاجار که همسو با مدرّس و یارانش درگیر مبارزه با رضاخان بود سعی کرد شانس خود را برای بقاء، علیرغم میل ارباب! امتحان کند. در این زمان، مدرّس برای ایجاد مانع در برابر به قدرت رسیدن رضاخان، تلاش می‌کرد که با هدایت و مدیریت سیاسی دربار و خزعل، از آنها در رسیدن به این هدف استفاده نماید. از این روی، پس از بلوای جمهوری - اواخر تیرماه سال ۱۳۰۳ - فرستاده ای را همراه با نامه ای به سوی خزعل فرستاد تا او را برای هماهنگی و مقاومت بیشتر در مبارزه با رضاخان آماده نماید. هر چند نقد و بررسی این نامه ما را از موضوع اصلی این یادداشت‌ها به حاشیه می‌راند، اما برای اینکه خواننده محترم اخلاص و صداقت و پاکی یک سیاستمدار و یک مجتهد شیعی را از یک سو، و ناراستی و دنیا طلبی و هوا پرستی عالم و مجتهد دیگری را از سوی دیگر مقایسه کند و همچنین آگاهی اجمالی از وضعیت سخت و دشواری را که مدرّس آن روزها در آن قرار داشت، بدست آورد و بداند نائینی و امثال او در چه شرایطی به آن مرد بزرگ از پشت خنجر زند و خیانت کرده، و باعث صعود رضاخان به قدرت گردیدند، فرازهایی از نامه مدرّس را به خزعل در یادداشت بعدی مرور کرده و سپس به نقل آن بیانیه کذایی خواهیم پرداخت.

## یادداشت چهل و هفتم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

مدرّس درنامه‌ای که به تاریخ «ذیحجه ۱۳۴۲» (تیرماه ۱۳۰۳) به خرزل ارسال کرده، چنین می‌نویسد: «بسم الله الرحمن الرحيم - عرض می شود ان شاء الله مزاج شریف عالی قرین سلامت است، بحمد الله حال مزاجی حقیر هم سلامت می باشد و علیرغم معاندین هنوز زنده هستم و بقدر مقدور و وظایفی که به حقیر تحمیل شده، در انجامش غفلت نمیکنم اختلافات و مناقشات روز به روز بیشتر می شود و همانطوریکه اطلاع دارید برای نابودی و مرگ حقیر جدیت های بی اندازه می کنند و به تقدیرات خداوند متعال عقیده مند نیستند (ان الله قادر على ما يشاء). مطالب تازه ای ندارم برای شما بنویسم، گرفتاری های مجلس فراغتی برای ما باقی نگذارد و زد و خورد با رضاخان اوقات حقیر را مشغول نموده است که مجال زیادی برای اطاله‌ی ذریع ندارم باید برای مراجعت شاه اقدامات موثری بشود ... من دو سه مرتبه این موضوع را به شما نوشتame که اهالی تهران عموماً به شما بد نظر هستند و سوابق شما در مملکت خوب نیست و همه مردم نسبت به شما حس تنفر و ارزجار دارد، علیهذا اگر خواسته باشید سابقه شما فراموش شود باید با کارهای خوب و عملیاتی که به درد مملکت و ملت بخورد، گذشته های خود را جبران نمایید، امروز هم همان موقع است که به معرض امتحان در آمده اید ... البته این امتحان اگر از آب درست بیرون آمد قهرآ تخفیف سیئات اعمال است که ممکن است گذشته های شما را جبیره نماید و الا با حرف نمی شود مردم را گول زد. [!] عجالتاً این شخص که به ملاقات سر کار می آید شخص معتمد مطمئنی است که کمال اعتماد را به او داریم و هر چه می گوید از قول مهااست ... ان شاء الله مطالب و دستوراتی که به شما گفته می شود با ملاحظه کلیه مقرراتی که قوانین مملکت را لکه‌دار ننماید به موقع عمل خواهید گذارد ... الاحقر حسن مدرّس» (به نقل از: تاریخ ۲۰ ساله/ ج ۳/ ص ۱۷۴)

مرکز مدیریت سیاست‌های حامی رضاخان با دریافت گزارش‌های این تحرکات از سوی مدرّس ، که امکان داشت سبب پاره‌ای واکنش‌ها بر علیه آنها شود، نیاز به ایجاد یک موج تبلیغاتی جدید و مؤثر با چاشنی ارزش‌ها و موازین دینی، در جامعه به خصوص در میان قبایل شیعی عرب در خوزستان داشت. در همین راستا و در تاریخ ۱۶ مهر ۱۳۰۳ دیپلمات ایرانی در عراق متن فتوایی! را با امضای سید ابوالحسن اصفهانی و نائینی که به زبان عربی و فارسی صادر شده بود، به وزارت خارجه ایران گزارش و «توصیه کرد که اگر به دست عشایر خوزستان برسد مفید خواهد بود» ( مضبوط در اسناد وزارت امور خارجه، به نقل: روزشمار تاریخ معاصر ایران / ج ۴ / ص ۳۴۸). گفتنی است متن این فتوا، با آن چه چند روز بعد در جراید ایران منتشر شد تفاوت‌های جزئی دارد. از جمله در متن مندرج در نشریه «جبل المتین» به جای عبارت «بر علیه حکومت اسلامی ایران»، «بر علیه حکومت ایرانی» آمده است. در یادداشت آینده، متن این فتوا را برابر آن چه در اسناد وزارت خارجه آمده نقل خواهیم کرد.

## یادداشت چهل و نهم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

برای این که در داوری راجع به صدور فتوای ضد خدایی! و فضاحت بار اخیرالذکر، از دایره بی طرفی و انصاف خارج نشویم، لازم دانستم نظر دکتر حائری (که همانطور که بارها گفتیم، خود از ستایش گران نائینی است) درخصوص این فتوا عیناً نقل شود. نامبرده پس از آوردن متن کامل فتوا کذایی (به نقل از نشریه حبل المتنین مورخ ۲۷ ربیع الاول ۱۳۴۳ق / مهر ۱۳۰۳خ) درمتن کتاب خود، درقسمت «یادداشت‌ها» درباره اصالت آن چنین می نویسد: «در اینجا ما نمی‌توانیم در اعتبار و درستی دست کم بخشی از این بیانیه شک نکنیم، زیرا نخست آنکه در قرآن دو آیه یافت می‌شود که دارای واژه‌های همسان در موضوع مورد بحث بیانیه می‌باشد، یکی آیه ۳۲ از سوره توبه، و دیگر آیه ۸ از سوره صف، ولی درهیچیک از آن دو، واژه «مشرکون» به کار نرفته است. آیه‌ای که در بیانیه آمده آمیزه‌ای از دو آیه یاد شده ولی به جای واژه «کافرون»، «مشرکون» گنجانیده شده است. دوم آنکه نائینی و اصفهانی استدلال خود را بر پایه همان واژه «مشرکون» که اصلاً در آیه نیامده است بنیاد نهاده اند. به دیده ما بعيد است که دو مجتهد مسلمی مانند نائینی و اصفهانی چنین اشتباهی را مرتکب شوند. با این همه، باید این نکته را بیفزاییم که اگرچه ممکن است دست کم بخشی از این بیانیه دارای اصالت نباشد ولی چون نائینی (و به احتمال قوی اصفهانی نیز) از پشتیبانان سردار سپه بشمار می‌آمدند اینگونه بیانیه‌های هواخواهانه با موضع آنان در برابر سیاست سردار سپه چندان بی‌مناسب هم نیست [!!] و شاید به همین دلیل بود که ما نتوانستیم در بیانیه‌ی دیگری تبری نائینی و اصفهانی را از محتوای بیانیه مورد گفتگو بیابیم. [توجه شود] (به نقل از: تشیع و مشروطیت در ایران / ص ۲۰۸)

ضمن تأکید بر ملاحظه توضیحاتی که در یادداشت قبلی ارائه گردید و نیز تأمل در آن چه که حائری به خصوص در بخش پایانی دیدگاه خود بیان نمود، داوری نهایی را بر عهده خواننده محترم و می‌گذارم.

به هر حال آن چه مسلم است از متن فتوا کاملاً روشن می‌شود که هدف صادر کننده آن، نه تکفیر شیخ خزععل، بلکه در اصل - و قبل از او - صدور حکم به کفر و قتل «سید حسن مدرس» بوده است! زیرا در این مقطع زمانی تنها کسی از سیاستمداران که در میدان مبارزه با رضاخان باقی مانده بود و سرسختانه اصرار داشت که رضاخان باید از قدرت کنار برود مدرس و چند نفر از دستیارانش در مجلس بودند، بقیه همه در برابر فزون طلبی‌ها و قدرت سرکوبگر سردار سپه سپر افکنده و تسلیم شدند. در یادداشت آینده یک روایت بی‌واسطه و بسیار خواندنی و جالب از موضع سیاسی این مرد بزرگ تاریخ معاصر ایران را مرور می‌کنیم تا میزان اختلاف موضع او با امثال نائینی بیشتر نمایان شود!

## یادداشت پنجاهم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزا نائینی»

عبدالله مستوفی که از دیپلمات‌های برجسته و باسواند و دنیا دیده و نیز از مدیران و کارگزاران ارشد دولت در دوران قاجار و پهلوی بود و در کل، حکومت رضاخان را مثبت ارزیابی می‌کرد و در عین حال ارادتی صمیمانه به مدرّس داشت! در خاطرات خود چنین می‌نویسد:

«...امّ الاسباب این نهضت ضد جمهوری مدرّس بوده و بعد از کفن و دفن کردن جمهوری، باز هم سلسله جنبان ضدیت عمومی با سردار سپه مدرّس، ... چنان که طرفداران سردار سپه هم از شهامت و رشادت اخلاقی این مرد، که جز پیشرفته دادن عقیده خود، هیچ گونه جاه طلبی نداشت و از هیچ چیز اندیشه نمی‌کرد، خیلی در تشویش بوده و برای تغییر دادن طرز فکر او اقداماتی هم می‌کردند ... [حزب] سوسیالیست‌ها هم برای کار چاقی سردار سپه در نوبت خود، بی‌میل نبودند که مدرّس را آرام کنند ... چون سابقه مرا با مدرّس می‌دانستند، به من پیشنهاد کردند بروم و با او صحبتی بدارم، شاید از شدت مخالفت او کاسته شود. بعد از ظهر فردای آن روز، به منزل سید رفتم ... به او گفتم: تصور نمی‌کنید برای متنبه شدن سردار سپه این اندازه کافی باشد؟ گفت: خیر! لامحاله باید دستش از ریاست وزرا کوتاه شود! گفتم در این ۶-۷ ماهه‌ی ریاست وزرا ییش خوب کار کرده ... که نظیر آن را مدت‌هast در این کشور کسی ندیده است ... سید گفت: سگ هر قدر هم خوب باشد همین که پای بچه صاحب‌خانه را گرفت، دیگر به درد نمی‌خورد و باید از خانه بیرون‌نش کرد [...]، دیدم این مرد نطّاق، با یک ضرب المثل دهاتی، تمام دلیل‌های حلّی قضیه، که من آورده بودم ... همه را از پایه خراب کرده و روی هم ریخت! ولی من مایوس نشدم و از راه نقضی مقصود خود را دنبال کرده و گفتم: توجه می‌فرمایید که بیرون کردن او چه زحماتی دارد؟ ... برفرض، به قول شما این سگ را به این جرم از خانه راندیم، چه کسی را داریم جای او بگذاریم؟ از همه گذشته، این نغمه‌های وحشی که از قشون ... می‌رسد، و به یکدیگر دستور تمدد می‌دهند و همدیگر را اغوا می‌کنند، چه خواهیم کرد؟ چیزی که باقی داریم، همین یک کار است که اینها دو دسته شوند و جنگ داخلی راه بیفتند یا همه با هم متحد شوند و ملت را با اسلحه خودش زیر پا کنند و ... سید مجال نداد ... حرف مرا قطع کرده و گفت: به همین جهت است که من معتقد شده ام که باید ریشه این فساد را هرچه زودتر گند، آخر آدم باید جرئت بکند ۲۰ تا سوار دست یکی بسپارد، و از یاغی گری او در امان باشد؟! مرغی را که دم صبح شغال خواهد برد، بگذارید سر شب ببرد، لامحاله از کشیک کشی تا صبح خودتان را راحت کرده اید!! دانستم که سید در این امر کاملاً رادیکال است...» (به نقل از: شرح زندگانی من / ج ۳ / ص ۶۰۳)

اما و هزار اما! که «سید» نتوانست به این هدف خودش برسد و «دست غیبی» با طرح نقشه‌ها و اجرای برنامه‌های پیچیده و متعدد، از جمله به خدمت گرفتن بخش قابل توجهی از روحانیون و بخصوص علماء و مراجع نجف و در رأس آنها نائینی، مدرّس را در این معركه شکست داد و حدود یک سال بعد، سردار سپه به سلطنت رسید.

در این باره باز سخن خواهیم گفت.

## یادداشت پنجه و یکم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

برخلاف آن چه بسیاری از روحانیون و نیز برخی از نویسندها هودار آنها ادعا می‌کنند نه تنها اغلب علماء و مراجع دینی در جریان دست یابی رضاخان به سلطنت به مخالفت برناختند بلکه در این راه به یاری او شتافتند. نکته مهم این است که نائینی در انتخاب چنین رویکردی عامل مؤثر و اصلی بوده است و این نائینی بود که ابتدا با اغواه اصفهانی و همراه کردن او با خود و در شرایطی بسیار حساس به یاری و پشتیبانی تبلیغاتی از رضاخان با خاستگاهی دینی پرداخت و با این کار نه تنها موجب تنها ماندن مدرّس در میدان معركه شد بلکه با ایجاد تردید در افشار متدين بعنوان حامیان اصلی مدرّس از پشت به وی خنجر زد این خطای تاریخی بود و علماء و مراجع دینی هیچ عذر و بهانه‌ای برای توجیه و تصحیح آن ندارند. آری اگر در آن روز در صحنه سیاست و میدان مبارزه با رضاخان و حامیان سیاسی او، مردی مانند مدرّس حاضر نبود - مردی که هیچ عالم دینی نمی‌توانست در فقاهت، اخلاص و تیزهوشی سیاسی او تردیدی روا دارد - شاید با مسامحه می‌شد این خطای علماء را بر «خطای محض» در تشخیص موضوع به دلیل پیچیدگی مسائل سیاسی، حمل نمود و آنها را از «گناه»! تبرئه کرد، لیکن با وجود عالمی چون مدرّس در میدان معركه مقابله با رضاخان، کمترین اتهام آقایان در حمایت از او، بی‌ بصیرتی محض و صد البته بی‌ تقوایی با چاشنی دنیا طلبی است. پر واضح است که در این میان، اتهام نائینی چیزی جز «هوابستی و خیانت» نمی‌تواند باشد.

آری! یک بام و دو هوا نمی‌شود! چگونه است که نویسندها حامی روحانیت، در تحلیل عملکرد و شخصیتِ چهره‌های غیر روحانی مانند تقی زاده، فروغی، وثوق الدوله، آنها را به حق متهم به فساد و خیانت و بیگانه پرسنی و ... می‌کنند اما در مورد علمای دینی به راحتی از خطا - و در مواردی - فساد و خیانت آنها چشم پوشی کرده و یا به شیوه «ماست مالی»، خطای آنان را توجیه می‌کنند؟ (به عنوان نمونه رک: جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی در ایران / رسول جعفریان / ص ص ۱۶۲ به بعد)

به هر حال، حمایت تبلیغاتی حضرات از رضاخان - که در آن مقطع سخت به آن نیازمند بود - پس از جلوس وی به تخت سلطنت نیز ادامه یافت: «و به همین مناسبت نائینی تلگراف شادباشی [!] برای پادشاه جدید فرستاد.» (به نقل از: تشیع و مشروطیت در ایران / ص ۱۹۴ طبق روایت برادر نائینی) البته او در این «شادباش» گویی تنها نبود بلکه سید ابوالحسن اصفهانی - یکی از دو مرجع مشهور نجف - و نیز «آقا ضیاء عراقی» از علمای سرشناس حوزه نجف و تعداد دیگری از علمای آن دیار، از جمله «میرزا مهدی» فرزند آخرond خراسانی (همان انقلابی دو آتشه دوران مشروطه) هم پیام تبریک به: «حضور مبارک پادشاه اسلام پناه [!] پهلوی ایدا الله نصره [!] ارسال فرمودند. (رک: تاریخ ۲۰ ساله / ج ۴ / ص ۱۸).

در این باره باز هم سخن خواهیم گفت.

## یادداشت پنجاه و دوم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزا نائینی»

همه آنچه تاکنون در حمایت علما و مراجع نامدار حوزه نجف در حمایت از «سردار سپه»، گفته شد تا مقطع زمانی رسیدن به پادشاهی وی بود، با این اوصاف، شاید این انگاره در ذهن برخی خودنمایی کند که شاید آن حضرات تا آن زمان، ماهیت واقعی شخصیت و حکومت و نیز دستهای پنهان پشتیبان رضاخان را نشناخته بودند و پس از استقرار سلطنت او پی به حقیقت امور بردند، و ای بسا! پس از آن در مخالفت با دیکتاتوری پهلوی به پا خاستند و یا دست به اعتراض زدند و یا لاقل! دست از حمایت او برداشتند. ولی همه این گمانه‌زنی‌ها و فرضیه‌ها، بی اساس و نادرست و خلاف واقعیت‌های تاریخی است. و اما ادعای مبارزه علما و مراجع دینی با حکومت استبدادی رضاخان، یاوه ای بیش نیست و غیر از مبارزه شخص مدرس و اقدامات فردی و موردنی چند عالم انگشت شمار در گوش و کنار مملکت که به علت تداوم حمایت‌های نائینی و بسیاری دیگر از روحانیون از حکومت پهلوی، هیچ گونه بازخورد و بازتاب موثری هم در جامعه نداشت، در عمل عموم روحانیون یا مانند نائینی به پشتیبانی از حکومت و روابط صمیمانه با رضاشاه ادامه دادند و یا رویکرد سکوت تأیید آمیز را در قبال دیکتاتوری وی پیشه کردند.

از این روی، آن چه برخی از نویسندهای سطحی نگر و بیگانه از روش‌ها و مبانی «علم تاریخ» نوشته اند که: «اما تاریخ ایران شهادت می دهد که در مقابل این حکومت [پهلوی] رهبران دینی و ملت ایران هیچ گاه ننگ سکوت را بر خود نپذیرفتند [...] حرکت‌ها! و نهضت‌های سیاسی [!]... علیه رضاشاه سازماندهی شد» مدعایی پوچ و بی پایه است و معلوم نیست از کدام شهادت و کدام تاریخ سخن می گویند! هر چند منظور این نویسندهای تاریخ از «شهادت تاریخی» چند سطر بعد روشن می شود آنجا که درگیری شخصی! شیخ محمدتقی بافقی باخانواده رضاشاه و سپس تحمل توهین و ضرب و شتم بدست رضاخان و یا اعتراض بی‌مایه‌ی! حاج آقا نورالله به «نظام اجباری»(سربازگیری) را تحت عنوان «حرکت‌های سیاسی این دوران» به مثابه «نهضت‌های سیاسی» [!] به شماره آورده و آنها را «سازماندهی» علیه حکومت پهلوی قلمداد نموده اند که حکایت از ناآگاهی آقایان از دانش سیاسی و حقایق تاریخی دارد. (رک: تاریخ تحولات سیاسی ایران / دکتر موسی نجفی- دکتر موسی فقیه حقانی/ص ص ۵۱۲-۵۱۴) اما حقیقت آن است که: «شمار بسیار معده‌دی از روحانیون بلندپایه در مقابل [رضا]شاه ایستادگی کردند.» (به نقل از: تاریخ ایران مدرن / یرواند آبراهامیان/ص ۱۶۱) و در این میان باز هم مهم ترین نقش را نائینی، در به انحراف کشاندن مراجع نجف به خصوص اصفهانی و ترغیب آنها به مماشات و «نرمش» با رضاخان! و «استمالت» از او، بازی می کند. روایتی جالب از ایفای این نقش را در یادداشت بعدی نقل خواهیم کرد.

خاطرنشان می‌سازد درآغاز سلطنت پهلوی، در میان روش‌نگران آزادی خواه! و سیاستمداران لیبرال و ملی، حتی «چند نفر معده‌دی» هم نبود که به مقابله با دیکتاتوری رضاخان برخیزند بلکه اکثر آنها یا به خدمتگزاری ذلیلانه دولت استبدادی مشغول شدند یا از ترس جان به گوش ای خزیدند و دم بر نیاورند شجاع ترین آنها دکتر مصدق بود که در اواخر دستگیر می‌شد و از ترس گرفتار شدن به سرنوشت مدرس دست به خودکشی می‌زند! (رک: مصدق و نبرد قدرت / همایون کاتوزیان/ص ۸۰)

## یادداشت پنجه و سوم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

پس از استقرار سلطنت و دیکتاتوری رضاخان و آغاز برخی از اقدامات ضد دینی و ضد روحانیت از سوی او، مجلس مشاوره‌ای برای چگونگی مقابله با این اقدامات در نجف تشکیل می‌شود که گزارشی از آن به روایت مرحوم آقای بروجردی چنین نقل گردیده است: «زمانی که علمای نجف در مجلسی درباره روش برخورد با رضاخان مشورت می‌کردند، آقای سید ابوالحسن [اصفهانی] گفته بود: ما باید افرادی را بفرستیم در میان عشاير و قبایل ایران و این افراد را علیه رضاخان تحریک کنیم و آنان را به قیام و داریم و از این طریق رضاخان را نابود کنیم [!]. اما مرحوم نائینی گفته بود: ما باید از رضاخان استمالت [!] کنیم و با اوی، با نرمش رفتار کنیم تا از تندی و صولتش کاسته شود، و غیر از این راهی نیست. [!] (صاحبہ آقای واعظ زاده به نقل از آیت الله بروجردی رک: جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران / رسول عرفیان / ص ۴۵)

ملحوظه می‌شود که این همان نائینی است که دو دهه پیش برای «مشروطیت» و وجوب مبارزه با استبداد حکم شرعی و نظریه دینی میدهد و می‌سازد! و مجتهدی مانند شیخ فضل الله نوری را به دلیل مخالفت با مشروطه - غیر مشروعه - و به جرم ترجیح حکومت نیمه استبدادی محمدعلی شاه بر «مشروطه‌ای که از دیگ پلو سفارت انگلستان بیرون آمده»، به عنوان «استبداد دینی» به «افساد فی الارض» و «مخالف دین» و «مشرک» و «ضد امام زمان» متهم کرده و عاقبت هم زمینه صدور حکم اعدام او را فراهم می‌نماید. گفتم که نائینی بدون این که اشتباه یا عدول اجتهادی خود از آن چه را که در کتابش در توجیه دینی مشروطیت آورده، رسماً و مستدلاً اعلام کند این بار هم - هم‌سو با سیاست‌های بریتانیای کبیر! - از آزادی خواهی و دموکراسی طلبی تند و آتشین، به پشتیبانی همه جانبه از استبداد رضاخانی تغییر موضع می‌دهد، و از هر آن چه در ذمّ و تقبیح استبداد و خفغان و شاه پرستی گفته و شعار داده بود، برگشته و به مدح و ثنای دیکتاتوری مانند رضا شاه روی می‌آورد!

برای مقایسه اجتهاد و فتاوی نائینی بر ضد استبداد و «استبداد دینی» و آن چه وی بعدها در خدمت به استبداد و مدح دیکتاتور بیان داشته، مروری دوباره خواهیم داشت به فرازهایی از کتاب «تبیه الامه» تا بار دیگر مثل «یک بام و دو هوا» را این بار در گفتار و کردار یک فقیه و مرجع دینی، تجربه کرده باشیم!

ضمن این که، شاید فلسفه و حکمت جمع آوری و نابودی آن کتاب برای برخی از دیر باوران! نیز روشن گردد!

## یادداشت پنجاه و چهارم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

در این یادداشت و دو یادداشت بعدی نگاهی گذرا خواهیم داشت به فرازهایی از مندرجات کتاب «تبیه الامه» در چاپ دوم آن به ویراستاری روح الله حسینیان، از انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی:

نویسنده در مقدمه، ابتدا حکومتها را در یک تقسیم بندی کلی به دو گونه «تملیکیه یا استبدادیه» و «ولایتیه یا مشروطه» معرفی می کند. (ص ۶۷) و در توضیح آن، «اساس قسم اول [را] بر استبعاد و استرقاق رقاب ملت در تحت ارادت خودسرانه و عدم مشارکت، فضلاً از مساواتشان با سلطان» و اساس قسم دوم را بر دو اصل آزادی رقاب ملت و مشارکت و مساواتشان با همدیگر و شخص سلطان در جمیع نوعیات مملکت استوار می سازد. (ص ص ۷۶ و ۷۷) و سپس مدعی می شود که: کلام خدا و فرمایشات معصومین(ع) «همین مقهوریت در تحت حکومت خودسرانه جائزین را به عبودیت که نقطه مقابل حریت است تعییر و پیروان دین اسلام را به تلخیص رقابشان از این ذلت، هدایت فرموده اند» (ص ۷۸) و آن گاه گوید اهل نظر نیز «استبداد را به سیاسی و دینی منقسم و هر دو را مرتبط به هم و حافظ یکدیگر [!] و باهم توأم دانسته‌اند» (ص ۴ و ۸۵) و این که «روزگار سیاه ما ایرانیان به هم آمیختگی و حافظ و مقوم همدیگر بودن این دو شعبه استبداد و استبعاد را عیاناً مشهود ساخت» (ص ۸۵) [توجه شود!] و در ادامه، پذیرش استبداد را مرتبه ای از شرک به خداوند دانسته و می نویسد: «و بالجمله تمکین از تحکّمات خودسرانه طواغیت امت و راهزنان ملت نه تنها ظلم به نفس و محروم داشتن خود است بلکه به نص کلام الهی ... عبودیت آنان از مراتب شرک به ذات احادیث است» (ص ۸۵) و نتیجه می گیرد: استنقاذ حریت ماضوبه‌ی امم و تخلیص رقابشان از این رقیت منحوسه و متمتع فرمود نشان به آزادی خدادادی از اهم مقاصد انبیاء بوده است. (ص ۸۶) و تأکید می کند: «و بالجمله سرمایه سعادت و حیات ملی و محدودیت سلطنت و مسئولیت مقوّمه‌ی آن و حفظ حقوق ملیه، همه منتهی به این دو اصل [آزادی و مساوات] است ...» (ص ۶۲) آن گاه، پس از آن که «حفظ ... محدودیت سلطنت اسلامیه را ... متفق علیه امت و ضروریات اسلام» و «از اهم تکالیف نوع مسلمین و از اعظم نوامیس دین مبین» [!] برمی‌شمارد، در ادامه تنها عامل پیشرفت مسلمین و «آن چنان ترقی و نفوذ در صدر اول» را «همین عادله و شورویه بودن سلطنت» و «آزادی و مساوات آحاد مسلمین با اشخاص خلفاً» ارزیابی می کند! (ص ۱۱۱) و در فرازی دیگر «ظالم پرستان» روحانی [!] را هشدار می دهد که مردم بیدار شده‌اند و دیگر «روزگاری که آزادی از این اسارت و رقیت را لامذهبی و مشروطیت دولت جائزه را دین و مذهبی در مقابل شریعت حقه به خرج می آوردیم و مسلمانان را به تمکین از این رقیت ملعونه وادر و به ازاء این حسن خدمت، تیول و رسوم و جائزه و انعام‌ها می گرفتیم، بعد از این مگر در خواب ببینیم» [!] (ص ۱۳۳)

این افاضات را پی خواهیم گرفت!

## یادداشت پنجم و پنجم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

قبل از ادامه بازخوانی فرازهای دیگری از کتاب، خاطرنشان می سازد، همه آن تعابیری که نویسنده درباره «ظالم پرستان» روحانی بر می شمارد پس از چندی در مورد خود نویسنده - آن هم نه در عالم خواب بلکه در صحنه واقع - محقق می شود آن چنان که دانستیم! به هر حال این مجتهد خبیر در «خاتمه» کتاب، پس از آن که از «استبداد دینی» به عنوان دومین «قوای ملعونه استبداد» نام برده و عاملان آن را روحانیون (منسلکین درزی سیاست روحانیه) معرفی می کند، آنها را دو دسته کرده، یک گروه را به دلیل پشتیبانی و حمایت - علنی - از فرعنه و طواغیت و دسته دیگر را به خاطر سکوت شان در برابر ظالمین محکوم می نماید، در توضیح می افزاید: «شدت حاجت فرعنه و طواغیت... در تملک رقاب امت و محو احکام شریعت به آن مساعدت و این سکوت، به مرور دهور و اعصار [به] ... اتحاد و ارتباط استبداد دینی ... با استبداد سیاسی .. منتهی گردید.» (ص ۱۷۹) و در ادامه «شاه پرستی» را «سیم» از قوای ملعونه استبدادیه، برشمرده و آن را چنین تعریف می کند: «شاه پرستی... [ایعنی] مرجعیت امور لشکری و کشوری و سایر نوعیات مملکت را تابع این رذیله خبیثه قرار دادن » است و می افزاید: «رسوخ شاه پرستی در رگ و ریشه ملت است که حتی منسلکین درزی اهل علم [روحانیون] با علم به قیام ضرورت دین اسلام بر غاصبیت و حرمت اعانت بر فعال مایشاء و حاکم ما یربید بودن طواغیت امت، مع هذا به اقتضای جبلت ثانیه، [دنیا طلبی] در این اعانت و ظلم - که دانستی از اعظم کبائر و شرک به ذات احادیث است - ب اختیار رو به ترهات بافی و حفظ دینش نامیدن [!]، ساحت مقدسه دین مبین را لکه دار ... می نماید » و سپس، این رذیله خبیثه را عامل به دست گرفتن «مهمام مملکت و رقاب ملت» توسط «هر رذل پست فطرت و دزد غارتگر و بی‌دانش و لیاقتی» دانسته، به معرفی برخی خواص که اهتمامشان «شاه پرستی» است پرداخته و می نویسد: «مراد از اهل خاصه، همین دسته مفتخاران [!] است که به عنوان دولت خواهی و شاه پرستی، خود را به ولات و مراجع حکومت می چسبانند» (ص ص ۱۸۲-۱۷۹) - خواننده گرامی متوجه است که گویا نویسنده با این عبارات «شرح حال» و بیوگرافی سیاسی خود را گزارش می دهد! - نویسنده در ادامه شمارش قوای استبدادیه، از «قوه ارهاب و تخویف و تعذیب، به عنوان پنجمین قوه نام می برد که فرعنه و طواغیت، با توسل به آن، آزادی خواهان و دعوت کنندگان به «حریت» را به انواع عذاب از جمله: اسارت، قتل، شکنجه و مثله کردن و حبس در زندان های تنگ و مسموم کردن و «هتك الاعراض و نهب الاموال و غیرها معذب و بر احدي ابقا و هیچ فروگذاری نشود.» (ص ص ۱۸۹-۱۸۸) !! و این داستان ادامه دارد!

یادداشت پنجاه و ششم- به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

ادامه بازخوانی فرازهایی از کتاب تنبیه الامه :

نویسنده در بخش های پایانی کتاب و در مقام نصیحت و هشدار، از عالمان دینی می خواهد که در مبارزه با «شاه پرستی»، «تهاون این امر به معروف و نهی از منکر را بیش از این روا ندارند، اساس عدل را که موجب بقاء ملک است، اقامه و بنیان ظلم را که مایه انقراض است، مفهوم سازند. رقاب و حقوق مخصوصه ملیّه را استنقاذ، و ریشه شاه پرستی که سلسله جنبان تمام خرابی هاست از مملکت براندازند.» (ص ۲۰۰) و بالاخره، نکته جالب این که علاج بقیه قوای ملعونه استبداد را «جز به قلع شجره خبیثه استبداد و سلب فعالیت ما یشاء و انتزاع قوای فعالی مخصوصه، ممکن» ندانسته و می افزاید: «تا این شجره ملعونه برقرار، و اساس دل بخواهانه حکمرانی استوار و قوای فعالیه ملیّه مخصوص است، نه تعذیب و اسر و حبس و استیصال نفوس آبیه و احرار و امجاد امّت به حدی واقف و نه اغتصاب هستی و دارایی ملت و صرف در سرکوبی خودشان به جایی منتهی می شود » (ص ۲۰۶)

و چنین است، شمّه ای از افاضات و آراء و فتاوی دینی- سیاسی، این مجتهد و مرجع تقلید آزادی خواه و ضد استبداد و ضد شاه پرستی که ازمنظر اجتهاد و از جایگاه فقاهت و فقه سیاسی!، ریشه همه مشکلات ملت و مملکت را، «استبداد» و «شاه پرستی»، و راه حل آنها را، آزادی و مساوات و ریشه کنی «شاه پرستی» اعلام و عدم مقابله با دیکتاتوری و حتی سکوت در برابر آن را، خیانت به دین و ملت عنوان می کند! اما و هزار اما! چندسال بعد او را- که این بار علاوه بر فقاهت، ردای مرجعیت دینی را هم بر دوش کشیده است- می بینیم که با تمام قامت و توان خود به حمایت و یاری حکومتی می شتابد که یکی از خودکامه ترین و مستبدترین پادشاهان ایران در ۲۰۰ سال گذشته در رأس آن قرار گرفته بود و مهم‌تر این که ضد دینی ترین مواضع رسمی و اقدامات و برنامه‌ها را در طول حکمرانی خود داشته است. پادشاهی که علاوه بر دیکتاتوری مطلق سیاسی «بی میل نبود که مذهب را هم به نوعی به اختیار خود در آورد لذا شعاری را برای دولت در نظر گرفت که در بردارنده سه عنصر خدا، شاه و میهن است. [هرچند] برخی به طعنه و کنایه می گفتند که با افزایش قدرت رضا شاه، واژه میانی [شاه] دو تای دیگر را تحت الشعاع قرار داده بود.» (به نقل از : تاریخ ایران مدرن / یرواند آبراهامیان/ص ۱۲۹)

در یادداشت بعدی، به بازخوانی اوراق دیگری از تاریخ معاصر می نشینیم تا آشنایی بیشتری با ماهیت استبدادی حکومت مورد حمایت این مجتهد ضد استبدادی، به دست آوریم.

## یادداشت پنجاه و هفتم- به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

قبل از ورود به موضوع اصلی این یادداشت، تذکر مطلبی را لازم داشتم و آن این که: چنانچه - عجالت! - از اعلام نظر نهایی خود در خصوص این دیدگاه برخی از روشنفکران لیبرال و سیاستمداران سکولار مرام ، مبنی بر این که « حکومت رضاخان - در هر حال - به لحاظ این که عامل پیشرفت و تغییر ساختار اجتماعی و اداری و سیاسی جامعه از یک نظام سنتی به یک سامان مدرن گردید و لذا در مجموع مفید به حال مملکت بوده است» صرف نظر کرده و صحت آن را مفروض بگیریم، لیکن در پذیرش این حقیقت که : سلطنت پهلوی ماهیتاً حکومتی به تمام معنا استبدادی و دیکتاتوری مطلق بوده است، نمی توانیم تردیدی به خود راه دهیم. این حقیقتی است که حتی خدمت‌گزاران حکومت رضاخانی و همچنین بسیاری از صاحب نظران - به اصطلاح لائیک - بدان معتبرند.

از سوی دیگر، شکی در این نیست که رضاپهلوی در طول دوران سلطنت خود، آشکارا و «رسماً» با بسیاری از شعائر مسلم و احکام ضروری دین به مقابله برخاست، که چنین رویکردی در تاریخ کشورمان - پس از صفویه - سابقه نداشته است.

با این مقدمه، مرور و ملاحظه‌ای خواهیم داشت بر چند سند و دیدگاه تاریخی ناظر به ماهیت حکومت پهلوی (رضا شاه):

۱) دیکتاتوری رضاشاه در واقع از فردای کودتای ۱۲۹۹ ش و با صدور اعلامیه ای به امضای «... فرمانده کل قوا- رضا» آغاز می شود. این اعلامیه مشتمل بر ۹ ماده، با عبارت «حکم می کنم» آغاز می شود! و ماده نخست آن بدین عبارت است: « تمام اهالی شهر تهران باید ساكت [!] و مطیع احکام نظامی باشند !» (رک: شرح زندگانی من / پیشین اج/ ۳/ ص ۲۱۹). حسین مکی درباره این اعلامیه می نویسد: [با صدور این اعلامیه] «در و دیوار خیابان ها و کوچه ها و بازار را سیاه کرده، ولی هر صاحب فهم و درایتی که به جمله اول و کلمه اول (حکم می کنم) نظر می انداخت، به فراست در می یافت که روزگار آینده از چه قرار است و با چه نوع حکومتی مواجه خواهد شد. (به نقل از : تاریخ ۲۰ ساله ایران/ اج/ ۱/ ص ۲۳۳). نویسنده ای دیگر چنین می نگارد: « نفس عنوان این بیانیه، تعجب آور بود. رضا خان کیست که حکم می کند؟ لحن بیانیه بسیار توهین آمیز و خشن بود. در این بیانیه به شعور مردم توهینی آشکار شده بود.» (رک: بسترهاي تاسیس سلطنت پهلوی / همان/ ص ۳۷)

عبدالله مستوفی درباره این اعلامیه گزارشی خواندنی دارد، که مشروح آن را در یادداشت بعدی خواهیم آورد.

## یادداشت پنجاه و هشتم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

مستوفی در کتابش خاطره‌ای جالب از ماجرای صدور اولین بیانیه رضاخان نقل می‌کند: «عصری یکی از نوکرها از راه رسید و اعلانی که همان ساعت به در و دیوار شهر چسبانده بودند، آورد. هنوز رطوبت چسبی که برای الصاق به آن زده بودند، باقی بود. این همان «حکم می کنم» رضاخان، رئیس قزاق‌های مهاجم است، که بعضی از رنود جلو «حکم می کنم» با مداد، «... میخوری»، گذاشتند، که فردا آژانهای نظمیه، هرجا این جمله اضافی را جلو «حکم می کنم» اعلانات دیدند، اصل اعلان را از دیوار کنند، بطوریکه بعد از بیست و چهار ساعت، دیگری اثری از این اعلان‌ها در در و دیوار شهر باقی نماند. زیرا مردم هم اکثر همینکه «حکم می کنم» اول اعلان را دیده بودند، خوانده یا ناخوانده آنها را کنده بودند ...» (رک: شرح زندگانی من / ج ۳/ ۲۱۴)

۲) آبراهامیان می‌نویسد: «رژیم رضاشاه، حکومتی بود که می‌توان آن را به معنای واقعی، نوعی پادشاهی نظامی توصیف کرد» و در ادامه «این سرباز ساده [رضاخان] که از درجات پایین نظامی برآمده بود، در دوران حکومتش آنقدر ملک تصاحب کرد که به ثروتمندترین فرد ایران - اگر نگوییم خاورمیانه - تبدیل شد.» (به نقل از: تاریخ ایران مدرن / ص ۱۳۸ و ۱۳۹) سپس گزارش سفارت بریتانیا به لندن را چنین نقل می‌کند: «رضاشاه حرص غریبی نسبت به زمین دارد، طوری که همه خانواده‌ها را روانه زندان می‌کرد مگر این که با فروش املاکشان به وی، موافقت کنند» (همان / ص ۱۳۹). در گزارشی دیگر وزیر مختار بریتانیا این چنین می‌نویسد: «مظنونین سیاسی با کوچک‌ترین مورد مشکوک - چه اظهارنظرهای نسنجیده باشد یا ملاقات با یک دوست نه چندان محبوب حکومت - بدون محاکمه زندانی یا به ولایات تبعید می‌شند.» (همان / ص ۱۳۵)

۳) عبدالله مستوفی پس از اشاره به اینکه سردار سپه «حتی بعضی از عابرین را به گناه کوتاهی از احترامات لازمه [...] به باد شلاق می‌گرفت، می‌نویسد: «مردم که در دوره سلاطین عهد استبداد هم، از این قماش تجاوزات ندیده بودند، همه مات و متحیر مانده بودند که به کدام ملجاً پناه ببرند» [...] (رک: پیشین / ص ۵۳۶)

۴) حسن تقی زاده از کهنه سرسپرده‌گان به سیاست‌های انگلستان در ایران و از نوکران نام و نشان دار حکومت رضاخانی در توصیف دیکتاتوری ارباب خود می‌گوید: «هیچ کس در سراسر مملکت، کوچک‌ترین اختیار و یا مقاومتی در برابر اراده و قدرت مطلقه سلطان وقت نداشته و اصولاً چنین مقاومتی نه ممکن بود و نه نتیجه‌ای به بار می‌آورد.» (رک: نفت، قدرت و اصول / پیشین / ص ۷۵)

۵) محمدعلی فروغی که وضعیتی مشابه تقی‌زاده داشت، در سال ۱۳۱۴ طی نامه‌ای به نایب التولیه آستان قدس که در معرض خشم و غضب رضاخان قرار گرفته و چندی بعد هم اعدام شد، می‌نویسد: در کف شیر نر خون خواره‌ای - غیر تسليم و رضا کوچاره‌ای؟. و خودش نیز گویا به خاطر همین شعر خوانی معزول و مغضوب می‌شود! (رک: تاریخ ۲۰ ساله ایران / ج ۶ / ص ۲۷۳).

در این باره بازخواهیم نوشت.

## یادداشت پنجاه و نهم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

اما سیاست های ضد دینی و ضد مردمی و اقدامات خشن برعلیه روحانیونی که کوچک ترین اعتراضی به برنامه ها و عملکرد حکومت پهلوی داشتند، بسیار تندتر و گستاخانه تر و جنایت آمیز تر بود، به چند نمونه اشاره می شود:

۱) در اولین روزهای فروردین سال ۱۳۰۷، خانواده رضاشاه با پوششی نامناسب وارد حرم حضرت معصومه(ص) در قم می شوند که پس از اعتراضات مردمی، شیخ محمدتقی بافقی (از نزدیکان حائری یزدی) آنها را به رعایت حجاب شرعی دعوت می کند. خبر این ماجرا، تلفنی به اطلاع رضاخان می رسد و او بلافاصله در قم و حرم حاضر شده و با مشت و لگد شیخ را به باد کتک گرفته و پس از دادن چند فحش و ناسزای چارواداری جلو چشم مردم، وی را روانه زندان می کند تا این که پس از ۵ ماه با وساطت شیخ عبدالکریم حائری از زندان آزاد و به شهری تبعید می گردد (رک: دانشنامه جهان اسلام/ج ۱/ص ۶۲۱)

۲) در مهرماه همان سال، مدرّس، درمنزلش، با هجوم توهین آمیز آذان های شهربانی مواجه و پس از درگیری فیزیکی دستگیر و به شهر خواف در نزدیکی مرز افغانستان تبعید و قریب ۹ سال در آن شهر، در وضعیتی بسیار سخت و طاقت فرسا زندانی می شود. شرایط زندگی او در خواف چنان بوده که روزی با نوشتن نامه ای مخفیانه به شیخ احمد بهار در مشهد وضعیت خود را این گونه بیان می دارد: «زندگی من از هر حیث دشوار است، حتی نان و لحاف ندارم!» ملک الشعرای بهار از شخصی به نام نوائی که در اواخر عمر مدرّس که گشایشی برای ملاقات با وی ایجاد شده بود نقل می کند: «من به دیدار او (مدرّس) به خواف رفتم، یک چشمش نابینا شده بود و موی سر و ریشش دراز و ژولیده و پشت او خمیده بود» بالاخره حکومت پس از ۹ سال او را به کашمر انتقال داده و در محبس او را به قتل می رساند! (در این باره رک: مدرّس قهرمان آزادی / حسین مکی/ج ۲/ص ۷۷۹-۷۸۱) و به قول مرحوم راشد (واعظ معروف): [اما روحانیون] «دیدیم که چگونه رفتند و [مدرّس را] بردن و زندانی نمودند و کشتند و ما همه تماشا کردیم» (زندگی سیاسی مدرّس/ سید صدرالدین طاهری /ص ۲۷۲) و خداوند نیز بدست رضاخان آن بلای هولناک را بر سرشان آورد!

۳) آبراهامیان واقعه گوهرشاد را چنین خلاصه کرده است: «در تاریخ... ۲۰ تیر ۱۳۱۴ ... یک واعظ محلی از فرصت برای محکوم کردن این «نوآوری های کفرآمیز» و همچنین فساد گسترده دولتی و مالیات های سنگین بر کالاهای مصرفی، استفاده کرد. این امر موجب برانگیختن بسیاری از بازاریان و روستاییان هم جوار شد. آنان در حرم امام رضا متحصن شدند و شعار می دادند: «شاه یزید دوران است» و «امام حسین، ما را از این شاه شرور مصون دار» مقامات محلی طی چهار روز متوالی با ناتوانی شاهد این حوادث بودند زیرا نیروهای نظامی استان و پلیس شهر از تجاوز به حریم حرم سرپیچی کرده بودند. [بالاخره] نیروهای کمکی از آذربایجان وارد صحنه شدند و به حرم هجوم آوردند. در این کشاکش ۲۰۰ نفر غیرنظالمی جراحت های جدی برداشتند و بیش از ۱۰۰ نفر از جمله زنان و کودکان کشته شدند. در ماه های بعدی متولی حرم و سه سربازی که از شلیک به معارضین سرپیچی کرده بودند، اعدام شدند.» (رک: تاریخ مدرن ایران / همان /ص ۱۷۵ و ۱۷۶)

در این باره مورد دیگری را گزارش خواهیم کرد.

یادداشت شصتم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزا نائینی»

(یک مورد دیگر از سیاست‌ها و اقدامات ضد دینی و ضد مردمی دولت رضاخانی)

۴) در روز ۱۷ دی ماه ۱۳۱۴ش دولت با صدور بخشنامه و برگزاری مراسمی، ممنوعیت حجاب بانوان در ملاء عام را رسماً اعلام و اجرا می‌کند. در این باره گفته شده: «ایران اولین کشوری بود که حجاب را ممنوع کرد. اجرای خشن و وحشیانه این قانون تا سال ۱۳۲۰ش یکی از دلایل عقب نشینی شدید بعدی مردم بود» (به نقل از: ریشه‌های انقلاب ایران / نیکی آر. کدی / ص ۱۶۹) و با اجرای این بخشنامه بسیاری از مردم از کشور فرار کردند، از جمله عده زیادی از اهالی خرمشهر از ترس کشف حجاب زنان توسط مأمورین دولت به بصره عراق گریختند. (رک: مجله اندیشه پویا / ش ۴۰ / ص ۴۲)

آن چه گفتیم تنها موارد انگشت شماری از صدها و بلکه هزاران گزارشی است که در منابع تاریخی درباره عملکرد مستبدانه و ماهیت استبدادی و دیکتاتوری حکومت رضاخان آمده است و جالب این که روحانیون طراز اول بخصوص نائینی و اصفهانی به عنوان دو مجتهدی که مرجعیت عام داشتند در تمام دوران سلطنت رضاشاه نه تنها اعتراضی به عملکرد حکومت - به شکل علنی - نداشتند و سکوت پیش‌کردنده، بلکه بالاتر از آن، نائینی به عنوان تئوریسین مشروطیت از منظر دین، و منادی «وجوب» مبارزه با استبداد، با این که ابتدال و نابودی مشروطیت و حاکمیت استبداد مطلقه را در سلطنت پهلوی نظاره می‌کرد نه تنها اعتراضی نکرد بلکه آشکارا به حمایت از دولت رضاخانی برخاست و البته در قبال این پشتیبانی، ضمن برقراری روابط صمیمانه با حکومت و عنداللزوم! مدح و ثنای رضاخان باز هم از حمایت‌های مالی دولت او بهره مند گردید!

شایان ذکر است که در آن دوران، مرحوم شیخ عبدالکریم حائری نیز که مرجعیت محدودی در ایران داشت هیچ گونه واکنش تند و اعتراض علنی به عملکرد حکومت از خود نشان نداد، لیکن در مورد این رویکرد محافظه کارانه از سوی وی ملاحظاتی چند شایسته تأمل است: اولاً- ایشان در سال ۱۳۰۰ حوزه علمیه قم را بر اساس ضرورتی که واقعاً وجود داشت بنیان نهاده بود و صادقانه بر این مهم باور داشت که حفظ این حوزه نوبنیاد، برای پاسداشت و احیای علوم دینی مهم‌ترین وظیفه او می‌باشد.

ثانیاً - بر این باور بود که کوچک‌ترین مقابله و تنش با دولت رضاخانی، به نابودی حوزه علمیه و موجب ورود ضربه‌ای شدید به حیات رو به ضعف دین در جامعه منجر خواهد شد. زیرا به خوبی می‌دانست این کار از حکومت رضاخان برمی‌آید و بلکه او بدنبال بهانه‌ای است که چنان کند!

ثالثاً- قطع نظر از اینکه ممکن است کسی اشکال و ایرادی براین رویکرد شیخ داشته باشد لیکن زندگی و حیات او چنان بوده است که تاکنون کسی در تقوی و اخلاص او تردیدی اظهار نکرده است. و مهم‌تر این‌که، هر چند ممکن است واقعاً ایرادات و اشکالات جزئی و موردی بر پاره‌ای از موضع و عملکردهای سیاسی او قابل طرح باشد- و این درمورد هرگیر معموصی محتمل است- لیکن بسیاری از صاحب نظران سیاسی و غیر سیاسی، موضع کلی و اصلی شیخ را دوراندیشانه و عاقلانه و برخاسته از انگیزه‌ای خدایی و دینی ارزیابی کرده‌اند.

رابعاً- هیچ گاه شیخ ادعای مبارزه با استبداد و لزوم مبارزه با دیکتاتوری نکرده بود.

در این باره به ذکر خاطره‌ای خواهیم پرداخت.

## یادداشت شصت و یکم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

مرحوم پدرم نقل می کرد: آقامیرزا احمد(رض) [پدر ایشان] از همان سال های اولیه پس از بازگشت از نجف اشرف به زنجان که مصادف با آغاز قدرت گیری سردار سپه بود به مقابله و مبارزه علني با خودکامگی های وی پرداخت و حتی پس از جلوس وی به تخت سلطنت، در بالاي منبر او را با اسم و رسم! با معاویه و يزيده مقايسه کرده و مردم را بر عليه حکومت ديكتاتوري برمي انگاخت. پس از واقعه قم و توهين شخص رضاخان به جايگاه روحانيت و شيخ بافقى، آقا ميرزا احمد به قصد اعتراض به سکوت مرحوم شيخ عبدالکريم حائرى - که سابقه آشنایي با هم از نجف داشته اند- به قم می رود و با حضور در يك جلسه خصوصي با حضور چند نفر از نزديkan شيخ به او اعتراض می کند که: چرا سکوت کرده ايد؟ شيخ در آن جلسه پاسخی به او نمي دهد اما با اشاره به او می فهماند که بنشيند! پس از رفتن حاضرين، وقتی که دو نفر با هم خلوت می کنند شيخ می گويد: برادر! من شما را از مبارزه با حکومت نهي و آن را تخطئه نمي کنم. اگر شما اين کار را وظيفه خود و صلاح می دانيد انجامش دهيد لیکن من اگر کوچکترین اعتراض علني به حکومت داشته باشم رضاخان که مترصد آن است اين حوزه را نابود خواهد کرد و من اين را به مصلحت دين نمي دانم. و علت اين که نظرم را در حضور ديگران به تو نگفتم اين است که من سخت تحت نظر هستم و حتی به کسانی که دور و برم هستند اطمینان ندارم و از اين جهت به جان تو نيز اکنون بيمناكم! آقا ميرزا احمد اين مصلحت سنجي شيخ را عاقلانه يافته و می پذيرد. و از آن پس نيز با اين که بربالاي منبر به شدت از نائيني نکوهش می کرد از شيخ با احترام ياد می نمود. به هر حال در همان سفر و هنگام برگشت از قم، آقا ميرزا احمد در تهران دستگير و چند ماہ در حبس و تحت نظر قرار می گيرد. مرحوم پدرم می گفت پس از وفات آقا ميرزا احمد(رض) و بعد از آن که شيخ عبدالکريم(ره) بر جنازه او نماز خواند، بر بالاي سر جنازه می نشيند و در حالی که اشك از ديدگان بر محاسن اش روان بود با صدایي که حاضرين بر سر جنازه شنيدند، می گويد: برادرم! اى شمشير برکشide خدا، الآن چه وقت رفتن بود؟

پر واضح است که محذوریت ها و محدودیت ها و تهدیداتی که حائری با آنها درگیر بود به هیچ وجه برای نائینی و اصفهانی مطرح نبود، زира، اولاً محل اقامت آنها خارج از ایران بود از اين رو خطری از جانب حکومت رضاخان، جان آنان را تهدید نمی کرد، ثانياً دولت ایران نمی توانست به همین دليل در مدیريت و کارکرد حوزه علميه نجف نيز اقدامات خرابکارانه جدی داشته باشد. لذا سکوت آن دو و ديگر علمای نجف در برابر جنایت های رضا خان دست کم نسبت به شخص مدرس نه تنها هیچ توجيهی را برنمی تابد بلکه ادامه روابط صميمانه نائیني را على رغم آن عملکردهای خصمانيه دولت و شخص رضاخان نسبت به روحانيت و شعائر ديني، نمي توان جز به انگيزه های دنياطلبانه نائيني نسبت داد و اين واقعيت ها جاي هیچ گونه «ماست مالي» را برای هواداران او باقی نمي گذارد.

در اين باره سندی جالب وجود دارد که به آن خواهیم پرداخت.

## یادداشت شصت و دوم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزا نائینی»

پس از چند ماه از کتک زدن شیخ بافقی توسط رضاخان نگذشته بود که قلدری ها و اقدامات وحشیانه عمال دولت برعلیه جان و مال و نوامیس مردم به اوج خود رسید و به همین علت هم درگیری های مدرس با حکومت شدیدتر شده بود در همین گیرو دار نائینی یک نامه خصوصی! به شخص رضاخان می نویسد که حاوی نکات قابل تأمل است. گفتنی است که دقیقاً چند هفته پس از نگارش این نامه، مأموران شهربانی با یورش شبانه به خانه مدرس و با عملیاتی وحشیانه و توهین آمیز وی را دستگیر و روانه تبعید و زندان می کنند. فرازهایی از نامه را مرور کرده، سپس به ذکر نکات مورد نظر درباره آن می پردازیم:

«حضور مبارک اعلیحضرت اقدس شاهنشاه پهلوی ادام الله تعالی سلطانه- بعد از ادای مراسم دعاگویی و تقدیم ادعیه خیریه، معروض می دارد: همواره دعای ایام جهانبانی و دین پروری [!] ذات اقدس از اهم وظایف [!] [است]. ... برای اعصار لاحقه، تهیی سد محکم و اذخار یک قوهٔ قویمهٔ دائمیه از عهده حفظ موهبت عظامی سلطنت اسلامیه در اعقاب همایونی [!] به خوبی تواند برآید... از اهم مکنونات خاطر مبارک خواهد بود... و آن قوهٔ مقدسه دیانت اسلامیه که از برای حفظ استقلال سلطنت در اعقاب همایونی [!]، پشتیبانی است بس قویم و در مقابل آن مکنونات خبیثه، سنگی است دندان شکن و اظهار آنها را کفر و زندقه و الحاد و حفظ استقلال سلطنت اسلامیه را از اهم واجبات دانسته [!] ... امید است که حضرت ولی عصر ... قلب مبارک را که بین اصبعی الرحمان است [!] ... محافظت فرماید و در حفظ و تقویت این پشتیبان قویم استقلال سلطنت در اعقاب همایونی [!] بذل عنایت و فعالیت پهلویه [!] خواهد فرمود... تدارک و مقام وزارت غیرمسئله آقایان علماء در شعب دینیه، رعایت و محبوبیت ذات اقدس را در قلوب ملت دین پرست ایران رونق جدید خواهد بخشید و پشتیبان قویم استقلال سلطنت در اعقاب را [!] از انهدام محافظت و حق دین پروری را ادا خواهد فرمود. - الداعی محمد حسین الغروی النائینی ۱۳۰۷/۶/۱ ش» (به نقل از: مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست/ پیشین/ ص ص ۶۱-۶۳)

لازم به ذکر است که اصل این نامه هم اکنون در مرکز اسناد ریاست جمهوری نگهداری می شود. ضمن این که خواننده محترم را به مقایسه جملات این نامه با فرازهایی که از کتاب تنبیه الامه نقل کردیم دعوت می کنیم. مفاد این نامه را بیشتر بررسی خواهیم کرد.

یادداشت شصت و سوم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

درباره نامه نائینی به رضاشاه، نکات ذیل قابل ذکر است:

۱) مجدداً توجه خواننده را به تاریخ نگارش نامه، جلب می‌نماید!

۲) نویسنده در این نامه، خود را همواره دعاگوی «دین پروری»! رضاشاه عنوان می‌کند. تعابیر مذکور در کتاب «تبیه الامه» در خصوص «استبداد دینی» و «شاه پرستی» را خاطر نشان می‌سازم.

۳) لازم به ذکر است که رضاشاه از آغاز سلطنت، نگرانی و حساسیت زیادی درباره جانشینی پرسش، پس از خود، داشت. (به دلیل سن کم محمد رضا) و به احتمال زیاد یکی از علل کشن اطرافیان نزدیکش- مانند تیمورتاش و غیره- احساس خطر از ناحیه آنها در ارتباط با این موضوع بوده است. گویا! نائینی با درک این مطلب، برای خوشایند اعلیحضرت مکرراً در نامه اش، به این مهم یعنی «حفظ موهبت عظامی سلطنت اسلامیه در اعقاب همایونی» تأکید می‌کند!

۴) بدون تردید «سلطنت موروشی» فاقد هرگونه مشروعيت دینی و حتی توجیه عقلانی است. با این همه، این مجتهد ضد استبداد و ضد شاه پرستی، به رضاخان توصیه می‌کند برای حفظ این تأسیس نامشروع (بقای سلطنت در اعقاب همایونی) فکری بکند و «سد محکم» تهیه و «قوه قویمه دائمیه»، «اذخار» نماید. و سوء استفاده از دین را برای این منظور به وی آموزش می‌دهد!

۵) در فراز بعدی نامه، برای این بنای نامشروع، نه تنها تلویحاً مشروعيت دینی می‌ترشد، بلکه «قوه‌ی مقدسه‌ی دیانت اسلامیه» را «برای حفظ استقلال سلطنت در اعقاب همایونی»، «پشتیبانی بس قویم» معرفی می‌کند! این است معنای اجتهاد و استنباط فروع از اصول!

۶) نائینی «قلب مبارک» رضاخان را- علیرغم آن همه جنایات- «بین اصبعی الرحمن» توصیف می‌کند. عبارت این مدیحه، مأخوذه از حدیثی از علی(ع) است که فرمود: «قلب المؤمن بین اصبعین من اصبع الرحمن يقلّبها كييف يشاء» (دل مومن، میان دو انگشت از انگشت‌های خدای رحمان است، و او آن را هر طور که بخواهد بگرداند) و این است تقوا و دیانت این فقیه ضد استبداد که شاه پرستی را شرک به خدا می‌دانست! ولی حالا، این گونه، با دین خدا بازی می‌کند و مصدق بارز این آیه شریفه می‌شود که فرمود: «فبما نقضهم می‌ثاقهم لعنّاهم و جعلنا قلوبهم قاسیه، يحرّفون الكلم عن مواضعه و نسوا حظاً مما ذكروا به» (سوره مائدہ/ آیه ۱۳)

۷) و در پایان به رضاخان رهنمود می‌دهد که برای تدارک «پشتیبان قویم استقلال سلطنت در اعقاب» خود، «مقام وزارت غیرمسئوله [!] آقایان علماء» آن هم فقط «در شعب دینیه، رعایت» کند تا «محبوبیت ذات اقدس در قلوب ملت دین پرست ایران، رونق جدید» بیابد! و در آخرین جمله و درست در همان روزهایی که مدرس در زیر مشت و لگد عمال رضاخان دستگیر و به زندان و تبعید می‌رود، اعلیحضرت را چنین دعا می‌کند: «ایام جهانگرانی و دین پروری [!] مستدام باد»! اگر باز هم کسی گمان کند که این همه تملق و دین فروشی و تحریف شریعت، بالانگیزه مصلحت سنجی برای حفظ دین بوده است، باید با کمال صراحة گفت: چنان دین و چنان مصلحتی نابود باد!

در این باره باز هم خواهیم نوشت.

## یادداشت شصت و چهارم - به ببهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزا نائینی»

روابط گرم و متقابل نائینی با «سلطنت اسلامیه‌ی»! رضاخان تا آخر عمر (سال ۱۳۱۵ش) ادامه داشت در قبال حمایت‌های سیاسی نائینی از حکومت پهلوی، حمایت‌های مالی از وی و مرجعیت‌اش که بر اساس در خواست‌های خفتبار نائینی صورت می‌گرفت، ازسوی دولت پهلوی، بارانت(مالی) از بیت‌المال جبران می‌گردید. به نقل چند سند در این‌باره بسنده کرده و ملاحظه بقیه اسناد را به مراجعه به منبع معرفی شده وامی‌گذاریم:

«- بسم الله الرحمن الرحيم - خدمت جناب مستطاب اجل اکرم وزارت جلیله خارجه دام اقباله - بعد از اهدای سلام و تحیت عرض می‌شد شود جنابان عمدتی الاعیان حاج میرزا علی... و اخوی معظمشان حاج حیدر آقا...، هر کدام مستقل‌ا در خرید حواله روپیه و ایفاد آن از جانب احقر و کیلند. صدور رخصت و ابلاغ آن رسماً به موارد لازمه مامول است ... الاحقر محمدحسین الغروی النائینی / ۱۴ خرداد ۱۳۰۹» (رک: مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست / همان / ص ۶۴)

- «ریاست وزرا - نمره ۲۳۵۳ - تاریخ ثبت ۸/۴/۱۳۰۹ - حضرت آیه الله نائینی، به عرض عالی می‌رساند: رقیمه‌ی کریمه که به عنوان وزارت امور خارجه راجع به خرید روپیه به توسط حاج میرزا علی بلور فروش اشعار فرموده بودند، فیض وصول بخشید، چون خروج اسعار خارجی از ایران محدود و در تحت نظر کمیسیون مخصوص است، مقتضی است معین فرمایند خرید روپیه در چه حدود طرف احتیاج است» (همان)

- «یادداشت کابینه وزرا - بموجب مراسله نمره ۴۶۳۳ - ۷/۷/۱۳۰۹ ... به کمیسیون اسعار خارجی نوشته شده که ماهی یک هزار تومان، توسط حاج میرزا علی بلور فروش به عنوان حجت‌الاسلام آقا نائینی، مقیم عتبات برات صادر کند» (همان / ص ۶۸)

- «ریاست وزرا - نمره ۶۶۵۸ به تاریخ ۲۹/۵/۱۳۱۵ - هیات وزرا در جلسه ۲۸ مرداد ماه ۱۳۱۵ تصویب نمودند که مبلغ ۱۰۸۷ ریال بابت مخارج مجالس ترحیم مرحوم آیت الله نائینی از محل اعتبارات دولت داده شود - محمود جم» (همان / ص ۸۰)

- «ریاست وزرا - با اعلام وصول نامه شماره ۸۹۹۱ مورخه ۱۴/۷/۱۳۱۵، راجع به اسعار مورد تقاضای آقا آفاسیخ علی پسر مرحوم نائینی، اشعار می‌دارد که عجالتاً دستور داده شد پروانه خرید اسعار صادر شود و پروانه به میزان درخواستی که برای حواله وجه به نام مشارالیه بود به مبلغ ۵۰۰۰ ریال صادر و به بانک ملی اجازه داده شد مبلغ مزبور را در عراق در وجه آقا نائینی حواله نمایند. وزیر مالیه» (همان / ص ۹۱)

البته گمان نرود ثناگویی و تملق و اغراق درباره یک دیکتاتور فاسد و جنایت کار برای بهره مندی از حمایت‌های مالی و سیاسی و یا دست یابی به مقام و منصب، علیرغم ادعاهای گذشته و سوابق آزادی خواهی و استبداد ستیزی اختصاص به برخی از عالمان دین مانند داشت، بلکه سرسپردگان فرنگی مآب و مدعیان روشنفکری و مشروطه طلبی مانند حسن تقی زاده نیز - که بعدها رسماً خود را نوکر بی اراده و آلت دست ذلیل رضاخان معرفی کرد - بودند که در همان روزهایی که مدرّس به جرم مبارزه با دیکتاتور و استبداد، در زندان و تبعید به سر می‌برد به مداعی از ظالم پرداختند. تقی زاده در سال ۱۹۳۴م/۱۳۱۴ش) و در اوج اقدامات مستبدانه رضاخان در لندن طی نطقی چنین می‌گوید: «پروردگار ایران را یاری کرد ... رهبر بزرگی ظهور نمود و سرنوشت ملت را در کف خویش گرفت ... رهبری و ارشاد او بسیاری از آرمانهای ملیون دوره اول مجلس را تحقق بخشید (رک: ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران / فریدون آدمیت / ج ۱ / ص ۳۶۷) رهبری که علیرغم هوشمندی و زیرکی سواد کافی برای خواندن و نوشتمن نداشت!!

## یادداشت شصت و پنجم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزا نائینی»

عبدالهادی حائری - که گفتیم در کل ارزیابی هواخواهانه ای نسبت به شخصیت علمی نائینی دارد - پس از برگسته کردن «سه مرحله مشخص از زندگی نائینی» درباره دوره سوم حیات سیاسی وی، اطلاعات جالبی به نقل از پسر او به دست داده و می نویسد: «در حال حاضر، ما هیچ گونه سندی در دست نداریم که گزارشگر از فعالیت نائینی بر ضد یکی از پادشاهان ایران یا عراق باشد. در ایران دوره رضا شاه، اقدامات صورت گرفته با شیوه کار و اندیشه نائینی در دوره انقلاب مشروطیت سازگار نبود و چنان نائینی ای مسلمًا بر ضد آن اقدامات به مبارزه بر می خواست [توجه شود] ولی نه تنها کسی نشنید که نائینی دوره رضا شاه به هیچ یک از آن اقدامات اعتراضی کرده باشد، بلکه ما آگاه هستیم که نامبرده، به رغم بی علاقگی دستگاه رضا شاه به علما و روحانی گری، پیوند دوستی خود را همچنان با رضا شاه ادامه داد. یکبار فرزند بزرگ نائینی، حاجی میرزا علی نائینی، از رضا شاه دیدن کرده، نامه و هدایای نائینی [!] را که عبارت بود از یک حلقه اندگشتری و مقداری تربت کربلا [توجه شود] به وی تقدیم کرد. بمناسبت اعیاد مذهبی نیز نائینی معمولاً تلگراف تبریک برای رضا شاه می فرستاد» [!] (رک: تشیع و مشروطیت در ایران / ص ۱۹۵ - به نقل از نامه خصوصی فرزند نائینی برای نویسنده کتاب)

آری! سال های پایانی عمر نائینی نیز به «زیستن زیر سایه شاهان»! و استراحت در کاخ های سلطنتی گذشت. درباره این عاقبت به خیری! نیز، گزارش حائری بر اساس آن چه در «گفت و گوی فرزند نائینی با وی» بیان شده، بسیار جالب و قابل تأمل است: «نائینی با دو پادشاه معاصر خود در عراق، یعنی ملک فیصل و ملک غازی، نیز پیوند دوستی یافت [مبارزه با شاه پرستی به این می گویند!] در سال ۱۹۲۷/۱۳۰۶ خ، هنگامی که نائینی به سختی بیمار شد و وی را در کراده در خاور بغداد بستری کردند، ملک فیصل به دیدن او آمد. در سال ۱۹۲۹/۱۳۰۸ خ، فیصل به نجف رفت و با نائینی و اصفهانی و دیگر علماء به گفتگو و رایزنی نشست. در خلال پادشاهی ملک غازی نائینی (۱۹۳۳-۹ م)، باز بیمار شد، این بار نائینی به عنوان میهمان ویژه ملک غازی به بغداد رفته در یکی از کاخ های سلطنتی بزیست.» [!] (رک: همان / ص ۱۹۶) و این زیستن در کاخ های سلطنتی در همان روزهایی بود که مدرس در تبعید و زندان رضاخانی، نان برای سد جوع و لباس برای پوشش از سرما و گرما نداشت!

این بود شمه ای! از حقایق تاریخی درباره مجتهدی نام آور! که این روزها، از سوی «مدیریت حوزه های علمیه کشور» به مناسبت یکصدمین سال مهاجرت او! کنگره بین المللی برگزار می شود، تا فرهیختگان عالم با «تجمع»! تقوا و پارسایی و علم و فقاهت و سیاست در وجود این مرد آشنا شوند! به این همه بصیرت و درایت و دانایی و مدیریت! چه می توان گفت جز «آفرین» و «خسته نباشد»؟!

در یادداشت بعدی چند نکته در جمع بندی همه آن چه گفته شد، تقدیم می گردد.

## یادداشت شصت و ششم - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

چند نکته و نتیجه گیری از آن‌چه گفته شد:

۱) نائینی به رغم داشتن سوابقی آن چنان - که دانستیم - و عملکردی تباہ و انگیزه‌ای دنیا طلبانه در زندگی سیاسی خود، در روزگار ما نزد عموم علمای دینی و طلاب و حوزه‌های علمیه، دارای چهره‌ای موچه و محترم و مقدس! است. و این همه بی‌ بصیرتی، بیان گریکی از آثار و عواقب بی توجهی و بی اعتنایی به «تاریخ» و «علم تاریخ» در مراکز علمی و دینی ما می باشد.

۲) می دانیم که در «دین شناسی» اسلامی، سه منبع اصلی برای «معرفت دینی» تعریف شده است: کتاب، سنت و عقل . و منظور از سنت - به طور عمده - همانا «سیره نظری و عملی مucchom(ع)» است، که تنها راه کشف و فهم آن، کسب آگاهی های تاریخی از طریق «علم تاریخ» در کنار به کارگیری برخی از اصول کلی فهم یک سخن می باشد. ولی با کمال تأسف، بیش از هزار سال است که این علم، در نظام آموزشی حوزه های علمیه ما، مفقود و مهجور و جایگاه و مرتبه علمی آن تا حد اشتغالات تفننی و یا مطالعات فردی و فرعی پایین آمده و این تنزل - همانطور که گفته شد - بی‌ بصیرتی تاریخی هولناکی را در میان عالمان طراز اول ما، باعث گردیده است.

۳) بدون تردید یکی از عوامل و لوازم داشتن «بصیرت»، به خصوص در فعالیت های اجتماعی و سیاسی، کسب آگاهی های تاریخی درباره حوادث و رویدادها و به خصوص راجع به شخصیت ها و بازیگران اصلی رخدادهای مهم جامعه در گذشته است. دست‌یابی به این دانایی به ویژه برای هر کسی که می خواهد - ولو در عرصه ای محدود - وارد کنش گری سیاسی - اجتماعی و یا هرگونه دخالت و فعالیت در امور عمومی شود، ضرورتی انکار ناپذیر است.

۴) آگاهی دقیق و علمی از تاریخ و از عملکرد شخصیت های تاریخی، علاوه بر اعطای «بصیرت» منبعی مهم برای « عبرت» گیری و درس آموزی در عمل برای عموم است.

لیکن، متاسفانه به علت عدم درک و فهم این ضرورت و اهمیت، امروزه حتی کسانی که در کشور ما، وارد سیاست ورزی و نقش آفرینی و کنش گری در عرصه سیاسی شده و یا در نظام حکمرانی در جایگاه تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری و یا مدیریت‌های عالی سیاسی قرار گرفته‌اند، به لحاظ فقدان آگاهی‌های تاریخی و سیاسی لازم و کافی، از حداقل صلاحیت ها برای تصدی مقام های یادشده برخوردار نبوده و به همین سبب، آسیب ها و خسارت های فراوانی به کشور و مردم وارد می‌شود.

در یادداشت بعدی - که آخرین یادداشت‌های موضوع مورد بحث خواهد بود - یک نکته دیگر و یک «حدیث» به عنوان حسن ختم تقدیم خواهد شد.

## یادداشت شصت و هفتم (و پایانی) - به بهانه «برگزاری کنگره بین المللی میرزای نائینی»

۵) کمبود دانایی و آگاهی‌های تاریخی حتی در میان اقشار تحصیل کرده و دانشگاهی و حوزوی و دانشجویان و طلاب علوم دینیه، موجب گردیده که اغلب شخصیت‌ها و کنش‌گران سیاسی و نقش آفرینان تاریخ در کشور ما، جایگاه بایسته و شایسته خود را، متناسب با شخصیت واقعی و ارزش حقیقی عملکردشان، در داوری‌های عمومی نداشته باشند. مردم ما عموماً و اقشار یاد شده خصوصاً، در اغلب ارزشداوری‌های خود درباره شخصیت‌های تاریخی، آنان را بدون داشتن دلیل و معیار و ملاکِ روش، یا در حد تقدس می‌ستایند و یا آنها را بر همان روال و رویه ذم و تقبیح و تحقیر می‌کنند. و یا این که همه را بنابر جهات و دلستگی‌های عاطفی و یا وابستگی‌های صنفی و غیره اعم از صالح و طالح و خادم و خائن در یک رتبه نشانده و مدح یا قبح می‌نمایند!

چنین رویکردی به تاریخ و گذشتگان، باعث می‌شود که امروزه نیز، درباره شخصیت‌های اجتماعی و سیاسی و علمی و دینی، دچار کژتابی در معرفت و خطا در ارزشگذاری شویم، که نتیجه عینی آن، تجربه آزمون و خطاهای مکرر و متوالی در انتخاب‌ها و تصمیم‌ها و موضع گیرهای سیاسی و اجتماعی در زندگی مان است که در نهایت خود را مشمول این توصیف شاعر می‌یابیم که: ولیکن سرنوشتمن این سه حرف است تراشیدن، پرستیدن، شکستن!

اما برای حسن ختام این یادداشت‌ها خوانندگان محترم را به تأمل در متن یک حدیث دعوت می‌کنم:

کلینی در کافی چنین آورده است: امام محمد باقر(ع) - در نامه‌ای به سعدالخیر - نوشت: امثال اخبار و رهبان را بشناس، همانان که حقایق کتاب [تورات و انجیل] را کتمان و تحریف کردند و (فما ربحت تجارتهم و ماکانوا مهتدین)، آری، امثال آنها را در میان این امت [اسلامی] بشناس، همانان که الفاظ قرآن را مراعات می‌کنند و معانی و حقایق آن را تحریف می‌نمایند. اینان با بزرگان و سران [قدرت] دمخورند و هرگاه [آنان یعنی] جلوداران هوا و هوس پراکنده و گوناگون شوند [و تغییر ذاته دهند] این اخبار و رهبان [نماهای امت اسلامی] با آن کس همراهی می‌کنند که از [قدرت و] دنیای بیشتری برخوردار باشد و این است بهره این عده از علم و دانش ... اینان امثال و آشیاه اخبار و رهبان هستند و جلوداران هوا و هوس اند و مهتران هلاکت و نابودی» (رک: میزان الحکمه / محمدی ری شهری /ج ۹/ ص ۵۵۱-۵۵۲)

و درود و سلام بر آنان که پیرو «حق» و جستجو گر «حقیقت» اند.